

K/51

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

برقله پارسای

شرح حال عالم ربانی، فقیه صمدانی و عارف بالله
حضرت آیه الله حاج شیخ محمد کوهستانی رحمته الله علیه

به کوشش:

عبدالکریم کوهستانی

کوهستانی، عبدالکریم، ۱۳۵۰

بسر قله پارسایی: شرح حال عالم ربانی، فقیه
سبحانی حضرت آیه الله حاج شیخ محمد کوهستانی قدس
سره / به کوشش عبدالکریم کوهستانی. - قم: مؤسسه
انتشارات زمينه سازان ظهور امام عصر (عج)، ۱۳۸۱.
۴۴۸ ص.

ISBN 964-91247-9-9

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیما.

۱. کوهستانی، محمد، ۱۲۶۷-۱۳۵۱. الف. عنوان.

ب. عنوان: شرح حال عالم ربانی، فقیه سبحانی حضرت
آیه الله حاج شیخ محمد کوهستانی قدس سره.

ک ۹ / ک ۳ / ۵۵ BP ۲۹۷/۹۹۸

۱۰۹۴۰ - م ۸۱

کتابخانه ملی ایران

شابک: ۹۶۴-۹۱۲۴۷-۹-۹

بر قله پارسایی

شرح حال عالم ربانی و عارف بزرگ حضرت آیه الله کوهستانی

به کوشش: عبدالکریم کوهستانی

ناشر: انتشارات زمينه سازان ظهور امام عصر (عج)

نوبت چاپ: دوم، پاییز ۱۳۸۱

شمارگان: ۵۰۰۰ نسخه

لیتوگرافی، چاپ، صحافی: چاپخانه دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم

بها: ۱۳۰۰۰ ریال

حق چاپ و نشر برای مؤلف محفوظ است.

قم، پاساژ قدس، طبقه چهارم، پلاک ۱۳۸/۱، پخش کتاب ایمانی ۷۷۴۱۰۶۸

قم، مراکز پخش: قم، خیابان طالقانی، کوچه ۶۲، پلاک ۱۷۰، تلفن ۷۷۰۶۹۳۲



تمثال مبارک حضرت آية الله كوهستاني

به مناسبت سی امین سالروز عروج ملکوتی
فقیه و ارسته، صاحب نفس زکیه و سلمان عصر
حضرت آیه الله حاج شیخ محمد کوهستانی رحمته

تقدیرم به:

پیشگاه پدر بزرگوار و مربی فرزانه ام، عالم فاضل
و وارسته، آیه الله زاده معظم حضرت مستطاب،
حاج شیخ محمد اسماعیل کوهستانی.

فهرست مطالب

۱	پیش‌گفتار
۵	بخش اول : طلوع
۷	فصل اول : موقعیت جغرافیایی و تاریخی کوهستان
۷	موقعیت تاریخی
۹	سادات در کوهستان
۱۰	فصل دوم : از ولادت تا فقاقت
۱۰	مولود مبارک
۱۰	پدر
۱۵	مادر
۱۶	دوران کودکی
۱۷	در حوزه بهشهر
۲۰	در جوار آستان قدس رضوی
۲۱	در جوار آستان قدس علوی
۲۳	برتری در بحث
۲۳	استقامت در برابر دشواری‌ها
۲۶	بازگشت حیات بخش
۲۷	بُعد علمی
۲۹	پرهیز از شهرت
۳۰	بحر عمیق در معارف الهی و توحیدی
۳۴	متن اجازه اجتهاد حضرت آیه‌الله العظمی نائینی به آیه‌الله کوهستانی
۳۶	متن اجازه اجتهاد حضرت آیه‌الله العظمی آقا ضیاء‌الدین عراقی به آیه‌الله کوهستانی
۳۸	متن اجازه اجتهاد حضرت آیه‌الله العظمی سیدابوالحسن اصفهانی به آیه‌الله کوهستانی
۴۰	فصل سوم : اساتید

۴۰	استادان حوزه به شهر
۴۲	استادان حوزه مشهد
۴۵	استادان حوزه نجف
۴۹	بخش دوم : تابش
۵۱	فصل اول : جهاد علمی
۵۲	عصر سیاسی - اجتماعی تأسیس حوزه
۵۷	چگونگی احداث حوزه علمیه
۵۸	دقت در بودجه ساختمان مدرسه
۵۹	نام گذاری مدارس
۶۰	آغاز شکوفایی
۶۰	مدیریت مستمر
۶۲	برخورد با طلبه های خاطی
۶۲	در شب های درسی
۶۳	خدمت کار طلاب
۶۴	اطمینان به تأمین مخارج حوزه
۶۴	توجه به سلامت چشم طلاب
۶۵	رنج شدید از گرسنگی طلاب
۶۵	هم غذایی با طلاب
۶۶	حرکت پدران
۶۷	توجه به امور معنوی طلاب
۶۸	در فراقی طلاب
۶۸	توجه به بهداشت جسمی و روانی طلاب
۷۰	توجهات حضرت ولی عصر به معظم له
۷۰	مدرسه ات را اصلاح کن
۷۱	پیام امام زمان برای آقای کوهستانی
۷۲	ملاقات با حضرت حجت (عج) در بیت آیه الله کوهستانی
۷۳	طلبه، سرباز امام زمان <small>علیه السلام</small> است
۷۴	نقش همسر آیه الله در موفقیت حوزه

۷۷ دانش آموختگان برجسته پایگاه علمی کوهستان
۸۴ شاگردان دیگر
۸۶ فصل دوم: ویژگی‌های اخلاقی و رفتاری
۸۶ ۱- زهدورزی
۸۸ آسودگی از دنیا
۸۹ پوچی دنیا
۸۹ رهایی از دنیا
۸۹ بخشیدن قیای برک
۹۰ وقف کردن ثقت قیمتی
۹۰ خانه مسکونی
۹۱ فرستادن فرش به تکیه امام حسین <small>علیه السلام</small>
۹۲ استفاده از وسایل ساده ایرانی
۹۳ قناعت در خوراک
۹۴ ۲- ارتباط با خدا
۹۵ اهتمام به نماز و نافله
۹۵ نمازهای طولانی
۹۷ زندگی بدون نماز ارزش ندارد
۹۷ انتخاب لباس کرباس برای نماز
۹۸ نماز اول وقت
۹۸ نماز ایستاده در هنگام بیماری
۹۸ ارزش نماز
۹۹ تهجد و سحرخیزی
۹۹ دعای تذلل در قنوت نماز شب
۱۰۰ تضرع در نیمه شب
۱۰۰ لذت ارتباط با خدا
۱۰۱ تذکر حضرت حجت (عج) برای احتیاط در نماز
۱۰۲ ۳- اخلاص
۱۰۳ رضایت امام زمان (عج)

- ۱۰۴ ارزش ذکر خالصانه
- ۱۰۴ نمازِ خالصانه
- ۱۰۴ اخلاص در عبادت آشکار
- ۱۰۵ ۴-انکّا به خدا
- ۱۰۵ چرا از اوّل به خدا توکل نکنم
- ۱۰۶ همه چیز از خداست
- ۱۰۶ خدا بهترین وکیل
- ۱۰۷ بهترین چیز توکل
- ۱۰۷ ای محمد بچش
- ۱۰۸ بگذار آن چه می خواهد بشود
- ۱۰۸ ۵-مراقبه
- ۱۰۸ الف: مراقبت نفس
- ۱۰۹ کشیک نفس در شدائد
- ۱۱۰ شیطان دست بردار نیست
- ۱۱۱ مواظب شیطان باشید
- ۱۱۲ جدال با شیطان
- ۱۱۲ ب) مراقبت در غذا
- ۱۱۳ اثر غذا در اندیشه
- ۱۱۳ ما را از ماه رجب انداختی
- ۱۱۴ نهیب به شیطان
- ۱۱۴ فریادِ جایِ حرام
- ۱۱۵ خودداری از قبول گوشت گاو میش
- ۱۱۵ چقدر زود مجذوب شدی
- ۱۱۵ ج: مراقبت در گفتار
- ۱۱۶ اثر سخنان بیهوده
- ۱۱۶ پیمان ترک گفتار لغو
- ۱۱۶ نناپذیری هرگز
- ۱۱۷ بی توجهی به ثناگویی

۱۱۷	خودت را خراب نکن
۱۱۸	خضوع بیش‌تر در هنگام توجه مردم
۱۱۹	اگر تأثیر دارد بگو
۱۱۹	۶- ورع و پارسایی
۱۲۰	پرهیزگاری در کودکی
۱۲۱	پرهیز از مال صغیر
۱۲۱	هشت سال پرهیز از خوردن برنج
۱۲۲	احتیاط در دانه‌های گندم
۱۲۲	پرهیز از تصرف در زمین مردم
۱۲۳	احتیاط در ورود به بیمارستان
۱۲۳	احتیاط در مصالح ساختمانی
۱۲۴	احتیاط در مصرف چوب
۱۲۵	احتیاط در امانت‌ها
۱۲۵	۷- تقوا در مصرف وجوه شرعی
۱۲۶	امتناع کردن از شهریه
۱۲۷	پرسش احتیاط‌آمیز از شاگردان
۱۲۷	مواظبت از وجوهات
۱۲۷	استفاده نکردن فرزندان از وجوهات
۱۲۸	مال که را بدهم
۱۲۸	استفاده نکردن از وجوهات برای سفر
۱۲۸	دغدغه هشت تومان
۱۲۹	چرا از استادت قرض کردی
۱۲۹	احتیاط در تقسیم وجوه شرعی
۱۳۰	خدمت به دین معیار پرداخت شهریه
۱۳۲	به اندازه دو تومان باید درس بخوانی
۱۳۲	نفت مال امام زمان <small>علیه السلام</small> است
۱۳۲	مال امام، کار امام
۱۳۳	رهایی از کمندهای شیطان

- ۱۳۵ ۸- تقوا در مصرف موقوفات
- ۱۳۵ صرف جای همراه با استماع روضه
- ۱۳۵ اول استماع روضه بعد شب نشینی
- ۱۳۶ پرهیز از حیف و میل اموال وقفی
- ۱۳۶ احتیاط شدید در بیت المال و اموال وقفی
- ۱۳۷ کوزه غسل
- ۱۳۷ پرهیز از سه چیز
- ۱۳۷ برتقال وقفی
- ۱۳۷ باید یک مجلس روضه بخوانی
- ۱۳۸ باید مرثیه بخوانید
- ۱۳۸ کفش هایتان را تکان دهید
- ۱۳۹ ۹- اخلاق خانوادگی
- ۱۳۹ سفارش آیه الله اصفهانی
- ۱۳۹ سخت گیری در مسائل شرعی و دینی
- ۱۴۰ اهتمام به نماز خانواده
- ۱۴۰ دقت در حجاب فرزندان
- ۱۴۰ احترام به مادر
- ۱۴۰ کمک به مادر
- ۱۴۱ تواضع در برابر مادر
- ۱۴۱ پرستاری از مادر
- ۱۴۲ سلام دوباره
- ۱۴۲ ۱۰- سلوک اجتماعی
- ۱۴۳ محبوب دل ها
- ۱۴۴ دامن داشتن در قیامت
- ۱۴۴ احترام به شخصیت مردم
- ۱۴۵ سلوک با اهل محل
- ۱۴۶ صله رحم
- ۱۴۶ شهادت کوبه در

۱۴۶	۱۱- تکریم و تواضع نسبت به بزرگان
۱۴۸	بی‌اعتنا به القاب
۱۴۸	آخوند روستایی
۱۴۸	احترام به عالم در بیمارستان
۱۴۹	تقویت مراجع و بزرگان
۱۵۰	دفاع از حریم مرجعیت شیعه
۱۵۱	ستون طبرستان
۱۵۲	ارزش منبر عالم
۱۵۲	۱۲- در ملاقات با رجال سیاسی و نظامی
۱۵۳	نپذیرفتن هدایای مقام‌های دولتی
۱۵۴	حکایت عباى پاره
۱۵۵	۱۳- احترام به استاد
۱۵۶	از این‌کنده رخ می‌کند
۱۵۶	حق‌شناسی در برابر اساتید
۱۵۷	۱۴- مهمان‌نوازی
۱۵۸	چه قدر فقیر هستیم
۱۵۹	سفره با برکت
۱۶۱	پذیرایی ساده چرا؟
۱۶۱	دشوارترین روزهای زندگی
۱۶۲	دقت در مخارج مهمانی
۱۶۲	۱۵- دستگیری از فقرا و نیازمندان
۱۶۳	سخاوت در پاسخ توهین‌سائل
۱۶۴	پناه دادن به غریبه‌ها
۱۶۴	توصیه به پزشکان در رعایت حال فقرا
۱۶۵	۱۶- اصلاح و رفع نزاع‌ها
۱۶۶	نفوذ کلام
۱۶۶	قسم لازم نیست
۱۶۷	۱۷- عفو و گذشت

- ۱۶۸ خوشرویی در برابر جسارت
- ۱۶۹ حلم در برابر جاهل جسور
- ۱۷۰ صبر در برابر بی ادبی ها
- ۱۷۱ ۱۸- ارشاد و هدایت
- ۱۷۲ حافظ عقاید مردم
- ۱۷۳ ظرافت در شیوه تبلیغ
- ۱۷۴ ناصحی مشفق
- ۱۷۴ اثر بوسه
- ۱۷۵ اهتمام به هدایت نسل جوان
- ۱۷۶ تشکیل جلسه های اعتقادی
- ۱۷۷ بیان احکام اسلامی راه حلال بودن حقوق
- ۱۷۷ در حرام مصرف نکنید
- ۱۷۸ اگر ستم نکنید حقوق حلال است
- ۱۷۸ سفر تبلیغی خاطره انگیز به هزار جریب
- ۱۸۱ ۱۹- اهتمام به حفظ مقدسات اسلامی
- ۱۸۲ تبدیل سینما به مسجد
- ۱۸۳ توصیه به حصار کشیدن حسینیه
- ۱۸۴ حفظ احترام حسینیه
- ۱۸۵ فصل سوم: ارادت به پیشگاه خاندان عترت علیهم السلام
- ۱۸۶ در پیشگاه حضرت امیر علیه السلام
- ۱۸۷ در پیشگاه حضرت زهرا علیها السلام
- ۱۸۸ در پیشگاه امام حسین علیه السلام
- ۱۹۰ احترام شدید به عزاداران امام حسین علیه السلام
- ۱۹۱ حضور در مجالس عزاداری امام حسین علیه السلام
- ۱۹۴ در پیشگاه حضرت ابو الفضل علیه السلام
- ۱۹۶ در پیشگاه حضرت رضا علیه السلام
- ۱۹۶ برنامه زیارتی معظم له
- ۱۹۷ سخن حضرت آیه الله فاضل لنکرانی (دام ظلّه)

۱۹۸	لحظه وداع.....
۱۹۸	بوسیدن ضریح.....
۱۹۹	من حرز بلد نیستم.....
۱۹۹	سخاوت در خراسان.....
۱۹۹	کسب اجازه از حضرت رضا <small>علیه السلام</small>
۲۰۰	مهربانی حضرت رضا <small>علیه السلام</small>
۲۰۱	عنایت حضرت رضا <small>علیه السلام</small>
۲۰۲	ضریح شفابخش.....
۲۰۲	گرد و غبار شفابخش.....
۲۰۳	احترام به امامزادگان.....
۲۰۴	شجرنامه امامزادگان.....
۲۰۵	احترام به سادات.....
۲۰۵	بدرقه سید.....
۲۰۵	نماز میت به احترام سید.....
۲۰۶	بخشش به سادات.....
۲۰۶	احترام شاگرد سید.....
۲۰۶	حفظ حرمت مادر.....
۲۰۹	فصل چهارم: زمان شناسی و آگاهی اجتماعی-سیاسی.....
۲۱۱	حمایت از امام راحل (ره).....
۲۱۲	تلگراف به آیه الله آملی.....
۲۱۲	تعطیلی جشن به خاطر دستگیری حضرت امام (ره).....
۲۱۴	خمینی، مشعل است.....
۲۱۴	ماجرای تعطیل کردن بازار.....
۲۱۶	ه) تحریم رفراندم.....
۲۱۷	تشویق شاگردان به مبارزه.....
۲۲۰	بیان حضرت آیه الله نظری درباره اقدامات انقلابی معظم له.....
۲۲۳	تأیید مبارزات شهید نواب صفوی.....
۲۲۵	فصل پنجم: جلوه های پارسایی.....

۲۲۶	جاسوسی در لباس طلبگی
۲۲۷	پیش‌بینی آینده فرزندان
۲۲۸	پیش‌بینی آینده طلاب
۲۳۰	سواری که انسان نبود
۲۳۱	ما قصد فریب کسی را نداریم
۲۳۲	حکمت خدا را کسی نمی‌داند
۲۳۳	نگاه امیدبخش
۲۳۳	شما به تهران نروید
۲۳۴	چرا باغ را فروختی
۲۳۶	اندرونی مثل بیرونی است
۲۳۷	به مادر بزرگت ندهی
۲۳۸	پول را به پدرت بده
۲۳۹	شما میل داری
۲۴۰	به مداح بگو نماز عصرش را بخواند
۲۴۱	حضرت رضا <small>علیه السلام</small> عنایت می‌کند
۲۴۲	اشراف بر خواب شاگرد
۲۴۴	بگو تریاک فروشی نکنند
۲۴۶	ما به شما ارادت داریم
۲۴۶	در هر مجلسی نباید شرکت کرد
۲۴۷	شیطان را از خودت دور کن
۲۴۷	آقا جان می‌فهمد
۲۴۸	امام زمان <small>علیه السلام</small> یاریم کرد
۲۴۹	آگاهی یافتن از برخی حوادث
۲۵۰	از آقای ربانی بگیرد
۲۵۱	تقسیم عادلانه
۲۵۲	ایشان پول دارد
۲۵۳	چهار من آرد در اتاق داری
۲۵۳	شما یک تومان داری

۲۵۴	درست می‌شود.....
۲۵۵	نوکنده خودش می‌آید.....
۲۵۵	چرا نماز شب نمی‌خوانی.....
۲۵۶	استخاره لازم نبود.....
۲۵۷	گرمای غیرمنتظره.....
۲۵۷	باران حیاط را تطهیر کرد.....
۲۵۹	شیخ نرو، باران می‌آید.....
۲۵۹	شناخت افراد ناپاک.....
۲۶۰	به جنب نگاه نکرد.....
۲۶۰	پوزش از حرکت تند.....
۲۶۱	آگاهی از ضمیر با استخاره.....
۲۶۱	از تو حرکت از خدا برکت.....
۲۶۲	نان امام زمان <small>علیه السلام</small> را خوردی.....
۲۶۳	استخارهٔ عجیب.....
۲۶۴	نَفْسِ رَحْمَانِي.....
۲۶۵	اثر قل هو الله.....
۲۶۶	اسمش را مهدی بگذار.....
۲۶۶	هفت سال روضه بگیر.....
۲۶۷	ده تومان داخل ضریح بینداز.....
۲۶۸	مریضی که به خارج نرفت.....
۲۶۹	علف شفابخش.....
۲۷۰	استنشاق کن.....
۲۷۰	به شرطی که تب در بدنت نباشد.....
۲۷۱	ای تب از شیخ چه می‌خواهی.....
۲۷۱	دم مسیحایی.....
۲۷۲	به سرخک بگو از اتاق برود.....
۲۷۲	غذا کم نیامد.....
۲۷۳	خواستم سالم بمانی.....

۲۷۳	مأ موریت گنجشک‌ها
۲۷۴	مأ موران الهی
۲۷۵	طی الارض یا مَلَكٌ
۲۷۶	طی الارض از آن معصومین <small>علیهم‌السلام</small> است
۲۷۷	فِیْ اَلْاَقَاتِ اَفْاَجَانِ دَر نَجْفِ
۲۷۸	کر بلا نیامده بودم
۲۷۹	نسخه‌های مشکل‌گشا
۲۸۴	حکمت‌ها و حکایت‌ها
۲۸۵	الف) حکمت‌ها:
۲۸۵	عالم مرگ و قبر
۲۸۷	به یاد ساعت مرگ باش
۲۸۸	عمل بهترین وسیله نجات
۲۸۸	دعای همیشگی
۲۸۹	گدایی
۲۸۹	عادت به ذکر
۲۸۹	نخستین حاجت از ائمه <small>علیهم‌السلام</small>
۲۸۹	ارزش لا اله الا الله
۲۹۰	نفس را کنترل کن
۲۹۰	رسوایی در قیامت
۲۹۱	دوستی حضرت علی <small>علیه‌السلام</small> مایه نجات
۲۹۱	عنایت امام حسین <small>علیه‌السلام</small>
۲۹۱	اثر غذای حرام
۲۹۱	مخفی بر فرشتگان
۲۹۲	ارزش مؤمن
۲۹۲	بخشش خدا
۲۹۲	نوبت به ائمه <small>علیهم‌السلام</small> نمی‌رسد
۲۹۳	امر به معروف عملی نه زبانی
۲۹۳	برای منبر قیمت نگذار

۲۹۳ شرط دیدار با امام زمان (عج)
۲۹۴ تزکیه راه رستگاری
۲۹۴ امان از احتیاج
۲۹۴ بدترین بلا
۲۹۴ در صدد انتقام مباش
۲۹۵ تربیت شده خدا
۲۹۵ این احکام معجزه است
۲۹۵ حقیقت جویی
۲۹۷ استفاده از فرصت
۲۹۸ احتیاط کنید
۲۹۸ ایمان یعنی همه چیز
۲۹۹ یاد خدا در غم و شادی
۲۹۹ خدا بهترین رفیق
۲۹۹ یاد خدا
۳۰۰ سنگینی وظیفه روحانیان
۳۰۰ شرط طلبگی
۳۰۰ در حوزه از دنیا خبری نیست
۳۰۱ توصیه به کتاب معراج السعادة
۳۰۱ اهمیت تقوا
۳۰۱ برکت نماز شب
۳۰۲ منت پدر
۳۰۲ عجب سخن شیرینی
۳۰۳ نکند تشنه برگردی
۳۰۳ سنگین تر از کوه احد
۳۰۳ توجه به نخبه‌ها
۳۰۳ مرجعیت واحد
۳۰۴ آینده‌نگری
۳۰۴ وظایف انبیاء تعلیم دین است

- ۳۰۵ شیطان دست بردار نیست
- ۳۰۶ ملا شدن چه آسان
- ۳۰۶ علم ملاک نیست
- ۳۰۶ خواص تعقیبات نماز
- ۳۰۷ تأثیر دعاها
- ۳۰۷ ارزش تبری
- ۳۰۸ اهتمام به روزه ماه مبارک رمضان
- ۳۰۹ توصیه به زیارت بیت الله
- ۳۰۹ برکت سفر حج
- ۳۱۰ در فکر نجات مردم
- ۳۱۰ اثر بی اعتنائی به زیارت خانه خدا
- ۳۱۱ سفر به بیت الله الحرام
- ۳۱۵ (ب) حکایتها
- ۳۱۵ رؤیای صادق
- ۳۱۶ جاسوس انگلیسی در لباس روحانیت
- ۳۱۶ ثمره انفاق
- ۳۱۷ چرا نامه را امضا کردی
- ۳۱۸ فقط حق ملا آقا جان در آن است
- ۳۲۱ پرهیز از آزار دیگران
- ۳۲۱ تب؛ دوست آقا جان
- ۳۲۲ کاغذی که هیچ وقت پاره نمی شود
- ۳۲۲ عبرت از حوادث دنیا
- ۳۲۳ لوح منسوب به حضرت امیر علیه السلام
- ۳۲۳ با خدا نباید شوخی کرد
- ۳۲۴ اثر شادی مادر
- ۳۲۴ از اثرش می ترسم
- ۳۲۴ پیرمردی که از مرگ خویش آگاه شده بود
- ۳۲۵ عنایت امام حسین علیه السلام

۳۲۶	اشک عشق
۳۲۷	آقا جان مرا می‌زنند
۳۲۷	شیطان بساط خود را جمع کرد
۳۲۸	باید جان او را نجات داد
۳۲۸	عاقبت مقام خواهی
۳۳۱	بخش سوم : غروب
۳۳۳	فصل اول : غروب خورشید
۳۳۴	سخن آیه‌الله بهجت درباره معظم له
۳۳۵	توصیه به بزرگان
۳۳۵	بدرقه آیه‌الله گلپایگانی
۳۳۶	بازگشت بیماری
۳۳۷	آمزش پدر بهترین هدیه
۳۳۷	محمد دست خالی
۳۳۸	پناهندگی به حضرت رضا <small>علیه السلام</small>
۳۳۹	آقا ما را پذیرفت
۳۳۹	دهان شیطان را مشت می‌زنم
۳۴۰	آخرین گفتار
۳۴۰	عروج ملکوتی
۳۴۱	تشییع بی نظیر
۳۴۲	در جوار امام هشتم <small>علیه السلام</small>
۳۴۲	غروب خورشید در مشرق
۳۴۳	بازتاب ارتحال
۳۴۴	در دادگاه عدل الهی
۳۴۵	فصل دوم : از منظر بزرگان
۳۴۵	حضرت آیه‌الله العظمی سید محمود شاهرودی
۳۴۶	حضرت آیه‌الله العظمی حکیم
۳۴۷	حضرت آیه‌الله العظمی بروجردی
۳۴۸	حضرت آیه‌الله العظمی گلپایگانی
۳۴۸	حضرت آیه‌الله العظمی میلانی
۳۴۹	حضرت آیه‌الله حاج سید حسین شاهرودی

۳۴۹	حضرت آیه‌الله العظمی مرعشی نجفی
۳۴۹	علامه طباطبائی
۳۵۰	استاد شهید آیه‌الله مرتضی مطهری
۳۵۰	حضرت آیه‌الله سید عبدالکریم کشمیری
۳۵۱	حضرت آیه‌الله سیدهاشم رضوی
۳۵۲	حضرت آیه‌الله محسنی ملایری
۳۵۲	حضرت آیه‌الله العظمی حسین نوری همدانی
۳۵۳	حضرت آیه‌الله شیخ عبدالجبار فقیهی کلایی
۳۵۳	آیه‌الله شیخ علی لیموندهی
۳۵۳	شریف رازی
۳۵۴	حجة الاسلام والمسلمین محمد تقی فلسفی
۳۵۴	شیخ رجبعلی خیاط
۳۵۹	استاد سیدجعفر سیدان
۳۵۹	در هاله‌ای از نور
۳۶۱	فصل سوم: از دیدگاه پزشکان معالج
۳۶۸	پسر بیا به عیادت
۳۶۹	صدای تلاوت قرآن
۳۷۰	نگران نباش خوب می‌شود
۳۷۱	فصل چهارم: یادگاران
۳۷۱	فرزند بیگانه
۳۷۴	ویژگی‌های اخلاقی
۳۷۶	خصوصیات اخلاقی
۳۸۳	فصل پنجم: سوگ‌نامه
۳۸۳	ثانی سلمان
۳۸۴	زاهد پاک دل
۳۸۵	جور فلک
۳۸۶	آیت عظمای حق
۳۸۷	طائر قدسی
۳۸۹	سلطان ادب

پیش‌گفتار

لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولَى الْأَلْبَابِ !

حافظان اصلی مکتب تشیع در عصر غیبت حضرت حجّت - ارواحنا فدا - ستارگان علم و فضیلت یعنی عالمان و فقیهان دین اند که هر یک هم‌چون گنجینه گران‌بهای تمدن اسلامی عطر و بویی تازه دارند. این وارثان علوم انبیا و ره‌پویان راه سعادت در طول تاریخ همواره چون مشعل‌هایی فروزان امت اسلامی را از تاریکی‌های حوادث روزگار عبور داده و در حراست از باورهای اعتقادی و دینی مردم از هیچ کوششی دریغ نورزیدند؛ ساده زیستند و از دنیا و زخارف آن روی گرداندند، به خدا و اولیای پاک او عشق ورزیدند و با خلق خدا فروتانه رفتار کردند، هیچ‌گاه برای دنیا و مقام در برابر کسی کرنش نکردند و حقی را نادیده نگرفتند و این چنین بود که توانستند سالیان سال در اوج بمانند و نشانه‌های هدایت را برپا دارند.

از میان عالمان و فرزانه‌گانی که مظهر علم و ایمان و اسوه و نمایان‌کننده تعالیم عالی اسلامی برای جامعه بشری‌اند، حضرت آیه‌الله حاج شیخ محمد کوهستانی - اعلی الله مقامه الشریف - فقیه عارف و حکیم فرزانه‌ای بود که سراسر عمرش را در تهذیب و تزکیه نفس سپری کرد. وی انسان وارسته‌ای بود که نفس‌هایش تسبیح و کلامش به جز مسیر حق نمی‌بیمود و محضر و منظرش آدمی

را به یاد خدا و معاد می‌انداخت. این عارف بلند مرتبه و فروتن با مجاهدت نفسانی و دستیابی به نور توحید و معرفت الهی و با شناخت بی‌اعتباری عالم طبیعت توانست از این عالمِ خاکی بگذرد و دریچه‌ای به جهان دیگر بگشاید و هم راز عرشیان گردد.

او دانشور بزرگواری بود که با اطاعت و بندگی در درگاه خداوند متعال، مظهر صفات انسانی و الهی شده و بر قله رفیع پارسایی قرار گرفته بود.

مرحوم کوهستانی اندیشوری بصیر بود که به درستی اسلام و زمان خود را شناخت و شناسانید و زحمات طاقت فرسایی را در سخت‌ترین شرایط زمانی و در عصر غربت اسلام جهت حفظ معارف حیات‌بخش اسلام تحمّل کرد. او در این دنیای پر از ادّعا به دور از جارو جنجال‌های ظاهری، زندگی ساده‌ای برای خویش برگزید و با برداشت ناچیزی از حیات دنیوی و با تأسیس حوزه‌ای با کم‌ترین امکانات رفاهی بازدهی بسیار عالی در قلمرو علم و معرفت از خویش باقی گذاشت و عمرش را در راه اعتلای اسلام ناب محمدی ﷺ و تحقق رفتار علوی ﷺ گذراند و با اندیشه‌های بلند و حکیمان‌اش تأثیر ژرفی بر شیفتگان دانش و طالبان اخلاق گذاشت و تربیت‌یافتگانی زبده و ارزنده به جامعه اسلامی تقدیم نمود که هر یک در عرصه اجتماعی و دینی منشأ برکت‌های فراوانی بوده و هستند.

آری، مرحوم کوهستانی عالمی ربّانی، عارفی صمدانی، صاحب نفس قدوسی و شخصیت عظیم و محبوبی بود که هنوز پس از سی سال از عروج ملکوتی اش یاد و نام او بر سر زبان‌ها و استمداد از روح پاکش توشه راه شیفتگان است.

آن عبد صالح بر اثر تمسک به ذیل عنایت عترت طاهره و بهره‌گیری از دانش جوشان آن بزرگواران به درجه والایی از دانش و حکمت و معنویت رسیده بود، ولی به جز عده قلیلی از اهل معنا و معرفت نتوانستند ابعاد وجودی اش را

بشناسند و از اندیشه‌های توحیدی و معنوی وی بهره گیرند و به راستی که این عالم شیفته و شیدای اهل بیت علیهم‌السلام قدر و منزلتش بر بسیاری از شیفتگان و حتی نزدیکانش ناشناخته ماند؛ باشد که این اثر ناچیز گوشه‌ای از ملکات انسانی آن رجل الهی را به نمایش بگذارد و از عطش و تشنگی نسل جوان امروز در جهت آشنایی با مکارم اخلاقی چنین بزرگانی بکاهد.

در این جا پیشاپیش چند نکته را یادآور می‌شویم:

۱. مجموعه‌ای که از نظر شما خوانندگان عزیز می‌گذرد شرح زندگی و سیره علمی و عملی مرحوم آیه‌الله کوهستانی است که هم‌زمان با سی‌امین سالگرد ارتحال آن بزرگوار منتشر می‌گردد. این اثر، مجموعه‌ای است از خاطره‌ها، گفت‌گوها و مصاحبه‌هایی که با بسیاری از شاگردان و ارادتمندانش، به ویژه یادگار فرزانه معظم‌له انجام گرفته است که پس از بررسی و دقت‌های فراوان، همراه با اشراف آیه‌الله‌زاده و با حذف خاطره‌های تکراری و گزینش مطالب آموزنده به این صورت درآمده است.

۲. متأسفانه زمانی بر نوشتن خاطره‌های زندگی آیه‌الله کوهستانی تصمیم گرفتیم که بیش‌تر شاگردان برجسته و اولیة معظم‌له به دیار باقی شتافته و آن دسته نیز که در قید حیات بودند، بسیاری از خاطره‌های خود را به فراموشی سپرده بودند؛ در عین حال کوشیدیم هر مقدار مطالبی که در خاطره آن بزرگواران باقی مانده بود، جمع‌آوری کنیم که در این کار تا حد زیادی موفقیت حاصل شد و در این جا از همکاری همه آنان تشکر و قدردانی می‌گردد.

۳. درباره زندگی معظم‌له، در سال‌های اول ارتحال ایشان، دو کتاب به قلم شاگردان نوشته شده است: یکی «یادنامه آیه‌الله کوهستانی» نوشته عالم فاضل حاج شیخ محمدرضا روحانی‌نژاد و دیگری «گوشه‌ای از زندگی آیه‌الله کوهستانی» اثر دانشمند محترم حاج شیخ اسدالله ربانی است. اخیراً نیز مؤلف

محترم شرح حال معظم له را ضمیمه کتاب «فیض عرشی» با اضافاتی به چاپ رساند که از هر دو کتاب در تهیه این مجموعه استفاده شده که زحمات آن دو بزرگوار مورد تقدیر است.

۴. با آن که سعی شده مجموعه کامل و جامعی درباره زندگی و خدمات بزرگ معظم له تنظیم شود، باید گفت آن چه در این کتاب عرضه شده، تنها قطره‌ای از دریای بی‌کران فضایل آن فقیه بزرگوار است که با قلم ناتوان نگارنده به رشته تحریر درآمده است، امید است با پیشنهادها و انتقادهای سازنده شما - ان شاء الله - در آینده، مجموعه کامل‌تری مهیا و عرضه شود.

۵. از آن جا که معظم له در منطقه مازندران به خاطر محبوبیت فوق العاده بین شاگردان و ارادتمندان به «آقا جان کوهستانی» شهرت داشتند، در این کتاب گاهی از ایشان به «آقا جان» تعبیر شده است.

۶. در پایان از همه دوستانی که نگارنده را در تهیه و تنظیم این اثر یاری دادند به ویژه فضلی گران قدر حجج اسلام شیخ یدالله مقدسی و شیخ عبدالصاحب حسنی و نیز از ویراستار محترم فاضل گرامی آقای ابوالفضل طریقه‌دار تقدیر و تشکر می‌شود.

از همه خوانندگان عزیز، به ویژه ارادتمندان و شاگردان مرحوم آیه الله کوهستانی درخواست می‌شود خاطره‌هایی را که از آن بزرگ مرد به یاد دارند، اعم از سخنان، مواعظ و قضایای عبرت‌آمیز به آدرس ذیل ارسال دارند تا از آنها در چاپ‌های بعدی استفاده شود.

- مازندران، بهشهر، روستای کوهستان، بیت آیه الله کوهستانی.

- قم - کدپستی: ۷۹۱۴۴ - ۳۷۱۵۸

قم - آستان قدس فاطمی علیها السلام

عبدالکریم کوهستانی

بخش اول :

طلوع

فصل اول:

موقعیت جغرافیایی و تاریخی کوهستان

کوهستان در شش کیلومتری غرب شهرستان «بهشهر» قرار دارد. این روستا با چشم‌اندازهای طبیعی همانند کوه‌های نسبتاً مرتفع و سرسبز و چشمه‌های متعدد و باغ‌های انبوه انار و مرکبات توجه هر بیننده‌ای را به خود مجذوب می‌سازد. از لحاظ موقعیت جغرافیایی، کوهستان به عرض ۴۰ دقیقه و ۳۶ درجه و به طول جغرافیایی ۲۸ دقیقه و ۵۳ درجه و در حدود ۶۰ متر از سطح دریا ارتفاع دارد.^۱

موقعیت تاریخی

کوهستان که نام قبلی آن «کوسان» بوده دارای قدمت بسیار زیادی است و تاریخ آن به قبل از اسلام و حتی قبل از تاریخ برمی‌گردد. به طور کلی ناحیه جنوبی دریای مازندران به‌ویژه اطراف بهشهر از گذشته بسیار دور از اهمیت سیاسی، تاریخی و نظامی فوق‌العاده‌ای برخوردار بوده است. بررسی و کاوش‌هایی که در سواحل دریای خزر مانند غار هوتور و غار کمر بند، که نزدیک آبادی «شهیدآباد» که در مجاورت کوهستان قرار دارد، انجام گرفته

۱. دکتر محمدحسن یزدی، فرهنگ آبادی‌ها و مکان‌های مذهبی کشور.

قدمت این ناحیه را به دوره غارنشینی بشر رسانده است.

بنابر گواهی تاریخ، قریه‌ای که اکنون به کوهستان معروف است زمانی «طوسان» نام داشت که به دست «طوس نوذر» که از خاندان «کیانیان» بوده بنیاد شده است.

و سبب بنایش را آن داند که «طوس نوذر» فرمانده لشکر «کیخسرو» بود که در امور سلطنتی همواره کارشکنی می‌نموده و با «فریبرز» پسر «کیکاوس» هم‌آهنگی نشان می‌داد، از این رو هنگامی که کیخسرو بر حریفان خود غالب شد با جمعی از آل‌نوذر به جانب طبرستان و مازندران روانه شد و مدتی را در بیشه «نازون»، که یکی از نواحی طبرستان بود، پناه گرفت و چندی بعد قصبه‌ای در «پنجاه هزار»^۱ در محلی که معروف به کوسان بود، ساخت و آن را «طوسان» نامید.

از آثار به جای مانده تاریخی به دست می‌آید که مردم طبرستان در زمان ساسانیان پیرو دین زرتشت بوده‌اند. در کوهستان نیز آتشکده‌ای از دوره ساسانیان بر جای مانده است که بنای آن را به «کیوس جد باو» نسبت داده‌اند.^۲ در زمان قباد ساسانی چند جای از مازندران و طبرستان آباد شد از آن جمله آتشکده شهر کوسان بود که به دست کیوس فرزند بزرگ قباد و برادر انوشیروان در موقع حکمرانی او در قسمت طبرستان و مازندران بنیاد گردید. نقطه‌ای که آتشکده ساخت هنوز بقایای آن در کوهستان باقی است و به همان نام خوانده می‌شود.

۱. پنجاه هزار از اماکن تاریخی منطقه بهشهر است ظاهراً ولایت پنجاه هزار منطقه وسیعی بوده که

اشرف (نام قدیمی بهشهر) جزو آن بوده است.

۲. ابن اسفندیار، ج ۱، ص ۱۵۴.

سادات در کوهستان

ظاهراً پس از اواسط قرن سوم هجری قمری که دین اسلام به فرمان داعی کبیر از نوادگان حضرت امیر علیه السلام در شکل حکومت علویان در ناحیه مازندران نفوذ یافته است کوهستان به خاطر برخورداری از موقعیت جغرافیایی و طبیعی مناسب و احیاناً موقعیت نظامی مورد توجه سادات قرار گرفت و موطن و مسکن آنان شد. بنا بر شواهد تاریخی، کوهستان تا قرن نهم دارای رونق بود که سادات بابلکانی در آنجا مقیم بودند. ظهیرالدین مرعشی در ذکر بنای شهر آمل از شهر کوهستان نام می‌برد و می‌گوید: «...تا به شهر طوسان که اکنون در مازندران به کوسان مشهور است و موطن و مسکن سادات بابلکانی می‌باشد...»^۱.

گویا در سنوات ۸۶۵ تا ۸۷۲ قمری، سادات بابلکانی در قسمت‌های غربی بهشهر فرمانروایی داشتند، ولی به خاطر اختلافی که بین آنها و «روزافزون»ها به وجود آمد و پس از کشمکش‌ها و درگیری‌های زیاد که در جلگه وسیع «قره طغان» به وقوع پیوست سادات بابلکان به نام میرشمس‌الدین و میرکمال‌الدین کشته شدند.

بنا بر نقل ظهیرالدین مرعشی در سال ۸۶۵ (ه.ق) میرشمس‌الدین به دست علی روزافزون کشته شد و در کوهستان مدفون گردید و میرکمال‌الدین عموی میرشمس‌الدین مذکور در سال ۸۷۲ قمری درگذشت و در همان کوهستان در کنار میرشمس‌الدین مدفون شد. این دو در یک آرامگاه دفن شده‌اند که اکنون در وسط محل در میان قبرستان عمومی قرار دارد و دارای قبه و ساختمان بزرگ است. به این ترتیب به فرمانروایی سادات بابلکانی خاتمه داده شده است.^۲ بنا بر نقل ظهیرالدین مرعشی، مدفن چند تن از سادات دیگر نیز در کوهستان می‌باشد.

۱. ظهیرالدین مرعشی، تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، ص ۲.

۲. قلعه‌بندی، تاریخ و جغرافیای بهشهر، ص ۱۴۰.

فصل دوم:

از ولادت تا فقاقت

مولود مبارک

در یکی از روزهای سال ۱۳۰۸ قمری (۱۲۶۷ ش) در روستای کوهستان و در خانه علم و تقوا کودکی چشم به جهان گشود که سیمای ملکوتی اش آینده‌ای بس درخشان را نوید می‌داد. نامش را به نام پیامبر اسلام ﷺ «محمد» نهادند تا به برکت نام آن حضرت، منشأ حرکت سازنده و حیات‌بخش در جامعه آینده گردد.

پدر

پدرش عالم پارسا و فقیه وارسته حضرت آیه‌الله حاج شیخ محمدمهدی کوهستانی از عالمان برجسته و بافضل به‌شمار می‌آمد. طبق مدارک و اسناد موجود، اجداد ایشان در اصل از کاشان بوده‌اند که قریب به یک قرن و نیم قبل به مازندران هجرت کردند و نَسَب معظم‌له به «ملا محمد شریف کاشانی» که عالمی برجسته و فاضل بوده می‌رسد به این ترتیب: محمدمهدی فرزند محمدعلی فرزند مهدی فرزند حاج محمد کاشی که وی نوه ملا محمد شریف بود.

ملا محمد شریف از علمای زمان خود به‌شمار می‌آمد او را به عنوان قاضی به قریه «رستمکلا» - از توابع شهرستان بهشهر - دعوت کردند که بعد یکی از نوادگان او به نام حاج محمد کاشی در کوهستان سکنی گزید و فرزندان او نیز در همان

کوهستان ماندگار شدند و به کوهستانی شهرت پیدا کردند.

از مدارک موجود که به امضای علما و بزرگان وقت هم رسیده آشکار می‌گردد که اجداد ملا محمد شریف در سلسله عالمان دین و از بزرگان عصر خود بوده‌اند. از آغاز تحصیلات مرحوم حاج شیخ مهدی چندان اطلاعی در دست نیست ظاهراً علوم مقدماتی و سطح را در حوزه‌های مازندران یا بنا بر نقلی در حوزه اصفهان سپری کرده است. پس از پیمودن مراحل مقدماتی و متوسطه رهسپار حوزه بزرگ نجف گردید و مدارج عالی علمی را در محضر اساتید بنام و برجسته آن حوزه کهن سال گذراند.

خوش‌بختانه معظم‌له زمانی وارد حوزه نجف می‌شود که استوانه‌های علمی بزرگی چون فقیه محقق حضرت آیه‌الله‌العظمی میرزا حبیب‌الله رشتی^۱ و فقیه نامدار حضرت آیه‌الله‌العظمی شیخ عبدالله مازندرانی^۲ بر کرسی تدریس قرار داشتند.

حضور این دو استاد نامی فرصت بسیار مناسبی را برای این عالم سخت‌کوش

۱. میرزا حبیب‌الله رشتی (۱۲۴۴-۱۳۱۲ ق) فقیه اصولی محقق مدقق از اکابر عالمان امامیه و از شاگردان برجسته شیخ اعظم انصاری بود که بعد از وفات شیخ انصاری کرسی تدریس به او محول گردید. از ویژگی‌های اخلاقی او مدام در عبادت بود، بسیار نماز می‌خواند و بسیار روزه می‌گرفت. در تمام اوقات، حتی هنگام خروج از منزل برای تدریس و زیارت بارگاه معصومین علیهم‌السلام نماز نافله می‌خواند و تسبیح می‌گفت و قرآن تلاوت می‌کرد و همیشه با وضو بود. «رضا مظفری، حدیث پارسایی، ص ۱۴».

۲. شیخ عبدالله مازندرانی: از مفاخر عالم اسلام فقیه نامدار نابغه روزگار و از شاگردان میرزا مرحوم میرزا حبیب‌الله رشتی بود که در زمان حیات میرزای رشتی بر کرسی تدریس تکیه زده و به علت تبحر علمی و جامعیت شرایط تدریس و بیان رسا و بلیغ جمع زیادی از فضلاء اهل فضل و فن، دور او حلقه زدند و از محضر پرفیضش بهره‌مند گشتند. وی در نهضت مشروطیت نقش برجسته‌ای داشت و از مخالفین استبداد و هواداران مشروطه بود. او در روز یکشنبه ۴ ذی‌الحجه ۱۳۳۰ قمری درگذشت. «عبدالحسین مجید کفایی، مرگی در نور، ص ۱۵».

فراهم آورده بود که بتواند بهترین بهره و استفاده را از محضر آنان ببرد و با حضور عالمانه خود توانست قسمت عمده درس معاملات میرزای رشتی را تقریر نماید.^۱ معظم‌له پس از چند سال اقامت در نجف و جدیت در راه کسب علم و فضیلت و خوشه‌چینی از محضر استوانه‌های علم و عمل با اخذ گواهی اجتهاد از استادش حضرت آیه‌الله شیخ عبدالله مازندرانی در حدود سال ۱۳۱۳ قمری به همراه حضرت آیه‌الله آقاخضر شریعتمدار اشرفی به وطن بازگشت.

آیه‌الله کوهستانی می‌فرمود: هنگامی که پدرم از نجف باز می‌گشت کودک خردسال بیش نبودم که مرا به استقبال ایشان بردند.

شیخ مهدی با دختر عالم ربانی مرحوم ملا محمدباقر^۲ ازدواج کرد که ثمره

۱. خوش‌بختانه این تقریرات هم‌اکنون نیز موجود است، حضرت آیه‌الله‌العظمی بهجت - دام‌ظله - آن را ملاحظه فرمودند و پیشنهاد کردند که مناسب است این تقریرات چاپ گردد. گفتنی است که تقریر یادشده از اواخر بحث مکاسب محرمه آغاز و تا آخر مبحث خیارات را دربر دارد. از نکات درس آموز آن که تمام صفحه‌های آن با توسل به ساحت مقدس اهل بیت علیهم‌السلام تقریر شده و بالای هر صفحه با عبارت‌هایی چون «یا ابا عبدالله ادرکنی»، «الاعتصام بک یا امیر المؤمنین» مزین گشته است.

۲. ملا محمدباقر از عالمان بزرگ و متقی کوهستان بود. از چگونگی تحصیلات وی اطلاعی در دست نیست، ظاهراً سطوح عالی فقه و اصول را در حوزه نجف گذراند. بنابر نقل بزرگان سابق و نیز از کتاب‌های موجود در بیت ایشان برمی‌آید که وی عالمی فاضل و برجسته و در عصر خود ملجأ و پناه مردم در امور دینی بوده است. معظم‌له در انجام خدمات دینی و احیای آثار اسلامی هم‌چون مسجد و حسینیه نقش فعال داشته است؛ به طوری که نقل شده جهت تهیه چوب ساختمان تکیه با عده‌ای از اهالی محل شخصاً وارد عمل شده و به جنگل رفته و چوب‌های مورد نیاز حسینیه را فراهم می‌کردند. در این خصوص کرامتی از آن بزرگوار شنیده شد که بی‌مناسبت نیست آن را در این جا ذکر کنیم:

وقتی یکی از درخت‌ها را که کنار دره‌ای قرار داشته قطع کردند با این که مقدمات را طوری آماده کرده

این پیوند مبارک تنها یادگارش آیه‌الله حاج شیخ محمد کوهستانی بود. معظم‌له علاوه بر فضایل اخلاقی و کمالات معنوی به جهت بهره‌مندی از استعداد خارق‌العاده و هوش سرشار از موقعیت علمی والایی برخوردار بود. از عالم ربّانی مرحوم آیه‌الله شیخ حمزه ربّانی نوکنندی استرآبادی (از علمای معاصر وی) چنین نقل شده است: شیخ مهدی از علمای بزرگ و از شخصیت‌های علمی مازندران بود و از لحاظ علمی بر مرحوم آیه‌الله آقا خضر شریعتمدار که از علمای برجسته بهشهر و معاصر ایشان بود برتری داشت. گواه بر مقام علمی وی اجازه اجتهادی است که استادش مرحوم شیخ عبدالله مازندرانی برای ایشان صادر نمود و با عبارت‌های بلندی مقام علمی وی را ستود و او را شایسته افتا برای مسلمین دانست. با تأسف، آن عالم پارسا عمری طولانی نداشت و به حسب ظاهر پس از دو - سه سال بازگشت از نجف دار فانی را وداع گفت و روح بلندش به ملکوت اعلیٰ پیوست. جنازه مطهرش را با اسب از مازندران به مشهد مقدس منتقل نمودند و در جوار حضرت رضا علیه السلام به خاک سپردند.

از جمله مطالبی که حاکی از قدس و تقوا و عظمت مقام معنوی این فقیه سبحانی است این که نقل شده در شب وفات وی به هنگام غسل دادن نوری را اطراف جنازه‌اش مشاهده کردند.

بودند که درخت به طرف دره سرازیر نشود کارساز واقع نشد و می‌رفت که درخت به ته دره سقوط نماید ناگهان آن عالم بزرگوار فریاد برآورد و خطاب به درخت فرمود: کجا می‌روی؟ ما تو را برای حسینیه و حضرت ابوالفضل علیه السلام می‌خواهیم، ناگاه مشاهده کردند که درخت ایستاد و به سمت بالای دره به زمین خورد.

وی در تاریخ اول ماه صفر ۱۲۹۷ قمری درگذشت. و در رحلت او سروده‌اند:

ز دنیای خراب با قرچه بگذشت بسها یا رونق از اسلام بشکست

تصویر اجازہ نامہ حضرت آیۃ اللہ العظمیٰ حاج شیخ عبداللہ مازندرانی
 بہ آیۃ اللہ حاج شیخ محمد مهدی کوهستانی

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد لله سرفراز درجات العلماء علی مراتب الملائکة
 الامناء ومفضل مدادهم علی دماء الشهداء و
 الصلوة والسلام علی المبعوث بالملئۃ الخضرۃ النبضاً
 محمد سید الانبیاء وعلی ذریرہ المعصومین
 الاصفیاء صلوا ماشاء الله علیہم ما دام الصباح
 والمساء وجمد حجاز العلم بالاحکام و
 معرفۃ الحلال من الحرام من اعظم الطاعات و
 اشرف العباد انما نقدا لب نفس و بذل جھد
 العالم الفاضل النقی النقی الشیخ المہدی الکوسا
 الاشرقی المازندرانی فی تکمیل العلوم السیر
 والفروع والفہمۃ حتی بلغ مرتبہ عظیمہ یحوز
 لد العمل جرابہ الشریف والافناء للسلیح و
 الدخول فی الامور الحسبہ وادب العالم بالاعرف

الخفۃ



مادر

فاطمه کوهستانی - همسر حاج شیخ مهدی - بانویی باایمان و پاکدامن و مادری خردمند و باکفایت بود. قناعت و ساده‌زیستی همراه با کیاست و تدبیر از صفات این بانوی صالح به‌شمار می‌آمد. از جهت معیشتی وضعیت مناسبی نداشت، اما بسیار سخاوتمند بود و به فقرا و مستمندان رسیدگی می‌کرد و در برآوردن حوایج آنان می‌کوشید. به خاندان عصمت و طهارت به ویژه سیدالشهدا علیه السلام علاقه وافر داشت و هفتگی در منزل مراسم روضه و عزای برپا می‌کرد.

از آن‌جا که وی زنی لایق و مسئولیت‌شناس بود با از دست دادن همسر دانشمند خود ضعف و سستی به خود راه نداد بلکه به خوبی از عهده مسئولیت خطیر تربیت تنها یادگارش برآمد و در رشد فکری و تعالی روحی او اهتمام ورزید.

پس از اتمام دورهٔ مکتب‌خانه وی را جهت تحصیل علوم دینی به حوزه فرستاد و به ادامه دادن راه پدرش تشویقش کرد. اسباب و مقدمات تحصیل فرزندش را خود مهیا می‌ساخت و زحمات و دشواری‌ها را بر خود هموار می‌کرد تا طلبه نوجوانش فقدان پدر را احساس نکند و با خیالی آسوده راه پیشرفت و ترقی را پیماید. خود، ساده زندگی می‌کرد و لباس کرباس بر تن می‌نمود و در پاسخ آنان که به وی اعتراض می‌کردند که چرا از لباس بهتری استفاده نمی‌کنی و بیشتر به خود نمی‌رسی می‌گفت: فرزندم مشغول تحصیل است باید طوری زندگی کنم که بتوانم مخارج تحصیل او را فراهم کنم. آن مادر فداکار آن‌قدر در جهت تحصیل و رشد علمی فرزندش اهتمام ورزید که یک‌بار ناچار شد مقداری از زمین‌های مزروعی خود را بفروشد و هزینه زندگی‌اش را تأمین کند.

هیچ‌گاه حاضر نمی‌شد که دیگران مخارج زندگی و تحصیل فرزندش را به

عهده بگیرند، معمولاً هزینه و مخارج زندگی‌اش را علاوه بر داشتن مقداری زمین کشاورزی از طریق هنر دستی مثل کلاه‌بافی و غیره اداره می‌کرد. از جمله قضایایی که نشان‌دهنده علو همت و روح بلند آن زن شایسته است آن که وقتی به او خبر دادند یکی از تجار خیرخواه عده‌ای از مؤمنین را تشویق نمود که برای مخارج زندگی پسرش اعانه‌ای جمع‌آوری کنند و برایش به نجف بفرستند از این خبر برآشفته و به آن تاجر پیغام فرستاد که: «شیخ محمد مقننی نیست تا برای او جیره جمع کنید، پسرم احتیاج به این پول‌ها ندارد خودم هزینه‌اش را تأمین می‌کنم». وقتی این سخن به پدر مرحوم آیه‌الله برهانی رسید از همت بلند آن مادر شگفت‌زده شد و گفت: به‌راستی که او زنی بلندهمت و مردآفرین است.

دوران کودکی

مرحوم آیه‌الله حاج شیخ محمد کوهستانی مشهور به «آقاچان» قسمتی از دوران کودکی خویش را در زمان حیات پدر بزرگوارش گذراند. استعداد و نبوغ فوق‌العاده وی پدر را بر آن داشت که در تعلیم و تربیتش بیشتر بکوشد، لذا در همان اوان طفولیت وی را به مکتب‌خانه فرستاد تا با قرائت قرآن و خواندن و نوشتن آشنا گردد و خود نیز شخصاً در تربیت او مراقبت کامل داشت که در آینده فردی مفید و عالمی خدمت‌گزار شود؛ گویی از جبینش آتیه‌ای پر امید را می‌خواند.

می‌توان گفت این دوران زودگذر از بهترین روزهای زندگی‌اش بود، چرا که سایه پرمهر و محبت و دست نوازش‌گر پدر را بر سر خود می‌دید و از هدایت‌ها و مراقبت‌های مستمرش بهره‌مند می‌گشت، ولی افسوس که بیش از هشت بهار از عمرش سپری نشده بود که از نعمت وجود پدر فرزانه خویش محروم گشت. شاید

دست تقدیر چنین رقم زد که این کودک خردسال که روزی باید قافله سالار کاروان علم و فضیلت گردد با رنج و مشقت یتیمی دست و پنجه نرم کند و شیرینی و تلخی‌های روزگار را به تنهایی لمس کند.

این حادثه، دردناک و غم‌انگیز بود، چرا که با داشتن هوش و ذکاوت خارق‌العاده می‌توانست بیش‌تر از فضایل اخلاقی و علمی پدر بزرگوارش بهره گرفته و قله‌های رفیع ترقی را زودتر و استوارتر بی‌یابد، ولی در عین حال برخوردار از نعمت مادری شجاع و باکفایت توانست خلأ وجودی پدر را پر کند و دل غم‌زده‌اش را آرامش بخشد.

در حوزه بهشهر

محمد، این نوجوان باهوش و تشنه علم، پس از فراگیری قرآن و فارسی به حوزه علمیه شهرستان بهشهر که در آن عصر، پررونق و فعال بود و اساتید برجسته‌ای در آن تدریس می‌کردند، رفت. علوم پایه از قبیل صرف، نحو و منطق را در آن‌جا فرا گرفت. کتاب «شمسیه» در منطق را نزد عالم فاضل شیخ احمد رحمانی خلیلی خواند. «مطول» را نزد شیخ محمدصادق شریعتی آموخت و مدتی نیز از محضر عالم فاضل حاج آقا بزرگ کردکویی استفاده نمود. قسمتی از کتاب «قوانین» را نزد فقیه بزرگ حضرت آیه‌الله آقا خضر اشرفی تلمذ کرد، گو این که قسمتی از فقه یا اصول را از محضر علمی حضرت آیه‌الله حاج سیدمحسن نبوی اشرفی نیز بهره برده است.

معظم‌له از آیه‌الله آقا خضر اشرفی به بزرگی یاد می‌کرد و می‌فرمود: آقا خضر نسبت به من خیلی اظهار لطف و محبت می‌کرد و برای پیشرفت علمی و اخلاقی من زحمت زیادی می‌کشید. روزی در بین درس «قوانین» بر «میرزای قمی» (مؤلف کتاب قوانین) اشکال کردم ولی ایشان توجهی به اشکال من نکرد، وقتی

اصرار ورزیدم در جواب فرمود: همین اشکال شما را من هم به میرزا دارم ولی چه کنم که هر وقت به میرزای قمی اشکال می‌کنم تب می‌کنم.

بیشتر تحصیلات مقدماتی معظم‌له در حوزه بهشهر بود ولی در این میان مدتی در حوزه علمیه ساری درس خواند. چند ماهی نیز در حوزه علمیه بابل در مدرسه «کاظم‌بیگ» و «سقا» نزد اساتید آن سامان به تحصیل پرداخت. در آن عصر مدیریت حوزه بابل با حضرت آیه‌الله شیخ محمدحسن بارفروشی معروف به «شیخ کبیر» بود و شکوه و رونق بسیار می‌داشت. از آیه‌الله کوهستانی نقل شده که فرمود: «من و شیخ محمد مهدی درزی، پدر مرحوم حجة الاسلام والمسلمین آقای درزیان (امام جمعه فقید بهنمیر) در مدرسه سقای بابل هم مباحثه بودیم.^۱» استادان ایشان در آن حوزه مشخص نشد، حضرت آیه‌الله فاضل - داماد معظم‌له - می‌گوید: یکی از اساتید وی در حوزه بابل آقای شیخ عبدالحسین شاهی جمنانی فقیهی بوده است.

نقل دو خاطره جالب از دوران اقامت در آن حوزه از زبان معظم‌له خالی از فایده نیست:

۱- فرمودند زمانی که در حوزه علمیه ساری درس می‌خواندم یکی از دوستان طلبه به نام آقای شیخ اسماعیل شریعت گرجی به من پیشنهاد کرد که جهت ادامه تحصیل به بابل برویم زیرا استاد زبردستی در منطق در آن حوزه تدریس می‌کند، به اتفاق به حوزه بابل رفتیم، اما برای وی مشکلی پیش آمد که نتوانست بماند، من ماندم و از محضر آن استاد منطق استفاده کردم. او استاد ماهری بود و مدعی بود که هنوز از مادر نزاییده کسی که بتواند مثل من منطق بگوید و یا در این مورد بر من اشکال بگیرد! روزی سر درس اشکالی به ذهن من آمد و خواستم آن را طرح

۱. حجة الاسلام والمسلمین مرحوم حاج آقای درزیان.

کنم ولی اجازه نمی‌داد، تا این که گفتم: استاد، ما آن‌چه فرا گرفتیم از محضر شما بوده است. وقتی این جمله را گفتم نرم شد و به اشکال من توجه کرد و آن را تصدیق کرد و گفت: آخوند، درست می‌گوید. آن‌گاه من به شوخی به وی گفتم: حال معلوم شد که اشکال‌کننده بر شما از مادر متولد شده است.

۲- در آن ایام شاگردان در مدرسه از روی احترام و ادب، بخشی از کارهای استاد مانند شستن لباس و خریدن نان و کارهایی از این قبیل را انجام می‌دادند. در یک روز سرد زمستانی لباس‌های استاد خود را شسته و روی بند آویزان کرده بودم، دست‌هایم از سرما و سردی آب بی‌حس شده بود، یکی از طلاب مدرسه که میانه خوبی با من نداشت از روی کینه و عداوت تمام لباس‌ها را به زمین ریخت و لگدمال کرد. من در مقابل این حرکت ناشایست و کینه‌توزانه او سکوت کردم و هیچ عکس‌العملی از خود نشان ندادم، ناگزیر مجدداً تمام لباس‌ها را شسته و آویزان کردم. صبح روز بعد که رفتم نان بخرم همان شخص با حال ندامت نزد آمد و ضمن عذرخواهی گفت: من اشتباه کردم دیشب تا صبح نخوابیدم و منتظر بودم که صبح شود و از شما بوزش بطلبم، البته پیش از عذرخواهی من نیز او را بخشیده بودم. باری، هوش سرشار و حافظه قوی همراه با پشتکار موجب گردید این طلبه جوان، سخت‌کوش و دانش‌دوست درس‌های مقدماتی و متوسطه را به خوبی پشت سر گذاشته و بیش از پیش مورد توجه اساتید خود قرار گیرد. خود دربارهٔ چگونگی فراگیری‌اش فرمودند: سعی می‌کردم درس‌ها را به خوبی بفهمم و مطلبی را نفهمیده باقی نگذارم هر کتابی را که می‌خواندم قادر بودم آن را تدریس کنم: مطول می‌خواندم و آن را تدریس هم می‌کردم، چون به دقت خوانده بودم، دو سال طول کشید تا آخر مطول را به پایان بردم گرچه بعضی از دوستانم از من پیش افتاده بودند ولی چون مطول را خوب فرا گرفته بودم در درس‌های بالاتر مثل لمعه و قوانین چندان نیاز به مطالعه نداشتم.

در جوار آستان قدس رضوی

آیه‌الله کوهستانی پس از اتمام علوم پایه و آموختن ادبیات عرب و مقداری از فقه و اصول جهت ادامه تحصیل عازم حوزه مشهد گردید و در مدرسه «میرزا جعفر» که از مدارس بزرگ و در مجاورت حرم مطهر بود اسکان یافت تا در جوار ملکوتی حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام از فیوضات و برکات معنوی آن امام رئوف بهره‌مند گردد.

این که معظم‌له باقی‌مانده دوره سطح را نزد چه کسانی آموخت به درستی روشن نیست. از داماد ایشان آیه‌الله فاضل نقل شده که آیه‌الله کوهستانی کتاب «معالم الاصول» را نزد پدرم مرحوم آیه‌الله حاج شیخ نجفعلی فاضل استرآبادی در مشهد خواند و ظاهراً قسمتی از «شرح لمعه» را نزد عالم فاضل شیخ شعبان حجتی تلمذ کرد. در هر حال با عشق و علاقه زایدالوصف به فراگیری دانش و با تلاش و جدیت باقی کتاب‌های سطح را به خوبی و با موفقیت گذراند و در درس خارج فقهای بزرگ حوزه حاضر شد. اساتید وی در درس خارج عبارت بودند از: مرجع عظیم‌الشأن حضرت آیه‌الله العظمی حاج آقا حسین قمی و دیگری مجتهد والامقام مرحوم آیه‌الله میرزا محمد کفایی (فرزند محقق کبیر حضرت آیه‌الله ملا محمد کاظم خراسانی) که بیشترین بهره و استفاده را در آن حوزه از محضر این عالم ربانی برده است.

روزی معظم‌له به مناسبتی درباره چگونگی دوران تحصیل چنین فرمود: در مشهد درس حاج آقا حسین قمی می‌رفتم، خیلی روان و ساده مطالب را بیان می‌فرمود، با خود گفتم: ایشان که درس خصوصی برای ما نمی‌گذارد پس خوب است که دیگر درسش را ادامه ندهم. شب در عالم خواب دیدم که سید

جلیل‌القدری به من فرمود: «دینِ جدّ ما را این چنین (روان و ساده) باید گفت.^۱» آن عالم فرزانه با بیش از ده سال تلاش و کوشش در فراگیری علم و دانش و توجه تام به تهذیب و تزکیه نفس و کسب فضایل و کمالات انسانی با توسل به ساحت مقدس حضرت ثامن‌الائمه علیه السلام در ردیف عالمان فاضل و چهره‌های برجسته آن حوزه قرار گرفت. و همواره به جهت مشاهده آثار فضایل اخلاقی فراوان از وی مورد توجه اساتید و فضلا و طلاب بود.

در جوار آستان قدس علوی

آیه‌الله کوهستانی پس از اقامت طولانی در جوار حضرت رضا علیه السلام جهت تحکیم مبانی اجتهاد و رسیدن به مدارج عالیه علمی، حدود سال ۱۳۴۰ قمری رهسپار حوزه بزرگ و پرآوازه نجف‌اشرف گردید. معظم‌له قسمتی از جریان سفر به نجف را برای فرزند گرامیشان چنین بیان کردند:

وقتی در مسیر راه به قم رسیدم توفیقی دست داد که با حضرت آیه‌الله‌العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری - مؤسس حوزه علمیه قم - ملاقات کنم. حاج شیخ احترام و عنایت زیادی به من کرد و کتاب «درر الفوائد» خود را به من هدیه داد. نزد حاج شیخ جمعی از فضلا و علما نشسته بودند به من گفتند: همین جا بمان در نجف خبری نیست.^۲ در جوابشان گفتم: من برای خبر به نجف نمی‌روم، بلکه نیت زیارت عتبات عالیات دارم.

ورود ایشان به حوزه نجف زمانی بود که حوزه در اوج شکوفایی علمی و

۱. نقل از: حجة الاسلام والمسلمین حاج شیخ محمد ابراهیمی.

۲. ظاهراً علت درخواست علما برای ماندن ایشان این بود که حوزه علمیه قم تازه تأسیس بود و

می‌خواستند افراد فاضلی که جهت ادامه تحصیل به حوزه نجف عزیمت می‌کنند در قم سکونت نمایند تا

هر چه بیشتر موجب شکوفایی و رونق حوزه قم گردند.

معنوی به سر می‌برد و استوانه‌های بزرگ فقاقت و عدالت بر کرسی تدریس تکیه زده بودند و حضور آن بزرگان خود فرصت مناسبی را فراهم آورده بود که آن فقیه والامقام مبانی فقهی خویش را هر چه بهتر تقویت و استوارتر سازد.

درس فقه را از محضر علمی علامه محقق مرحوم آیه‌الله‌العظمی میرزا حسین نائینی (ره) و فقیه عصر مرحوم آیه‌الله‌العظمی سیدابوالحسن اصفهانی بهره‌مند گشت و درس اصول را نزد محقق مدقق مرحوم آیه‌الله‌العظمی آقا ضیاءالدین عراقی تلمذ کرد.

معظم‌له همواره از اساتید خود به نیکی و بزرگی یاد می‌کرد ولی در بین آنان مرحوم آیه‌الله نائینی نزد او از عظمت و ابهت خاصی برخوردار بود و از مبانی اجتهادی وی دفاع می‌کرد. استعداد سرشار، حضور عالمانه و محققانه در درس‌های اساتید همراه با سابقه علمی در مشهد مراوده و مذاکره علمی با فقیه بزرگی چون آیه‌الله سید محمود شاهرودی و مباحثه با شخصیت‌های بزرگی همچون عارف کامل آیه‌الله شیخ محمدتقی آملی^۱ از او عالمی فاضل و برجسته ساخته و در شمار فضای اهل نجف قرار داده بود.

۱. مرحوم آیه‌الله کوهستانی با آیه‌الله شیخ محمدتقی آملی سال‌ها با یکدیگر شریک بحث بودند و تا پایان عمر دوستی و رفاقت خاصی بین این دو بزرگوار برقرار بود. هنگامی که آن عارف بزرگ، جهت دیدار با مرحوم کوهستانی به کوهستان تشریف آوردند، معظم‌له بسیار او را گرامی داشت، به طوری که شخصاً برای ایشان سجاده پهن می‌کرد و در نماز به ایشان اقتدا می‌کرد. مرحوم آملی در سال ۱۳۰۴ ق. در تهران متولد شد و پس از فراگیری مقدمات و سطح به نجف اشرف مهاجرت کرد و از محضر بزرگانی، چون محقق عراقی و محقق نائینی بهره‌ها برد و در سیر و سلوک از محضر آیه‌الحق «سیدعلی قاضی» استفاده کرد. در سال ۱۳۵۳ به تهران مراجعت کرد و مشغول تدریس و تعلیم و تربیت گردید و در سال ۱۳۹۱ ق. دیده از جهان فرو بست.

بر توری در بحث

از برخی بزرگان نجف نقل شده که مرحوم آیه‌الله کوهستانی با آیه‌الله شیخ محمدتقی آملی مباحثه می‌کردند آقای آملی خیلی مطالعه می‌کرد و در درس زحمت می‌کشید ولی آقای کوهستانی به خاطر ضعف چشم نمی‌توانست به آن حد مطالعه کند ولی در هنگام بحث آقای کوهستانی تفوق و برتری داشت.

در کنار آموختن و غور در مسائل عمیق اصولی و فقهی از خودسازی و تهذیب نفس غافل نگشت، گرچه معظم‌له در مسائل معنوی و اخلاقی استاد به خصوصی نداشت ولی با خطّ مشی صحیحی که مستقیماً از زندگی و سیره و روش اهل بیت علیهم‌السلام اتخاذ کرده بود و با عمل و تبعیت محض از احکام شرع مقدس به درجه‌ای از تقوا و پارسایی رسید که مورد رشک بزرگان اخلاق و عرفان حوزه نجف گردیده بود.

یکی از معاصرین ایشان حضرت آیه‌الله شیخ علی محمد مهاجری نقل کرده که آیه‌الله کوهستانی در نجف در بین علما و فضلا از حیث زهد و تقوا و معنویت کم نظیر بود.

استقامت در برابر دشواری‌ها

مرحوم آیه‌الله کوهستانی با این که از وجوهات شرعی استفاده نمی‌کرد و هزینه زندگی‌اش از مبلغ اندکی که مادرش برای وی می‌فرستاد تأمین می‌شد و در نتیجه از لحاظ مادی و معیشتی در وضعیت دشواری قرار داشت، ولی هیچ‌گاه این سختی‌ها و کمبودها او را از هدف مقدسش باز نداشت. چرا که او خوب می‌دانست نیل به مقام عالی اجتهاد و کسب فضایل علمی و نفسانی جز با تحمل سختی‌ها امکان‌پذیر نیست همان‌گونه که از حضرت امیر علیه‌السلام نقل شده است:

«لا یدرک العلم براحة الجسم»^۱ علم با راحتی تن به دست نمی آید.

معظم‌له خود نیز گاهی از اوضاع دشوار دوران تحصیل برای شاگردانش صحبت به میان می آورد.

داماد معظم ایشان، حضرت آیه‌الله فاضل، نقل کرد که روزی آقا جان فرمودند: در نجف که بودیم مدت‌ها نتوانستیم برنج تهیه کنیم روزی با خانواده بر سر سفره نشستیم بودیم، رباب (صبیه بزرگ ایشان) گفت: خدایا به بابای من پول بده تا برای ما برنج بخرد! وقتی این جمله را از زبان بچه شنیدم دیگر نتوانستم طاقت بیاورم از منزل خارج شدم و مقداری برنج تهیه کردم.

البته در آن زمان وضعیت مالی غالب طلاب و فضلا مناسب نبود ولی عشق به تحصیل و دانش‌اندوزی و توکل به خدا مشکلات را هموار می‌کرد و نمی‌توانست مانع رشد و پیشرفت آنان گردد و شاید یکی از عواملی که در گذشته عالمان و دانشمندان برجسته‌ای از حوزه‌ها برخاستند تحمل زحمات و سختی‌ها بود، زیرا با آن دشواری‌ها و کمبودها هر کس وارد حوزه نمی‌شد و آنان که می‌آمدند همه سختی‌ها را به جان می‌خریدند و از هیچ کوششی در جهت رسیدن به مقام‌های عالی علمی و عملی فروگذار نمی‌کردند. به عنوان نمونه به این جریان توجه کنید: روزی دو تن از فضایی که در نجف مشغول تحصیل بودند به محضر آیه‌الله کوهستانی شرفیاب شدند، معظم‌له حال مرجع بزرگ وقت حضرت آیه‌الله العظمی سید محمود شاهرودی را از آنان جوینا شد، یکی از آنان گفت: مدتی قبل یکی از تجار برای ایشان مبلغ بسیار زیادی وجوهات آورد و معادل آن مبلغ را نیز به ایشان هبه کرد. مرحوم کوهستانی شکر خدا را به جای آورد و آن‌گاه خاطره‌ای از

دوران نجف را چنین نقل کرد: شبی پس از تشرّف به حرم برای خرید وسیله‌ای از صحن حرم بیرون آمدم، دیدم آقای شاهرودی در بیرون قدم می‌زند تعجب کردم این وقت شب موقع قدم زدن ایشان نیست، این در حالی بود که مغازه‌ها تعطیل کرده بودند و فقط یک مغازه باز بود، چون می‌دانستم دیرتر می‌بندد رفتم از صاحب مغازه وسیله‌ای بخرم، هنگامی که خواستم پول آن را بپردازم متوجه شدم که مقدار سهم ساداتی که مادرم از زادگاه فرستاده بود و می‌بایست به آقای شاهرودی می‌پرداختم فراموش کردم و داخل جیب من جا مانده است، بلافاصله آن وسیله را گرفتم و برگشتم دیدم هنوز آقای شاهرودی مشغول قدم زدن است آن مقدار سهم سادات را به ایشان دادم همین که آقای شاهرودی پول را از من گرفت بی‌درنگ و بدون خداحافظی مرا تنها گذاشت. شگفت‌زده شدم، چرا چنین کرد! فردا سر درس از ایشان پرسیدم جریان شب گذشته چه بود و چرا بدون خداحافظی مرا ترک کردی؟ ابتدا نمی‌خواست چیزی بگوید ولی با اصرار من گفت: سه‌شنبه‌روز بود که نتوانستم نان به منزل ببرم لذا شب دیرتر به منزل می‌رفتم و صبح زودتر از خانه بیرون می‌آمدم چرا که تحمل گریه بچه‌ها را نداشتم، گفتم چرا به من نگفتی؟ گفت: وضع تو هم که بهتر نیست وقتی که تو پول را به من دادی دیگر عذری نداشتم که بیش از این صبر کنم و با خود گفتم پول هر چه باشد به او برمی‌گردانم لذا با شتاب رفتم از آن مغازه که دیرتر تعطیل می‌کرد تا مغازه را نبسته چیزی تهیه کنم و به منزل ببرم.^۱

۱. حجة الاسلام والمسلمین سید محمد مفیدی.

بازگشت حیات بخش

سرانجام آیه‌الله کوهستانی پس از قریب نُه سال اقامت در جوار آن امام همام و بهره‌گیری از محضر اکابر علم و عمل و دست‌یابی به مراتب والای علمی و عرفانی و رسیدن به مرتبه عالی اجتهاد آهنگ وطن کرد. او که همواره در اندیشه احیای ارزش‌های اسلامی و نجات جامعه دینی از جهل و نادانی بود به حکم آیه مبارکه «نفر»^۱ پس از تفقه ژرف در دین در حالی که کوله‌باری از دانش بی‌پایان اهل بیت علیهم‌السلام وی را همراهی می‌نمود یعنی پس از قریب بیست سال تلاش علمی و عملی در سال ۱۳۴۸ قمری به زادگاه خویش بازگشت. گرچه پیام مادر مکرمه‌اش در بازگشت پربرکت ایشان به ایران تأثیر فراوان داشت.

نقل شده مادر دل‌سوخته‌اش که مدّت زیادی از دوری فرزند دل‌بند خود رنج می‌برد و تحمل خود را از دست داده بود در طی نامه‌ای محبت‌آمیز به وی نوشت: پسرم اکنون در حالتی هستم که دوری تو مرا بی‌تاب کرده بدان حدّ که در حال نماز به یادت می‌افتم و از حضور در محضر الهی باز می‌مانم؛ به‌ویژه در حال تشهد که وقتی شهادت به رسالت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌دهم حواس من به تو متوجه می‌گردد و اشک از دیدگانم جاری می‌گردد از این‌رو دوست دارم هر چه زودتر نزد ما بازگردی.

در حقیقت می‌توان گفت این پیام از الطاف خفیه الهی و نقطه عطفی در زندگی آیه‌الله کوهستانی بود، چرا که بازگشت پرثمر ایشان را تسریع بخشیده و خود زمینه‌ساز بروز و ظهور یک جهاد علمی در مازندران گردید.

۱. «وما كان المؤمنون لبغروا كافة فلولا نفر من كل فرقة منهم طائفة ليتفقهوا في الدين ولينذروا قومهم اذا رجعوا اليهم لعلهم يحذرون؛ و شایسته نیست مؤمنان همگی [برای جهاد] کوچ کنند، پس چرا از هر فرقه‌ای از آنان دسته‌ای کوچ نمی‌کنند تا [دسته‌ای بمانند و] در دین آگاهی پیدا کنند و قوم خود را -وقتی به سوی آنان بازگشتند بیم دهند- باشد که آنان [از کيفر الهی] بترسند.» (سوره توبه، آیه ۱۲۲).

بُعد علمی

مرحوم آیه‌الله کوهستانی در بعد علمی و فقهی از عالمان برجسته به شمار می‌رفت. هر چند زهد و تقوای وی زبان‌زد همگان بود و عوام مردم از وسعت دامنه علمش بی‌خبر بودند اما هم اساتید ایشان و هم خواص از شاگردان همواره اعتراف به موقعیت بالای علمی وی می‌نمودند.

در فقه و اصول صاحب‌نظر، در ادبیات عرب توان‌مند، در دین‌شناسی عالمی ژرف‌نگر و در عرفان عملی عارفی با بصیرت بود.

ثمره این برجستگی و نبوغ فوق‌العاده اخذ اجازه اجتهاد از اساتید بزرگ حوزه نجف بود. یکی از فضلا می‌گوید:^۱

وقتی از حضرت آیه‌الله‌العظمی سید محمود شاه‌رودی درباره‌ی مقام علمی آقای کوهستانی پرسیدیم ایشان فرمودند: وقتی آقای کوهستانی می‌خواست به وطن بازگردد مرحوم آیه‌الله نائینی از علمای حاضر در جلسه استفتا درباره‌ی اجتهاد ایشان سؤال کرد همگی به اتفاق آرا به اجتهاد و عدالت معظم‌له شهادت دادند آن‌گاه آیه‌الله نائینی از من پرسید، گفتیم: «لاشک فی عدالته مجتهد مجتهد؛ در عدالت او شکی نیست مجتهد نیز هست.»

باید گفت تشکیل حوزه علمیه خود فرصت علمی مناسب دیگری بود که معظم‌له بتواند مبانی فقهی و اعتقادی خویش را استوارتر ساخته و اندوخته‌های علمی‌اش را در اختیار طالبان علوم اسلامی قرار دهد از مقدمات تا پایان سطح را در حوزه کوهستان تدریس می‌فرمودند به گونه‌ای که بسیاری از شاگردان تا سطح عالی را از محضرشان استفاده نموده و آن‌گاه با اجازه ایشان به حوزه‌های بزرگ

۱. حجة الاسلام والمسلمین شیخ یحیی صادقی.

نجف و قم و مشهد هجرت کردند. برای عده‌ای از شاگردان خود کتاب نفیس و عمیق «جواهرالکلام» و طهارت شیخ انصاری را به صورت استدلالی تبیین می‌نمود به کتاب جواهر خیلی علاقه‌مند و بسیار آن را مطالعه می‌کرد و همواره از مباحثات علمی استقبال شایانی می‌کرد.

علما و فضایی که از حوزه‌های بزرگ علمی با ایشان ملاقات می‌کردند مسائل علمی و فقهی را مطرح کرده و با علاقه و نشاط وارد مذاکره می‌شدند و هیچ‌گاه از این‌گونه جلسه‌ها احساس خستگی نمی‌کرد. چه‌بسا در این میان برخی که اعتقاد یا آگاهی به مقام علمی ایشان نداشتند به فقاہت و قدرت دانش معظم‌له پی می‌بردند و لب به تحسین می‌گشودند.

آیة‌الله‌زاده می‌گوید: حضرت آیة‌الله راضی تبریزی، که از علمای بزرگ قم بود، برای من نقل فرمودند: من خدمت والد شما رسیدم به اتفاق ایشان جهت اقامه فریضه ظهر و عصر به مسجد رفتیم در بین نماز پس از تشهد رکعت دوم موقع برخاستن ذکر «وَتَقَبَّلْ شَفَاعَتَهُ فِي أُمَّتِهِ وَأَرْفَعْ دَرَجَتَهُ» را قرائت کرد، پس از تمام شدن نماز و رسیدن به منزل از ایشان پرسیدم شما موقع حرکت و آماده شدن برای تسبیحات اربعه کلمه «فی اُمَّتِهِ» را از کجا اضافه فرمودید؟

ایشان بی‌درنگ کتاب صلاة «جواهر» را حاضر کرد و آن را شبیه استخاره گرفتن باز کرد که درست همان صفحه مورد احتیاج آمده بود و این عبارت را به من نشان داد که در این ذکر مستحبی پس از تشهد چند نظر است که برخی از فقها کلمه «فی اُمَّتِهِ» را هم اضافه می‌کنند و بعضی بدون آن را قایل هستند فهمیدم ایشان علاوه بر مقام معنوی عالمی صاحب‌نظر نیز هست.

هم‌چنین هرگاه شاگردان برجسته ایشان هم‌چون آیات محمدی لائینی، شیخ ابوالقاسم رحمانی، نصیری، شهید هاشمی‌نژاد از نجف یا قم به حضورش

می‌رسیدند و برخی از مسائل مهم فقهی را که مورد اختلاف فقها بود، با ایشان در میان گذاشته و می‌خواستند از نظرات معظم‌له جويا شوند، ایشان با کمال تواضع اما با آمادگی و نشاط با آنان وارد بحث شده و نظر فقهی خود را بیان می‌فرمود.

حضرت آیه‌الله محمدی لائینی که خود عالمی مجتهد و در شهر «نکا» مقیم بود می‌فرمود: در پاره‌ای از مسائل مهم فقهی که مورد سؤال واقع می‌گشتیم و جهت نقد و بررسی با آیه‌الله کوهستانی به بحث می‌نشستیم آقا با آن کهولت سن و ضعف چشم که داشت از آمادگی بسیار خوبی برخوردار بود.

بارها شده افرادی از گوشه و کنار می‌آمدند وقتی با کوهی از علم و فضیلت مواجه می‌شدند لب به تحسین و مدح و ثنا می‌گشودند. معظم‌له نه تنها خوشحال نمی‌شد بلکه با جمله‌ای کوتاه و با کمال تواضع و فروتنی می‌فرمود: «چه می‌فرمایی من یک آخوند دهاتی بیشتر نیستم».

پرهیز از شهرت

با آن همه علم و فضل و کمال هیچ ادعایی نداشت. با آن که از استادان خود اجازه اجتهاد دریافت کرده بود کسی از اجازه‌نامه‌های او اطلاعی نداشت و به کسی نشان نداد به همین خاطر مقام علمی او از نزدیکان و شاگردانش هم مخفی مانده بود. آقا زاده ایشان می‌گوید: روزی دیدم صندوق شخصی خود را باز کرده و به دنبال پیدا کردن چیزی است، یک کیف چرمی را بیرون آورده بود که چند کاغذ در آن بود، پرسیدم: این‌ها چیست؟ با کمال خونسردی فرمود: چیزی نیست. بعدها متوجه شدم اجازه‌نامه‌های اجتهاد ایشان بوده است.

از مرحوم آیه‌الله کوهستانی به دلیل اشتغال فراوان در جهت تعلیم و تربیت طلاب و مراجعات زیاد مردمی آثار قلمی و مکتوب به یادگار نماند گرچه به

مباحث تفسیری علاقه‌مند بود و فرمودند: میل داشتم در تفسیر قرآن کار کنم که فرصت پیدا نکردند و شاید در واقع وقت چنین کاری را هم نداشت. ولی در عوض شاگردان بسیاری را پرورش داد که هر یک خود کتاب بلکه کتاب‌هایی سودمند و اثرگذار در جامعه گشتند و چون ستارگان فروزانی در آسمان علم و عمل درخشیدند.

بحر عمیق در معارف الهی و توحیدی

گفتمنی است که مرحوم آیه‌الله کوهستانی افزون بر مقام فقاقت، در معارف توحیدی نیز صاحب‌نظر و دارای خلاقیت و در القای مطالب و تأثیرگذاری بر شاگرد بسیار قوی بود.

شیوه ایشان در تبیین مسائل اعتقادی و مباحث عمیق خداشناسی استفاده از معارف بلند قرآن و عترت بود. شاگردان خود را به استفاده از این منابع عظیم و پربار دعوت می‌کردند و برای دریافت آن حقایق معنوی و عرفانی آمادگی روحی و دعا و توسل را بسیار مهم می‌دانستند؛ یعنی معظم‌له راز و رمز رسیدن به توحید ناب و دست‌یابی به عرفان حقیقی را طهارت باطن و تزکیه نفس همراه با دعا و تضرع و دست‌گیری اهل بیت عصمت علیهم‌السلام می‌دانست. آیه‌الله‌زاده می‌گوید: گاه از محضر ایشان، درباره راه ترقی و پیشرفت در امور معنوی و معرفتی سؤال می‌کردم و از ایشان دستوری می‌خواستم ایشان فرمود: پسر! آن جا که سلطه نیست شما این قدر اصرار می‌ورزی، آن‌ها باید بخواهند، اگر خواستند خودشان مقدمات و زمینه را آماده می‌کنند.

متأسفانه، این بُعد از شخصیت آیه‌الله کوهستانی بر بسیاری از ارادتمندان او پوشیده ماند و آن گونه که باید و سزاوار بود، از محضر پرفیض آن عارف بصیر

استفاده نشد.

در این جا اظهارات نسبتاً جامع یکی از شاگردان معظم له حجة الاسلام والمسلمین حاج شیخ محمود محقق را - که مدتی در معارف توحیدی و اعتقادی از محضر آن بزرگوار استفاده کرده است - می آوریم که وی چنین نقل کرده است: مهم ترین استفاده ای که من از محضر آیه الله کوهستانی کردم، جنبه معارف ایشان است. معظم له در معارف خلاقیت ویژه ای داشتند که مختص خودش بود و در اثر آن صفای نفسانی و تقوایی افاضه هایی از مبدأ فیاض به ایشان شده بود. در اکثر مطالب و موضوعات معارف، از کلمات دُرّبار حضرات معصومین علیهم السلام استفاده کرده بودند، به ویژه ادعیه مانند: دعای عرفه، صحیفه سجادیه، مناجات های خمسه عشر و شعبانیه و امثال آن؛ به طوری که هر عارف و عالمی که در موضوع عرفان سخنی به میان می آورد، ایشان از ادعیه و کلمات معصومین علیهم السلام بر آن استشهاد می فرمود. البته عرفان ایشان عرفان اصطلاحی نبود، بلکه عرفانی اشراقی و ابتکاری بود که از متن قرآن و روایات استفاده می کرد. به طوری که هر قدر انسان آلودگی و علاقه به دنیا کم تر داشت و طهارت و تقوایش بیش تر بود بهتر می توانست آن مطالب را بفهمد.

ایامی که در محضر آن بزرگوار افتخار حضور داشتم، برای من و یکی دیگر از شاگردان درس معارف را شروع کردند. ابتدا نزدیک به هشت یا نه روز مقدمات بحث را فرمودند از موجود غیر ذی روح آغاز کرده تا به بحث موجود ذی روح و حیاتی رسید، بعد وارد بحث روح شدند و از روح نیز به حیات رسید و از آن بحث نیز به «حّی» که اسم خداوند تبارک و تعالی است منتقل شد. پس از آن که در اسم مبارک حّی مطالبی را ایراد فرمود به مسمّی - که خود ذات مقدس حق تعالی است - پرداخت.

هنگامی که می‌خواست در اثبات ذات باری تعالی سخن بگوید به ما فرمودند: فردا می‌رسیم به اثبات خداوند که بحث بسیار دشواری است، چرا که هم من باید بتوانم خوب بیان کنم و هم شما باید خوب درک کنید؛ بنابراین بکوشید امشب و فردا، قرآن بیشتر بخوانید و در نماز شب از خداوند مسئلت کنید که شما را در فهم این معارف یاری دهد.

فردا که سر جلسه حاضر شدیم، معظم له بیاناتی در اثبات ذات باری تعالی فرمودند که ما نفهمیدیم. وقتی جناب ایشان متوجه این امر شدند، سکوت اختیار کرده و درس را متوقف نمودند و بیان داشتند که اگر به عمق مطلب پی‌بردید، این چنین خون سرد نبودید و به هیجان می‌آمدید. بالاخره آن روز را به مباحث دیگری پرداختند، ولی باز به ما سفارش کردند که از تلاوت قرآن و دعا و نافله شب غفلت نکنیم و از خداوند در جهت فهم این مبحث مهم اعتقادی کمک بجوییم. فردا وقتی سر درس حاضر شدیم، معظم له با بیان بهتر وارد بحث اثبات صانع شدند. خدا شاهد است که بدون هیچ اغراق و مبالغه‌ای عرض می‌کنم همین که حدود بیست دقیقه در زمینه ذات باری تعالی صحبت فرمودند، چنان حالتی در ما به وجود آمد که وصف نشدنی است؛ به طوری که تعادل روحی خود را از دست داده و از شوق چشمانمان پر از اشک شد و بی‌قراری بر ما مستولی گشت. نمی‌توانستیم ساکت بنشینیم، وقتی آقا جان این حالت معنوی را در ما دید، فرمودند: الحمد لله جرقه زد و این حقایق برای شما جا افتاده است. خلاصه چنان مفهوم هستی مطلق را برای ما آشکار کرده بود که گویا همه صفات کمالیه و جمالیه را مشاهده می‌کنیم. جداً یک حالت روحانی و معنوی عجیبی در من ایجاد شده بود که تا مدتی در من ادامه داشت؛ به طوری که همیشه خودم را در محضر خداوند تبارک و تعالی می‌دیدم به حدی که می‌خواستم پا دراز کنم یا بسوازم

احساس شرم داشتم و می‌ترسیدم که نوعی بی‌ادبی باشد، دنیا با همه ابعادش در نظرم پست و بی‌مقدار شده بود و ذکر و عبادت برایم لذت بخش و شیرین بود. عظمت انبیا و اولیا علیهم‌السلام آن چنان برایم مجسم شده بود که غالب اوقات در این فکر بودم و می‌گفتم که قطره‌هایی از حب تو بر من سرایت کرده و حالم این گونه شده است، و آن امامان معصوم که همیشه از سرچشمه فیضت مستقیماً افاضه می‌شدند، چه حالی داشتند.

خلاصه آن که این حال پربرکت تا سه ماه در من ادامه داشت تا شب سیزدهم ماه رجب که مرا جهت سخنرانی در جشنی که به نام حضرت علی علیه‌السلام در یکی از روستاهای مجاور برگزار شده بود، دعوت کردند. در آن مجلس حاضر شدم و پس از پایان سخنرانی نیز چند لحظه‌ای جهت پذیرایی نشستم. یک دانه شیرینی با چای خوردم و جلسه را ترک کردم. وقتی از مجلس بیرون آمدم احساس کردم ماهیت درونی من عوض شده، گویا چراغی بود در درونم که خاموش گشت و هر چه تضرع کردم که دوباره آن حال برگردد، برنگشت.

پس از چند روز این موضوع را با آقا جان در میان گذاشتم و عرض کردم از روزی که شما بحث اثبات صانع را مطرح فرمودید، حالتی معنوی و عجیب در من ایجاد شده بود، ولی از شبی که در آن مراسم جشن شرکت کردم و چیزی خوردم آن چراغ درونی به کلی خاموش شد. آقا جان پس از چند لحظه تأمل فرمودند: قرآن زیاد بخوان در نافله شب هم ناله و زاری کن تا خداوند این موهبت را به شما برگرداند. دعای «رَبَّنَا لَا تَزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا»^۱ را هم زیاد بخوان، ولی من هر چه کردم دیگر آن حالت در من ایجاد نشد. بنده این خاطره و آن حالت معنوی که در من ایجاد شده بود را از کرامات این مرد بزرگ می‌دانم.

۱. سوره آل عمران، آیه ۸

متن اجازہ اجتہاد حضرت آیۃ اللہ العظمی نائینی

بہ آیۃ اللہ کوہستانی

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمين وافضل صلواته وتحياته على اشرف الاولين والآخرين
والمبعوث رحمة للعالمين محمد وآله الكهف الحصين وغيث المضطر المستكين
وعصمة المعتصمين واللعنة الدائمة على اعدائهم ابد الآبدين.

و بعد فان جناب العالم العامل والفاضل الكامل عماد الاعلام وثقة الاسلام
التقى الزكى المؤيد جناب الآغا الشيخ محمد الطبرسى الاشرفى ادام الله تعالى
تأييداته وتسديداته قد اقام بالنجف الاشرف عدة سنين باذ لا جهده فى الاستفادة
من الاساطين وقد حضر ابحاثى حضور تفهم وتحقيق وتعمق وتدقيق حتى بلغ رتبة
الاجتهاد مقرونه بالصلاح والسداد فلله تعالى دره وعليه سبحانه اجره ولجنابه
العمل بما يستنبطه من الاحكام على النهج المتداول من المجتهدين العظام ولقد
اجزت له ان يروى عنى جميع ما صحت لى روايته من مصنفات اصحابنا وما رووه
عن غيرنا بحق اجازتى من مشايخى العظام باسانيدهم المنتهيه الى ارباب
المصنفات الجوامع العظام والكتب والاصول ومنهم الى اهل بيت النبوه ومهبطه
الوحي ومعن العصمة عليهم افضل الصلوة والسلام.

واوصيه بملازمة التقوى والتحذر من ان يغرّه الدنيا وان يجعل الموت نصب
عينيه ويكثر التدبر فيما رواه فى نهج البلاغة عن مولينا امير المؤمنين صلى الله عليه
 وآله الطاهرين فى هذا الشأن خصوصاً ما رواه عنه بعد تلاوته الهكم التكاثر فان فى
كثرة التدبر والتأمل فيه شأناً من الشأن عصمنا الله تعالى جميعاً من مرويات الهدى
ووقفنا لما يحب ويرضى وارجوه لا ينسانى من صالح الدعوات انشاء الله تعالى
وحرره بيمناه الدائرة افقر البريه الى رحمة ربه الغنى محمد حسين الغروى النائينى
فى ربيع الاول ١٣٤٨.

متن اجازہ حضرت آیة اللہ العظمی آقا ضیاء الدین عراقی بہ آیة اللہ کوہستانی

بسمہ تعالیٰ شأنہ

بعد الحمد والصلوة فان العالم العامل والفاضل الكامل كنز التقى وعلم الهدى
فخر المحققين وافتخار المدققين الشيخ الامجد والحبر المعتمد غواص بحار العلوم
ومنهاج رموز التحقيق على العموم ركن الاسلام والمسلمين والصفوة الفقهاء
الراشدين السليل المؤيد جناب الشيخ محمد المازندراني الاشرفي الكوساني قد
هاجر عن وطنه برهة من الزمان وحضرتني في المعرى لدا الاعيان فكذ وجد
واجتهد في تحصيل العلوم الشرعية الى ان صار من الاعيان وصار مشارا بالبنان
وبلغ عائبه مرامه فصار بحمده واب ملكه قدسيه وكان من المجتهدين العظام
والفقهاء الكرام فله العمل بما استنبط من الاحكام ويحرم عليه التقليد فيما اجتهد
من الحلال والحرام واجزت له ان يروى عنى كلما صحت لى روايته واوصيه
بتقوى الله وان لا ينساني عن الدعا من الاحقر ضياء الدين العراقي.

تصوير اجازة حضرت آية الله العظمى آقا ضياء الدين عراقى

بسمه تعالى

بسم الله الرحمن الرحيم
 صلوات الله وسلامه وبركاته على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين
 وعلوهم الهدى في المحققين وقهار الله فيهم في العلم والدين والحق
 عوامهم كمال العلوم ومخارج رزقهم في العلم والدين والحق
 والسلمين في معرفة العباد والراسخين في العلم والدين
 السبح محمد وآله وصحبه وسلم في كل صلاة يداومون
 برحمته في الزمان وعصره في العزلة والافسان
 ورحمته في كل العلم والدين والحق
 وصار مشارا بالناس وطع عابده مرادهم في كل
 دار بلا حجة منه وكان من الجهدي النظام في كل
 الكرام فله العبد عابدهم من الامم والحق والدين
 فصار جهنم من الخلال والحق والدين والحق
 كلما صحت روايته واوصيته في كل العلم والدين
 الدنيا من الله حوصلي الدين والحق



مقن اجازة اجتهاد حضرت آية الله العظمى سيد ابوالحسن اصفهاني

به آية الله كوهستاني

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله الطاهرين المعصومين.
وبعد فان جناب العالم الفاضل عماد الاعلام ومصباح الظلام المحقق المدقق
الصفى الشيخ محمد المازندراني الاشرفي ادام الله تاييده ممن صرف عمره الشريف
فى تحصيل العلوم الشرعية وبذل جهده فى تنقيح مباينها النظرية وحضر على
جماعة من الاعيان وعلى هذا الحقيق شرطاً صالحاً من الزمان حضور فحص
وتحقيق وتعمق وتدقيق مفيداً مستفيداً مجدداً مجتهداً حتى بلغ بحمد الله تعالى مرتبة
الاجتهاد وبه الثقة وعليه الاعتماد فله العمل بما يستنبطه من الاحكام على النهج
المألوف بين الاعلام وله التصدى لما يتصدىبه الحكام وقد اجزت له ان يروى عنى
ما صح لى روايته من الاخبار ولاسيما ما فى الكتب الابعة التى عليها المدار والثلثة
المتأخرة فى هذا الاعصار واوصيه بما اوصانى به مشايخى العظام واساتيد الكرام
من سلوك جادة الاحتياط الواقى عن زلل الصراط وارجو ان لاينسانى من صالح
الدعاء.

حرر ذلك فى عشرة ربيع الاول ١٣٤٨

الاحقر ابوالحسن الموسوى الاصفهاني

تصوير اجازة حضرت آية الله العظمى آقا سيد ابوالحسن اصفهاني

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله الطاهرين اجمعين

وعبد فانجاب العالم الفاضل عمادان علام وصباح ^{طلوع}

الحق المذوق الصفي الشيخ محمد المازندراني الاشرقي ادام ^{سنة}

من صرف عمره اشرف في تحصيل العلوم الشرعية وبذل جهده في ^{تفوق بها}

النظرية وحضر على جماعة من الاعيان وعلى هذا القدر ^{العلم}

من الزمان حضور محضر محقق وتفوقه في مقصد استنباط ^{الثقة}

محمد مجتهد احدى بلغ محمد المازندراني اجازة و ^{الثقة}

وعلمه الاعتماد على العمل بما استنبطه من الاحكام على ^{البرهان}

للاوليين الاعلام وله النص على استنباط الاحكام ^{بعض}

ان يروى عن صاحب روايته الاخبار ولا سيما في الكتب ^{الاول}

التي عليها المدار والتلقية المناخرة المتداولة ^{عما}

واوصيه بما اوصاني به في الفظام وكان يدور الكرام ^{من}

من سلوك جماعة الاحباط العاقبة عن ذلك الصراط ^{الذي}

ان نيتي في تصحيح الدعاء حرره في ربيع الثاني ١٢٤١ ^{١٢٤١}

الاحقر ابو الحسن الموسوي
الاصمعياني



فصل سوم:

اساتید

بی‌تردید، استاد و معلم در شکل‌گیری شخصیت علمی و معنوی انسان نقش مهمی ایفا می‌کند؛ به‌طوری‌که تأثیر اندیشه‌ها و رفتارهای استاد را بر شاگرد به خوبی می‌توان دید و حتی استاد می‌تواند در سعادت یا شقاوت انسانی نیز اثر بگذارد.

آیة‌الله کوهستانی در دوران تحصیل از استادان زیادی، که هر یک در زمان خود از چهره‌های برجسته حوزه‌ها بودند، بهره گرفت. جهت پاسداشتِ زحمات آن بزرگواران اشاره‌ای هر چند گذرا به زندگی‌شان خالی از فایده نیست:

استادان حوزه بهشهر

حضرت آیة‌الله خضر اشرفی: حاج آقا خضر فرزند عالم ربانی حضرت آیة‌الله شیخ اسماعیل اشرفی (متوفی ۱۳۰۸ ق) مشهور به شریعتمدار از اعظام علمای بهشهر بود که پس از پدرش ریاست حوزه علمیه بهشهر و امور دینی به او منتقل شد و در حدود ۱۳۳۶ قمری درگذشت. از ایشان آثاری در فقه و اصول به جای مانده است.^۱ از آیة‌الله کوهستانی نقل شده که درباره‌ی مقام علمی آقا خضر

۱. شیخ آغا بزرگ تهرانی، نقباء البشر فی القرن الرابع عشر، ج ۲، ص ۶۹۹.

فرمود: در فقه مثل آقا خضر ندیدم. درباره ایشان گفته شده است: شب‌ها رخت خواب نمی‌انداخت یا مطالعه می‌کرد و یا قرآن تلاوت می‌کرد و یا مشغول نماز و دعا بود. مرحوم کوهستانی قسمتی از «قوانین» را از محضرشان استفاده کرد.

حضرت آیه‌الله حاج سید محسن نبوی اشرفی: سید محسن نبوی^۱ از عالمان و فقیهان برجسته بهشهر و جامع معقول و منقول بود. پس از طی تحصیلات در ایران به نجف اشرف عزیمت نمود و سال‌ها از محضر استادانی چون آیه‌الله سید محمد کاظم یزدی صاحب «عروة الوثقی» و آیه‌الله ملا محمد کاظم خراسانی صاحب «کفایة الاصول» و دیگر اساتید بهره‌مند شد و خود در شمار چهره‌های فاضل و برجسته حوزه نجف درآمد. پس از اخذ گواهی اجتهاد در حدود سال ۱۳۲۵ به ایران بازگشت و در بهشهر ساکن شد و به اداره حوزه علمیه بهشهر و انجام وظایف اجتماعی مشغول گشت. وی بر اثر درگیری‌های طرفداران استبداد و مشروطه و حوادث ناگوار در سال ۱۳۵۶ قمری به نجف بازگشت و تا پایان عمر به تدریس و تربیت شاگردان پرداخت و سرانجام روز یکشنبه ۲۷ جمادی‌الثانی ۱۳۷۳ قمری به دیار باقی شتافت.^۲ آیه‌الله کوهستانی برای ایشان احترام ویژه‌ای قایل بود و از ایشان به عظمت یاد می‌کرد و آیه‌الله نبوی نیز به مرحوم کوهستانی با دیده تکریم و تعظیم نگاه می‌کرد. یکی از اهالی محل که برای زیارت به عتبات عالیات رفته و با حضرت آیه‌الله نبوی ملاقات کرده بود مرحوم نبوی وقتی فهمید که او اهل کوهستان است از حال آیه‌الله کوهستانی پرسید و فرمود: شیخ محمد چطور است؟ قدر شیخ محمد را بدانید او با همه سختی‌ها و مشکلات در آن‌جا

۱. این که آیه‌الله کوهستانی چه کتابی را نزد وی تلمذ کرده باشد به درستی روشن نشد.

۲. اسدالله ربانی، فیض عرشی، ص ۳۰۳.

ماند و مشغول خدمت شد ولی ما نتوانستیم بمانیم.

استادان حوزه مشهد

حضرت آیه الله شیخ نجف علی فاضل استرآبادی: عالم وارسته فقیه فرزانه حضرت آیه الله شیخ نجف علی فاضل در سال ۱۳۰۵ قمری در قریه «نوکنده» از توابع شهر «بندرگز» در خانواده‌ای مذهبی به دنیا آمد. تحصیلات ابتدایی را در حوزه گرگان فراگرفت سپس راهی حوزه مشهد شد و در حدود هفت سال از محضر اساتید آن حوزه بهره‌مند گردید، آن‌گاه عزم سفر به حوزه بزرگ نجف را کرد، ولی به علت بروز جنگ جهانی اول و موانع سفر به عتبات عالیات به طور موقت عازم حوزه علمیه بابل شد و به مدت چهار سال از محضر آیه الله حاج شیخ علی علامه حائری (متوفی ۱۳۳۹ ه.ق) استفاده‌های فراوان برد. در سال ۱۳۴۰ قمری جهت نیل به مقامات عالی علمی رهسپار نجف اشرف گردید و در آن‌جا از محضر استوانه‌های علمی شیعه حضرات آیات: محقق نائینی، آقا ضیاء عراقی، سید ابوالحسن اصفهانی فیض برد و به مقام رفیع اجتهاد دست یافت و در ردیف فضلا و اساتید برجسته حوزه نجف قرار گرفت تا بدان حد که خود بر کرسی تدریس تکیه زد و شاگردان زیادی از محضرشان کسب فیض می‌کردند. معظم‌له پس از سال‌ها اقامت در ماه رجب ۱۳۶۷ قمری به ایران مراجعت و در شهر بابل سکونت گزید و به ارشاد و هدایت مردم پرداخت. از ویژگی‌های اخلاقی ایشان پای‌بندی شدید به عبادت و نوافل و ذکر و دعا بود و بر تهجد و سحرخیزی مداومت داشت.

جدیت در تحقیق و تتبعات علمی و مطالعه دائمی از دیگر ویژگی‌های آن عالم بزرگوار بود. وی در راه ارشاد مردم و نشر معارف دینی و امر به معروف و نهی از منکر سخت کوشا بود.

سرانجام پس از عمری تلاش و خدمات فراوان علمی و اجتماعی در تاریخ

۱۳۵۰/۱۲/۱۷ دعوت حق را لبیک گفت و به دیار باقی شتافت و در همان شهر بابل به خاک سپرده شد.

از جمله تألیفاتی که از ایشان به یادگار مانده، آثار زیر است: کتاب الاستصحاب، کتاب القضاء، کتاب البیع و کتاب فی بحث الالفاظ و فی التعادل و التراجیح (که از تقریرات درسی اساتید عالی قدرش است).

مرحوم آیه الله کوهستانی ظاهراً کتاب «معالم الاصول» را در مشهد نزد وی خوانده است. فرزند بزرگوارش، آیه الله حاج شیخ محمد فاضل، داماد مرحوم کوهستانی است و این خود موجب ارتباط و نزدیکی هرچه بیشتر آن دو بزرگوار گشته بود.

حضرت آیه الله العظمی حاج آقا حسین طباطبائی قمی: آیه الله حاج آقا حسین قمی فرزند حاج سید محمود یکی از مراجع بزرگ تقلید بود که در سال ۱۲۸۲ قمری در شهر مقدس قم به دنیا آمد. وی پس از اتمام مقدمات و سطح در تهران به «سامرا» رفت و پس از دو سال استفاده از محضر علمی آیه الله میرزا محمد حسن شیرازی، قهرمان مبارزه با استعمار، به تهران بازگشت. حکمت و عرفان را از محضر بزرگانی چون میرزا ابوالحسن جلوه (متوفی ۱۳۱۴ ق) و میرزا هاشم رشتی و غیره استفاده کرد. فقه و اصول را نیز از دو دانشمند بزرگ حضرت آیه الله شیخ فضل الله نوری (متوفی ۱۳۲۷ ق) و آیه الله میرزا محمد حسن آشتیانی فرا گرفت. آن گاه مجدداً به نجف اشرف عزیمت نمود و از درس آیات عظام میرزا حبیب الله رشتی (متوفی ۱۳۱۲ ق)، آخوند خراسانی (متوفی ۱۳۲۹ ق) و سید محمد کاظم یزدی صاحب عروة الوثقی و حاج آقا رضا همدانی کسب فیض نمود و به مراتب والای علمی و اخلاقی دست یافت. پس از نه سال تحصیل و تدریس به شوق استفاضه از محضر مرجع بزرگ شیعه به سامرا هجرت نمود و به مدت ده سال ملازم درس آیه الله میرزا محمد تقی شیرازی شد تا آن که از مفاخر

علما و فقها به شمار آمد و از نظر علمی و تقوایی چنان مورد توجه مخصوص استاد قرار گرفت که در موارد متعدد علاوه بر این که طرف مشورت استاد واقع می شد مرحوم میرزا احتیاطات خود را به ایشان ارجاع داد. معظم له بنا بر درخواست گروهی از اهالی مؤمن و پرهیزکار مشهد و با پیشنهاد آیه الله میرزا محمدتقی شیرازی در سال ۱۳۳۱ قمری وارد این شهر شد.

از کلمات قصار او این که فرمود، من تا درب جهنم با رفیق هستم ولی به خاطر رفاقت داخل جهنم نمی شوم.^۱

گفتنی است که مرحوم کوهستانی احترام فوق العاده ای برای مرحوم آیه الله حاج آقا حسین قمی قایل بود. هنگامی که مرحوم حاج آقا حسین قمی در مسیر مسافرت به کوهستان تشریف آورده و دو سه روز در منزل آیه الله کوهستانی اقامت فرمودند، معظم له هنگام ورود آن مرجع بزرگ، در مقابل ایشان گاو قربانی کردند و نهایت ادب و فروتنی و احترام را نسبت به استاد عالی مقامش ابراز نمودند، تا آن جا که وسایل وضو و تطهیر ایشان را خود فراهم می کرد و هنگام نماز برای ایشان سجاده می انداخت. خلاصه آن که در این مدت مرحوم کوهستانی مثل عبد در برابر مولی کمر به خدمت بسته و هیچ قرار نداشت.

آیه الله میرزا محمد کفایی: مرحوم آیه الله آقا میرزا محمد معروف به آقازاده نجفی در نیمه شعبان سال ۱۲۹۴ قمری در نجف به دنیا آمد. با تلاش و پشت کار، مقدمات و سطح را خواند و در مکتب پدر نامدار خود تلمذ کرد و از او اجازه اجتهاد گرفت. در سال ۱۳۲۵ قمری به امر پدر به خراسان آمد و در مشهد اقامت گزید و در آن جا به مبارزه علیه مستبدین پرداخت و در استقرار رژیم مشروطیت

۱. با اقتباس از: پورامینی حاج آقا حسین قمی قامت قیام و مجله نور علم، شماره ۱، دوره دوم،

کوشید. هنگامی که دولت می‌خواست از بیگانگان پول قرض کند و دست و پای ملت را بیش از پیش ببندند صدای اعتراض او از خراسان بلند شد. آقازاده چه در زمان حیات پدر و چه پس از مرگ او همچنان در خراسان ماند و به رتق و فتق امور آن خطه و تدریس فقه و اصول پرداخت و به مجلس درسش که در مسجد گوهرشاد منعقد می‌شد هر روز عده زیادی حاضر می‌شدند و استفاده‌ها می‌بردند مآثور خامه‌اش کتاب القضاء والشهادات و مبحث الفاظ است که همه تقریرات درس پدر نامدارش می‌باشد و بر کتاب «کفایة الاصول» پدر خود نیز حاشیه‌ای نوشته است. گفته‌اند علاقه وی به کتاب کفایه به اندازه‌ای بود که می‌گفت اگر مطلبی از مطالب و معضلات آن فراموشم شود به حرم می‌روم و در آن‌جا درباره آن مطلب می‌اندیشم و دعا می‌کنم تا آن را بیابم. رضاخان با وجود قدرت زیادی که داشت جرأت نکرد به آقازاده آسیبی برساند اما او را از مشهد به تهران تبعید کرد و در آن‌جا تحت‌الحفظ نگاه داشت تا آن‌که آن مرد دانشمند در سیزدهم ذی‌عده سال ۱۳۵۶ قمری درگذشت و در حرم حضرت عبدالعظیم به خاک سپرده شد.^۱

استادان حوزه نجف

آیة‌الله‌العظمی میرزا محمد حسین نائینی: مرحوم آیة‌الله حاج میرزا حسین نائینی متوفی (۱۳۵۵ق) از مراجع بزرگ عصر خویش و یکی از رجال تحقیق و تدقیق در اصول و فقه است؛ به حدی که او را مجدّد علم اصول و نوآور آن نامیده‌اند. میرزای نائینی در اثر اطلاعات وسیع در علوم ریاضی، حکمت، فلسفه و عرفان و احاطه به کلمات فقه امتیازهای خاصی میان علمای نجف اشرف داشت.

۱. عبدالحسین کفای، مرگی در نور، ص ۴۱۲.

ایشان علم اصول را با دقت تام و جدیت خاصی به طوری منظم و به دور از پیچیدگی، تهذیب و تنقیح کرد. اصولیان بزرگ وی را در این امر ستوده و استنادی‌اش را پذیرفته‌اند.^۱

آیه‌الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی: مرحوم حضرت آیه‌الله سید ابوالحسن اصفهانی (متوفی ۱۳۶۵ قمری) یکی از فقها و مراجع بزرگ عصر اخیر است که در کیاست، درایت و حسن اداره حوزه‌های علمیه شهرت بسزا و نام پرآوازه‌ای دارد. وی پس از طی مقدمات در سال ۱۳۰۷ قمری عازم حوزه نجف گردید و از محضر بزرگانی چون آخوند خراسانی بهره‌ها گرفت و به درجه عالی اجتهاد نایل آمد. آیه‌الله میرزا محمد تقی شیرازی احتیاط‌های خود را به ایشان ارجاع داد و پس از فوت میرزای شیرازی دوم به همراه محقق نائینی به عنوان مرجع تقلید مشهور گردید تا این که پس از رحلت محقق نائینی یگانه مرجع تقلید در تمام بلاد شیعه شناخته شد. از تألیفات او «وسيلة النجاة» است که به خاطر جامعیت آن، برخی از فقهای نامدار، از جمله حضرت امام خمینی بر آن، حاشیه نوشته‌اند.^۲

آیه‌الله ضیاءالدین عراقی: دانشور فرزانه حضرت آیه‌الله آقاضیاءالدین عراقی (متوفی ۱۳۶۱ ق) از فقها و علمای بزرگ است که در شهر اراک به دنیا آمد. مقدمات علوم را در حوزه اصفهان فرا گرفت و سپس به نجف اشرف عزیمت نمود و در آنجا از محضر بزرگانی چون آیات عظام سید محمد کاظم یزدی صاحب عروة الوثقی، آخوند ملا محمد کاظم خراسانی و سید محمد فشارکی کسب فیض نمود و در شمار فقهای بزرگ تاریخ علمی شیعه قرار گرفت و پس از درگذشت

۱. عقیقی بخش‌آیسی، فقهای نامدار شیعه.

۲. عقیقی بخش‌آیسی، فقهای نامدار شیعه، ص ۴۳۶.

استاد نامدارش آخوند خراسانی بر کرسی تدریس نشست و قریب شصت سال مشغول به تدریس دروس عالیه بود و در حدود دو هزار فقیه و مجتهد از محضر او بهره گرفتند. از ویژگی‌های این محقق بزرگ این بود که: در بحث بسیار قوی و به‌طور دائم در مسائل علمی تفکر می‌کرد زاهد و قانع بود و از دنیا و زخارف آن اعراض می‌کرد.^۱

۱. محمد مهدی آصفی، مقدمه نه‌ایة الافکار، ج ۱ (با تلخیص).

بخش دوم :

تابش

فصل اول :

جهاد علمی

مهم‌ترین خدمات و مجاهدت‌های مخلصانه آیه‌الله کوهستانی در عرصه علم و دین تأسیس حوزه علمیه در روستای «کوهستان» یعنی زادگاه خودش بود. در سایه پربرکت این مرکز علمی توانست نقش به‌سزایی در بالندگی و شکوفایی فرهنگ غنی اسلام در استان مازندران ایفا نماید. در واقع معظم‌له با تشکیل حوزه در آن شرایط بحرانی دست به یک جهاد علمی زد و در آن دوره اختناق و غربت، علم و دین را از ضعف نجات بخشید و با تربیت صدها عالم و مجتهد و خطیب و نویسنده منشأ آثار و برکات فراوانی در آن سامان گردید. ایشان پس از بازگشت به زادگاه خود، نخست به این فکر افتاد که همچون طیبی سیار معارف بلند اهل بیت علیهم‌السلام را شهر به شهر و روستا به روستا، بیان کند، ولی پس از بررسی همه‌جانبه مشکلات موجود به این نتیجه رسید که با تأسیس حوزه و پرورش طلاب می‌تواند منشأ خدمات بیشتر و بهتری در جامعه شود. در این باره معظم‌له خود چنین می‌فرمود:

وقتی از نجف بازگشتم در فکر بودم که چه کاری انجام بدهم و چگونه وظیفه خود را انجام بدهم؟ چطور با مردم رفتار نمایم؟ تا این که تصمیم گرفتم در ویژگی‌های اخلاقی و رفتاری امامان معصوم علیهم‌السلام غور کنم و همان‌سان که آنان با مردم رفتار می‌نمودند من نیز سیره آن بزرگواران را در رفتار خود با مردم پیاده

کنم. مردّد بودم آب و نان خود را بگیرم و به شهرها و روستاها سفر کنم و به طور سیّار و خانه به دوش تبلیغ نمایم یا حوزه‌ای بنا کنم و عده‌ای را تربیت کنم که آنان به جای من به شهرها و روستاها بروند و اسلام و دین را ترویج کنند. دیدم اگر بخواهم به طور سیّار در مناطق مختلف بروم و وظیفه‌ام را این چنین انجام دهم شاید از عهده‌اش برنیایم و نتوانم به خوبی تبلیغ کنم و مشکلات و زحمات خاص خود را نیز در پی می‌داشت که با وضع مزاجی و روحی من سازگار نبود.^۱

سرانجام با توکل به خدا و توجه حضرت ولی عصر علیه السلام تأسیس حوزه را آغاز کردم و تمام سعی خود را برای تربیت و پرورش نسل جوان به کار گرفتم. معظم‌له خود به یکی از فضلا فرمود: روزی که از نجف به مازندران آمدم به همسرم گفتم: تو حاضری در حق طلاب مادری کنی و من پدری کنم و آن‌ها را تربیت نمایم تا نزد پروردگار روسفید باشیم؟ قبول کرد و من هم تصمیم گرفتم در آن زمان که رضاشاه نمی‌گذاشت یک نفر معمم در ایران وجود داشته باشد طلاب زیادی را تحت تربیت و پوشش قرار دهم.^۲

عصر سیاسی - اجتماعی تأسیس حوزه

جهت پی بردن به اهمیّت تأسیس و بنیان این حوزه با برکت و ثمربخش باید موقعیّت حساس و شرایط موجود در آن روزگار مورد توجه عمیق قرار گیرد، زیرا

۱. البته مشکلات نمی‌تواند برای عالمان الهی مانع تبلیغ و ترویج دین گردد ولی برای مرحوم کوهستانی از این جهت دشوار بود که وی در خوراک و پوشاک خیلی محتاط و مواظب بود، افزون بر آن که از وجوهات شرعی نیز استفاده نمی‌کرد و لازمه‌اش این بود که در مکانی استقرار داشته باشد و بر مبنای فکری خود در زندگی عمل نماید.

۲. سیدحسن ابطّحی، پرواز روح، ص ۱۵۲.

بدون در نظر گرفتن شرایط آن عصر تاریک و پر از ظلم و جنایت نمی‌توان به عظمت کار آن فقیه وارسته پی برد. آیه‌الله کوهستانی زمانی به ایران بازگشت و تصمیم بر تشکیل حوزه و تربیت طلاب گرفت که ایران زیر سلطه و نفوذ دولت استعمارگری بود که چنگال غارتگری خویش را بر ذخایر کشور فرو برده بود. رضاخان به دستور اربابان خود تلاش فراوانی می‌کرد تا فرهنگ اسلامی ایران را دگرگون سازد و هرگونه مقاومتی را درهم بکوبد و حوزه‌های علمیه، مساجد، حسینیه و دیگر مراکز دینی را تعطیل کند و حتی از اقامه مجالس سوگواری سیدالشهدا (ع) جلوگیری می‌نمود. او تمامی قوای خود را به دستور استعمار غرب به کار گرفته تا قدرت روحانیت و علمای مدافع اسلام را تضعیف و هرچا پایگاه روحانیتی وجود دارد به هر وسیله ممکن آن را از بین ببرد.^۱

از این رو رضاخان دستور داده بود که عمامه را از سر طلاب و علما بردارند و هیچ‌یک از عالمان حق ندارند معمم باشند و کمتر عالمی جرئت می‌کرد با لباس روحانی در اجتماع حضور پیدا کند به طوری که نقل شده در شهرستان بهشهر در آن عصر به جز عالم بزرگوار حاج شیخ محمدحسن حجتی که نوه عالم ربّانی و فقیه صمدانی حجة الاسلام ملا محمد اشرفی و عالمی برجسته بود و حضرت آیه‌الله کوهستانی کسی دیگر معمم نبود و نمی‌توانست با لباس از منزل خارج گردد.

۱. تمایل رضاشاه برای از بین بردن روحانیت در واقع به این جهت بود که از سوابق مبارزه آن‌ها در نهضت تنباکو و نهضت مشروطیت مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹ م و هم در انقلاب ۱۹۲۰ م عراق آگاهی داشت و استعمارگران انگلیسی مخصوصاً در قضیه تنباکو و انقلاب عراق مستقیماً خود را در برابر روحانیون ناتوان احساس کرده بودند و کوشش داشتند دیگر مجالی به دخالت آن‌ها در سیاست داده نشود و این بود که تفکیک دین از سیاست را یک اصل قرار دادند. «دکتر سیدجلال‌الدین مدنی، تاریخ سیاسی معاصر ایران، ج ۱، ص ۲۴۳».

از سوی دیگر وضع حوزه‌ها و مدارس دینی نامناسب بود، گرچه تا قبل از رضاخان حوزه‌های فعالی همچون حوزه بابل در استان وجود داشته ولی آن حوزه نیز پس از رحلت حجة الاسلام ملا محمد اشرفی (۱۳۱۵ ق) و آیه الله شیخ کبیر صاحب کتاب «سراج الامه» و کتاب‌های دیگر از رونق افتاد و با روی کار آمدن رضاخان فعالیت اندک حوزه‌ها نیز بازیستاد و چیزی نمانده بود که آثار روحانیت شیعه در آن سامان به نابودی کشیده شود.

در چنین شرایط سخت و دشوار و موقعیت حساسی بود که آیه الله کوهستانی برای تربیت نسل جوانی که در آینده نزدیک بتوانند سنگرهای دفاعی اسلام را با لیاقت و شایستگی پر نمایند و با جدیت از حریم اسلام و میهن خویش دفاع کنند تمامی امکانات را در راه وصول به آن هدف مقدس بسیج کرد.

افزون بر شرایط نابسامان سیاسی و فرهنگی حاکم بر جامعه، وضعیت مالی و اقتصادی مردم و خود مرحوم کوهستانی مناسب نبود بنابراین معظم له از یک سو با مشکلات اجتماعی آن روز روبه‌رو بود و از سوی دیگر با وضع آشفته اقتصادی دست به گریبان بود، ولی به یاری خدا و عنایات حضرت ولی عصر علیه السلام توانست همه موانع را پشت سر بگذارد و با همتی بلند و بصیرتی ژرف، کاروان علم و فضیلت را در آن استان رهبری کند.

برای روشن تر شدن اهمیت کار آیه الله کوهستانی در تشکیل حوزه، تحلیل یکی از شاگردان برجسته اش یعنی حضرت آیه الله ایازی، شنیدنی است، ایشان می‌گوید: در اوایل حکومت پهلوی، رضاخان مراکز دینی و مذهبی را تعطیل و علما را خانه نشین می‌کرد و مدرسه‌ها را از بین می‌برد. علمای زیادی از نجف به ایران مراجعت کردند. در مازندران نیز علما و فقهای بزرگی به وطنشان بازگشتند و این در حالی بود که های‌های روحانیت رفته بود و وای‌وای مانده بود چون تا قبل از رضاخان همه چیز دست علما بود اما با آمدن رضاخان وضع عوض شد.

قبل از آمدن او مدرسه‌ها دایر بود ولی با روی کار آمدنش همه مدرسه‌ها بسته شد. در این موقعیت صدای وانفسا بلند بود، عده‌ای از بزرگان لباس را گرفتند و به دنبال کسب و کار رفتند، گروهی صبر کردند ولی مشغول کار و کشاورزی شدند اما در فکر نجات خودشان بودند و توان احساس مسئولیت قوی‌تر را در خود نمی‌دیدند. در این شرایط تنها کسی که در این استان توانست در یک روستا حوزه‌ای - هر چند کوچک - برپا کند و گروهی را براساس فرهنگ اسلامی تربیت کند تا رضاخان از بین برود مرحوم آقا جان کوهستانی بود. البته در هر استانی بزرگان سعی کردند حریم حوزه را به نحوی حفظ کنند تا این نور خاموش نگردد ولی کم‌سو و کم‌رنگ تا بتوانند زمان قبل را به زمان بعد متصل کنند؛ یعنی یک عالم برجسته پیدا می‌شد و این احساس مسئولیت را پیدا می‌کرد و خودش را فدا می‌کرد ایثار می‌کرد تا در آینده وضع بهتر شود و آیندگان آن را ادامه دهند.

در واقع این حرکت مرحوم آقا جان کوهستانی مبارزه‌ای شدید علیه رضاخان بود و این کار آسان نبود. او که دستور داده بود باید همه مدرسه‌ها بسته شود و از بین برود این آقا آمد تأسیس کرد ایشان می‌فرمودند وقتی آمدم زمانی بود که با خود می‌گفتم اگر بمیریم آیا کسی هست که نماز میت ما را بخواند پس تکلیف ما چیست؟ زمانی که طلاب را می‌بردند اذیت و آزار می‌کردند و گاهی به خود آقا هتاک می‌کردند اما او گاهی طلاب را به بیرون کوهستان می‌برد و در داخل باغ انار به آن‌ها درس می‌داد. ایشان با تمام مشکلات سعی کرد بتواند این بنا را حفظ کند.

برخی در آن زمان با آن که وضعیت مالی آنان خوب بود و مقدمات برای آنان فراهم بود نتوانستند چنین کاری را انجام دهند، اما مرحوم کوهستانی بچه‌ی صغیر بود مادرش او را اداره می‌کرد وضع مالی خوبی نداشت با آن وضع توانست از عهده آن مسئولیت سنگین برآید گرچه همه آن بزرگان که آن سال‌های سخت را

تحمل کردند و لباس را بیرون نیاوردند ارزش و قیمت بالایی دارند و مورد احترام ما هستند.

به تعبیر من همه علمای آن زمان مانند انبیای بزرگ الهی بودند و ایشان به مثابه رسول الله ﷺ بود: آن‌ها «وانفسا» می‌گفتند و آن مرحوم «وامتناه» می‌گفت، چرا که احساس مسئولیت در خصوص زنده نگه داشتن حوزه‌ها و تربیت عالمان و سنگربانان دینی و سخت‌کوشی در این مسیر و از مشکلات نهراسیدن در ایشان به وجود آمده بود، اما در دیگران این احساس به وجود نیامد گرچه بعد از رضاخان مدرسه‌ها رونق گرفت و در شهرهای دیگر مثل بابل و ساری حوزه‌ها دایر شد ولی در آن زمان کسی جرئت نکرد.

تنها مسئله علم نیست شاید برخی از علما که از نجف آمدند مقداری از او قوی‌تر بودند، اما محصول کارشان چه شد برخی نتوانستند طاقت بیاورند و رفتند اما او در همین موقعیت احساس کرد باید بماند و با آن سختی ماند و مسئولیت خود را انجام داد.

زهد تنها هم کافی نیست، زیرا بعضی زاهدند اما ممکن است احساس مسئولیت نکنند در واقع کار ایشان و تأسیس حوزه، اقدامی علیه قدرت مطلقه آن وقت بود لذا می‌توان گفت هر روز که بر او می‌گذشت خود هزار روز بود.

مشکلات مالی فراوانی داشت همه از او آه و ناله داشتند و از ایشان متوقع بودند که چرا به ما نمی‌دهد ولی او خود مشکل داشت غافل از آن که او به کسی اظهار نمی‌کند، در برابر هیچ ثروتمند و سرمایه‌ای کرنش نمی‌کند، چرا که تجار مازندران برخلاف تجار دیگر استان‌ها هستند تجار مازندران با علمای خود چندان در ارتباط نیستند اما تجار دیگر استان‌ها با علمای خود بیشتر در ارتباطند و علمای خود را اداره می‌کنند.

در واقع می‌توان گفت بسیاری از اطرافیان و نزدیکان و شاگردان، ایشان را

نشناختند و به شخصیت وجودی او پی نبردند.

چگونگی احداث حوزه علمیه^۱

آیه‌الله کوهستانی حدوداً از سال ۱۳۱۲ شمسی جهت تشکیل حوزه به جمع‌آوری و تربیت طلاب علوم دینی همت نمود. ابتدا که هنوز بنایی ساخته نشده بود حسینیه خویش را در اختیار طلاب گذاشت. به مرور زمان علاقه‌مندان به علم و دانش از اطراف گرد معظم‌له حلقه زدند تا سال ۱۳۲۱ شمسی که آمارِ طلاب و شیفتگان علم فزونی یافت لذا معظم‌له چند اتاق در حاشیه حیاط بیرونی خود احداث کردند و با افزایش بیشتر طلاب و کمبود اتاق به ناچار در منازل محل به عنوان مستأجر اسکان می‌یافتند تا آن که با اصرار طلاب در مورد احداث ساختمان و افزایش خوابگاه معظم‌له به قرآن تفأل زد که این آیه آمد:

«قل بفضل الله وبرحمته فبذلك فليفرحوا هو خير مما يجمعون»^۲ بگو به فضل و رحمت خدا باید خوشحال شوید که این از تمام آنچه گردآوری کرده‌اند بهتر است.»

۱. گفتنی است که آیه‌الله کوهستانی در تأسیس حوزه و ایجاد بنا و تعلیم و تربیت جوانان عشق و علاقه مخصوصی داشت. گواه مطلب سخنی است که از حاج شیخ محمد شاه‌رودی - از اعظام علمای شهرستان بهشهر - و سرپرست حوزه علمیه این شهر که نقل می‌کند: دو سال قبل از رحلت آیه‌الله کوهستانی به حضورش رسیدم و در آن روز تارشته سخن به خراب بودن مدرسه علمیه ملا صفر علی در بهشهر منتهی شد آیه‌الله گفت: در صورتی که مصلحت در تجدید بنای آن مدرسه است شروع کنید من به سهم خود از هیچ مساعدتی دریغ نخواهم ورزید. به دنبال این گفت و گو آن مدرسه را تجدید بنا کردیم که قسمت مهمی از مخارج آن را ایشان تقبل کردند. در این خصوص هرگاه به حضورش می‌رسیدیم می‌گفت: صرفه‌جویی نکنید و هر چه بهتر تکمیل کنید. (نقل از: فیض عرشی، ص ۲۳۲)

۲. سوره یونس، آیه ۳۹.

با الهام از این آیه امیدبخش تصمیم بر احداث ساختمان مدرسه گرفت و با یاری خدا و توجهات حضرت ولی عصر علیه السلام کلنگ آن را به زمین زد و با تلاش و کوشش همراه با تدبیر و دوراندیشی سه دستگاه ساختمان کاه گلی بسیار ساده و بی آرایش که هر یک مشتمل بر چند حجره (مدرسه فضل، ۵ اتاق رحمت، ۱۱ اتاق و فَرَح ۱۲ اتاق در دو طبقه) بود برای اسکان طلاب بنا کرد.

دقت در بودجه ساختمان مدرسه

زمین‌های مدرسه از ملک شخصی وی بود و در ساختن مدرسه نیز سعی وافر داشت از اموال شخصی آن را تکمیل نماید و از سهم امام علیه السلام استفاده نکند. و اگر احیاناً دیگران می‌خواستند در جهت تکمیل بنای مدرسه وجهی بپردازند دقت داشت که هر پولی را قبول نکند، لذا وقتی یکی از متمکنین مقداری پول فرستاد که در بنای ساختمان استفاده شود، چون نمی‌توانست آن پول را قبول نکند و از طرفی هم در مصرف آن احتیاط می‌کرد پول را گرفت ولی خرج چپر دور مدرسه کرد و آن را در ساختمان به کار نگرفت و طولی نکشید که آن چپر خشک شد و به مرور زمان تمام چوب‌هایش از بین رفت.

برخی از طلاب که از ابتدای تأسیس خدمت معظم‌له بودند نقل کردند که ما خودمان در ساختمان مدرسه کمک می‌کردیم و خود آقا نیز از کمک کردن و مهیا نمودن وسایل مورد نیاز و گاه در آماده کردن گِل و حمل چوب دریغ نداشت. مرحوم آیه‌الله کوهستانی گاه که در شرایط سخت اقتصادی قرار می‌گرفت و بول به اندازه کافی در دست نداشت حاضر نبود از بیرون و از هر کسی کمک بگیرد، بلکه از بعضی طلاب مبلغی به عنوان قرض می‌گرفت. حجة الاسلام والمسلمین مرحوم شیخ محمدعلی عموزادی که نخستین طلبه‌ای بود که جهت کسب دانش خدمت آیه‌الله رسید نقل کرد: وضع آفاجان از نظر اقتصادی خوب

نمود گاهی از ما و یا از شاگردان دیگر پنج یا ده تومان پول قرض می‌کرد، گاهی هم نمی‌توانست به موقع قرض را پرداخت کند و این سبب می‌شد که من و دیگر طلاب بی‌پول می‌گشتیم. روزی به شاگردان خود گفتم این بار اگر آقا جان آمد و قرض خواست عذر بیاورید، چون نمی‌تواند قرض ما را پرداخت کند، در یکی از روزها آقا جان به مدرسه تشریف آورده و خطاب به برخی از طلاب فرمود: مبلغی پول دارید به من قرض بدهید طلبه‌ها جواب رد به ایشان دادند. آقا جان تبسمی کرد و فرمود: بچه‌ها دیگر به من اعتبار نمی‌کنند.

مرحوم آقای عموزادی افزود: روز بعد که برای درس به حضورشان رسیدم آقا فرمود: این طور نیست که من نتوانم پنج تومان پول قرض کنم بلکه خودم نمی‌خواهم تقاضای قرض نمایم وانگهی از شما که قرض بگیرم شما ثواب قرض الحسنه را هم می‌برید.^۱

نام‌گذاری مدارس

مرحوم آیه‌الله کوهستانی پس از پایان یافتن بنای مدرسه‌ها جهت نام‌گذاری آن‌ها از آیه مورد استخاره یاری جست. آری، مدرسه‌ای که بنایش فقط برای خدا و ترویج دین ساخته شده باشد و در تهیه مصالح و ساخت و سازش آن قدر احتیاط به خرج داده شود چه خوب است که نام آن هم از قرآن انتخاب شود. مدرسه از سه قسمت تشکیل شده بود، ایشان هم طبق مفاد آیه شریفه نام آن‌ها را به ترتیب آیه فضل، رحمت و فَرَح نامید.

ایشان در این باره می‌فرمود: از این آیه استفاده می‌کردم که مدرسه چهارمی به نام جامعه (مما یجمعون) بسازم، لیکن این خواسته معظم‌له عملی نگردید و همان

۱. حجة الاسلام والمسلمین شیخ ولی‌الله عموزادی.

سه مدرسه دایر بود.

آغاز شکوفایی

هنگامی که حوزه کوهستان آماده گشت و با مدیریت مدبرانه آن مربی شایسته برنامه‌های درسی مدرسه با فعالیت منظم و دقیق تری پی‌گیری شد، توجه مردم مازندران و هزارگریب بیش از پیش به آن جلب شد. مردم مؤمن و دانش‌دوست منطقه با توجه به اطمینان و علاقه‌ای که به معظم‌له داشتند از هرسو فرزندان و نونهالان خود را برای کسب دانش و بهره‌گیری از کمالات معنوی آن عالم بزرگوار به آن حوزه مقدس فرستادند در اندک زمانی حوزه کوهستان مملو از مشتاقان علم و فضیلت و کمال گردید به حدی که شمار طلاب از دویست تن فراتر رفت و در بعض سال‌ها تا چهارصد نفر نیز سکونت داشتند. و به این ترتیب دوران حیات و شکوفایی علوم دینی پس از سال‌ها خاموشی در مازندران آغاز گشت.^۱

مدیریت مستمر

مرحوم آیه‌الله کوهستانی به امور درسی طلاب بسیار توجه داشت و با تمام توان خود می‌کوشید که برنامه‌های درسی آنان به زمین نماند. در آغاز چون تدریس و مدیریت مدرسه بر عهده ایشان بود سعی وافر داشت به نحو احسن آن را اجرا نماید. معظم‌له خود در این باره فرمودند: اوایل کار حوزه تا حدود سیزده درس می‌گفتم و بر اثر آن خستگی شدیدی بر من مستولی می‌شد به گونه‌ای که شب، حال و رمقی برایم باقی نمی‌ماند، جهت رفع خستگی در همان بیرونی دراز

۱. یکی از بزرگان در توصیف و تمجید از آیه‌الله کوهستانی و خدمت ایشان به اسلام و روحانیت

فرمود: کوهستانی دهات رانجف کرد.

می‌کشیدم. افزون بر آن که اواخر شب برخی از طلاب جهت رفع اشکال‌ها و پاره‌ای از سئوال‌های درسی به من مراجعه می‌کردند و باید پاسخ آنان را نیز می‌دادم سپس برای استراحت به منزل می‌رفتم. این وقتی بود که جمعی از طلبه‌ها برای تهجد و نماز شب به بیرونی و حسینه می‌آمدند.

آن بزرگوار چنان به درس‌های طلاب جوان و پرشور اهتمام می‌ورزید که حاضر نبود یک روز هم بدون دلیل درس حوزه تعطیل گردد، گاه اگر مسافرتی به روستاهای اطراف پیش می‌آمد سعی می‌کرد شب را به منزل بازگردد تا درس فردا دایر باشد.

در سال‌های آغازین که برنامه‌های درسی معظم‌له فشرده و زیاد بود جهت نظم در اجرای برنامه‌ها مراجعات مردمی و رفع خصومت‌ها و گرفتاری‌ها را به روزهای تعطیل واگذار کرده بود. تمام وقت در خدمت طلاب بود، اغلب روزها در حیات مدرسه می‌نشست و دانش‌یژوهان جوان حوزه اطراف او حلقه می‌زدند و با مهربانی و عطف از آنان درس‌های گذشته را می‌پرسید و در ضمن، راه و رسم تحصیل علم و دانش و رمز ترقی و کسب کمالات معنوی را به آن‌ها می‌آموخت. شاگردان را هم تشویق می‌کرد و هم در مواقع ضروری تنبیه می‌نمود. اگر طلبه‌ای از عهده امتحانات حوزه خوب برمی‌آمد جایزه تعیین می‌کرد و به این طریق او را مورد لطف و محبت خویش قرار می‌داد. همواره طلاب را به درس خواندن و استفاده صحیح از فرصت‌ها نصیحت می‌فرمود و در این راستا گاهی به طلاب سفارش می‌کرد که طلبه باید سوره‌ واقعه را حفظ نماید و پس از نماز عشا در بین راه مسجد و مدرسه آن را قرائت کند، وقتی که به حجره آمد پس از صرف شام مشغول مطالعه گردد.^۱

۱. ججة الاسلام والمسلمین شیخ اسماعیل پوریانی.

برخورد با طلبه‌های خاطی

استادی که برای درس و مطالعه، این همه اهتمام می‌ورزد و از هیچ کوششی در جهت رشد و ترقی طلاب جوان فروگذار نمی‌کند و حتی راضی نمی‌شود که طلبه‌های مبتدی برای مداحی و مرثیه‌خوانی به روستاهای اطراف بروند چرا که معتقد است آنان باید اکنون درس بخوانند مسلم از سستی و تنبلی طلاب نسبت به کسب علم و فضیلت رنج می‌برد و نمی‌تواند ببیند که طلبه جوان از فرصت استفاده نمی‌کند و یا به مقررات مدرسه بی‌توجه یا کم‌توجه است. یکی از شاگردان در مورد نظارت و توجه ایشان به امور طلاب می‌گوید:

یکی از طلبه‌ها در درس خواندن تنبلی می‌کرد و مقداری هم به مقررات مدرسه بی‌توجه بود، خبر به ایشان رسید. شبی پس از نماز مغرب و عشا در حسینیه خطاب به طلاب چنین فرمودند: آقایان، من تمام مدارس را از مال شخصی خودم درست کردم و از سهم امام علیه السلام استفاده نکردم اگر ببینم طلبه‌ای درس نمی‌خواند و یا به مقررات بی‌توجه است او را بیرون می‌کنم و در پیشگاه حضرت ولی عصر علیه السلام تقصیر ندارم.^۱

در یکی از سخنان دیگر خود می‌فرمود: طلبه اگر خوب نباشد امام زمان علیه السلام خود او را از حوزه بیرون می‌کند.

در شب‌های درسی

مراقبت و نظارت مستمر ایشان علاوه بر روزهای درسی شب‌ها نیز ادامه داشت؛ یعنی آن‌گاه که پاسی از شب می‌گذشت و سکوت محیط حوزه را فرا می‌گرفت و مشتاقان علم و کمال با شور و شوق فوق‌العاده سرگرم درس و مطالعه

۱. حجة الاسلام والمسلمین شیخ علی مؤمنی.

بودند، صدای استاد و معلّم دلسوز حوزه که عصازنان با گام‌های آرام اما امیدوار به آینده‌ای روشن حواس‌ها را به خود متوجه می‌ساخت و گاه با کوبیدن عصا بر درِ حجره‌ها به طالبان علم هشدار می‌داد که بیدار باشید و رنج بکشید تا بتوانید عنصری مفید در جامعه گردید. بار دیگر نیز نیمه‌های شب صدای عصای این مرد ملکوتی و الهی خواب سنگین را از چشم‌های این جوانان پرشور می‌ربود و آنان را توجه می‌داد که راه سعادت و کامیابی در تهجّد و شب‌زنده‌داری است.

در حقیقت آیه‌الله کوهستانی همچون پدری دلسوز و مهربان در خدمت طلاب بود و چنان با ملاطفت و محبّت رفتار می‌کرد که گویی از فرزند عزیز خود نوازش و دل‌جویی می‌کند به آنان احترام می‌گذاشت و از صمیم قلب به دانش‌پژوهان جوان عشق می‌ورزید به خاطر همین محبّت پدرانه بود که هر کس تصور می‌کرد که معظّم‌له او را بیشتر از دیگران دوست می‌دارد. با همه این زحمات و تلاش‌هایی که در راه رشد و ترقی طلاب بکار می‌گرفت خود را طلب‌کار نمی‌دانست بلکه افتخار می‌کرد که خدمت‌گزارِ مرّوجانِ فقه جعفری علیه السلام است. اینک نمونه‌هایی از رفتارهای پدرانه و بزرگوارانه ایشان را باز می‌گوییم.

خدمت‌کار طلاب

حجة الاسلام والمسلمین آقا شیخ احمد فدایی از شاگردان معظّم‌له درباره زحمات دلسوزانه آن معلّم اخلاقِ خاطره‌ذیل را چنین بازگو می‌کند:

مقارن غروب یکی از روزها که آقا جان جهت سرکشی و نظارت به مدرسه تشریف می‌بردند مشاهده می‌کنند در حیاط مدرسه لعاب برنج ریخته شده است. آن بزرگوار با کمال تواضع عبا را به کناری گذاشته آستین خود را بالا می‌زند و با دستان مبارک خود آب برنج همراه با خاک را جمع کرد و داخل رودخانه کنار مدرسه می‌ریزد. دوباره که خواست باقی‌مانده لعاب برنج را جمع کند طلبه‌ای که

آب برنج را ریخته بود متوجه شد و با شرمندگی نزد آقا آمد و عذر خواست و گفت من خودم تمیز می‌کنم معظم‌له با مهربانی و عطوفت فرمود: صبر کن پسر، دست‌هایم را بشویم پس از شستن دست‌ها، آقا دست مبارک خود را بر روی شانه آن طلبه گذاشت و به او فرمود: پسر تو درس بخوان فقه مذهب جعفری را برای مردم بیان کن و آن را رواج بده محمد کوهستانی خدمتکار شماست.

اطمینان به تأمین مخارج حوزه

حجة الاسلام والمسلمین آقا شیخ قلی پارچی می‌گوید: در یکی از سال‌ها به علت مخارج طلاب معظم‌له مبلغ هفت هزار تومان مقروض شدند پس از تعطیلات تابستان و آغاز دوره جدید تحصیلی من از ایشان پرسیدم آیا قرض‌هایتان را پرداخت کرده‌اید حضرت آقا فرمودند: شما مشغول درس خواندن خود باشید، کاری نداشته باشید، محمد هنوز کفش به پا نکرده است، نه تنها قرض‌ها داده شد، بلکه به حوزه نجف و قم نیز پول فرستادم.

توجه به سلامت چشم طلاب

مرحوم حضرت آية الله شیخ علی محمدی بایع کلایی از شاگردان فاضل آية الله کوهستانی درباره رفتار پدران ایشان نسبت به خود چنین نقل کردند: ایامی که در دوران نوجوانی در کوهستان درس می‌خواندم احیاناً به علت مشکلات زمانه دچار کمبودهایی می‌شدم، شبی به علت تمام شدن نفت چراغ مطالعه در بیرون حجره در زیر نور مهتاب مشغول مطالعه بودم که حضرت آقا جان برای سرکشی طلاب به مدرسه آمدند وقتی متوجه من شدند پرسیدند: چه کار می‌کنی؟ عرض کردم: مطالعه می‌کنم، فرمودند: برای چه بدون نور؟ گفتم: نفت چراغ تمام شد، معظم‌له با صدای بلند ولی با مهربانی گفتند: پسر مطالعه نکن

چشم‌ت ضعیف می‌شود.

پس از آن که مدرسه را سرکشی نمودند و به طرف منزل بازگشتند مشاهده کردم آقا جان در حالی که یک قوطی نفت در دست مبارکش دارد برگشتند و آن را به من دادند که چراغ را نفت کرده تا در تاریکی و زیر نور مهتاب مطالعه نکنم.

رنج شدید از گرسنگی طلاب

هم‌چنین آیه‌الله محمدی در خاطره دیگری از دوران تحصیل خود نقل کردند: در ایام محرم یکی از سال‌های تحصیل در کوهستان به علت این که هم‌حجره‌ای‌های من به تبلیغ رفته بودند در افاق تنها بودم، پس از مدتی به خاطر تمام شدن آذوقه دچار گرسنگی شدید گشتم چند روز را با مقداری نان به سر بردم تا آن مقدار نان هم تمام شد. به ناچار به اندرونی آقا جان رفتم و از همسر آقا تقاضای مقداری نان کردم. همسر مکرم آقا جان که در واقع مادر طلاب بود وقتی آثار گرسنگی را در چهره‌ام مشاهده کرد بلافاصله مقداری نان و خوراکی برایم آورد. آن شب به تنهایی در حجره خود مشغول مطالعه بودم که صدای دلنشین آقا جان را شنیدم که مرا صدا می‌زد، با شتاب بیرون دویدم دیدم آقا جان تشریف آورده در یکی از دستانش کیسه‌ای از برنج و در دست دیگر حلیبی از روغن داشت، تا مرا دید وسایل را به زمین گذاشت دوزانو بر زمین نشست و مرا در بغل گرفت و شروع کرد به گریه کردن و چند مرتبه این جمله را فرمود: شکایت مرا پیش آقا امام زمان علیه السلام نکن، شکایت مرا....

هم‌غذایی با طلاب

حجة الاسلام والمسلمین شیخ محمدرضا روحانی‌نژاد از شاگردان فاضل معظم‌له درباره بزرگواری و رفتار پدران ایشان نسبت به خود و طلبه‌ها خاطره‌ای

را چنین نقل می‌کند:

یازده ساله بودم که در حوزه کوهستان در مدرسه «فضل» حجره‌ای کنار حوض حیاط حسینیّه داشتم. در یکی از روزهایی که طلبه‌ها جهت مرخصی به منزل رفته بودند در مدرسه تنها بودم چیزی برای خوردن جز چند حبه سیر نداشتم، باران شدیدی هم می‌بارید. پس از تاریک شدن هوا مقداری آتش روشن کردم و چند حبه سیر را زیر آتش گذاشتم که بپزد و همان را به عنوان شام بخورم. ناگاه صدای عصای آقا جان را که از مسجد بازمی‌گشت شنیدم معظم‌له مستقیماً بدون آن که به منزل تشریف ببرند آمدند به طرف حجره من و با مهربانی صدا زد: آقا محمدرضا تنهایی؟ عرض کردم: بله آقا جان آن‌گاه داخل حجره‌ام آمد قبل از آن که بنشیند رو کرد به خادمش و صدا زد آقا سید حمزه، شام مرا بیاورید همین جا که با آقا محمدرضا با هم می‌خوریم.

این حرکت پدران و فروتنانه آن استاد بزرگ در آن زمان برای من قابل هضم نبود و نمی‌توانستم عمق آن را درک کنم ولی بعدها متوجه شدم که چقدر آن رفتار عبرت‌آموز و جالب توجه بود. چگونه آقا مثل یک پدر، فرزندان علمی خود را نوازش می‌کند و با نهایت تواضع و خاکساری با یک طلبه نوجوان هم‌سفره می‌شود.

آن چه بر اهمیت این حرکت می‌افزاید آن است که چگونه معظم‌له از وضعیت حجره من باخبر گشت و از کجا خبردار شد که من امشب چیزی در بساط ندارم و شام خود را آورد که با من تناول کند.

حرکت پدران

حجة الاسلام آقا شیخ اسماعیل تیرگری یکی دیگر از دانش‌آموختگان حوزه می‌گوید:

روزی داخل کوچه مقابل حسینیه آیه الله ایستاده بودم. بچه‌های محل مقداری روغن گریس به صورت من مالیدند. من با آب نهر در صدد پاک کردن گریس برآمدم اما روغن در صورتم پخش و جلوی چشمانم را گرفت. ناله‌ام به گریه بلند شد، در این هنگام آیه الله که از مسجد به سمت منزل می‌رفت متوجه بی‌قراری من شد، وقتی صورتم را به این حال دید بلافاصله دستمال خط‌دار بزرگی از جیب خود بیرون آورد و با دست مبارکشان صورت مرا پاک کرد. این حرکت پدرانۀ آن بزرگوار برای من بسیار شیرین و هیج‌گاہ از خاطر من محو نخواهد شد.

توجّه به امور معنوی طلاب

ایشان به امور معنوی و کمالات روحی و اخلاقی طلبه‌ها نیز اهتمامی تمام داشت و در کنار توجه به تعلیم و دانش‌اندوزی آنان در اندیشه تربیت و تزکیه آن جوانان پاک‌نهاد هم بود و می‌خواست طلابی فاضل، مهذب و متخلق به اخلاق کریمه و آداب فاضله پرورش دهد. از این رو معتقد بود طلبه در کنار درس باید به قرآن و دعا و نوافل و نمازهای مستحبی توجه داشته باشد و در همین خصوص می‌فرمود: «من این مدرسه را از مال شخصی خود ساختم راضی نیستم طلبه‌ای در این جا درس بخواند و نمازشب نخواند.»

یعنی ای طلبه جوان اگر می‌خواهید پاسدار دین و قرآن باشید باید خود را بسازید نفس خویش را از هوا و هوس دور سازید، با دعا و نیایش و مناجات شبانه روحتان را صیقل دهید با نوافل خودتان را به خدا نزدیک سازید که در این صورت آینده‌ای درخشان در انتظار شماست و می‌توانید مرتبی شایسته‌ای برای جامعه باشید.

معظم‌له مناجات و نیایش‌های این جوانان را مؤثر و در خدمت آنان بودن را مایه برکت می‌دانست. جوانانی که با قلب‌های پاک و بی‌ریا و دور از آلودگی‌ها و

معاصی مشغول راز و نیاز با خدا می‌گشتند فضای مدرسه و اطراف آن را متبرک و نورانی می‌ساختند، لذا می‌فرمود: «هر چه که خدا به ما لطف کرد از برکت این بچه‌طلبه‌هاست.»

و در کلام دیگر فرمودند: «وقتی که طلاب برای تعطیلات تابستان به زادگاه خود مراجعت می‌کردند به مدرسه می‌رفتم و در آن‌جا به قرائت قرآن و دعا می‌پرداختم و مشغول مناجات می‌گشتم تا آن‌فضا هم‌چنان نورانی و ملکوتی باقی بماند.»

در فراقِ طلاب

آری او چنان استادی بود که وقتی شاگردان برجسته‌اش در ایام تعطیل به وطنشان می‌رفتند در فراق آنان اشک می‌ریخت. یکی از شاگردان فاضلشان در این باره می‌گوید: آقا جان خیلی به طلاب علاقه‌مند بود وقتی درس‌ها تعطیل می‌شد و شاگردان ایشان به منازلشان بازمی‌گشتند معظم‌له آنان را تا نزدیک درختی که نزدیک مسجد قرار داشت و تقریباً ابتدای محل بود بدرقه می‌کرد و در فراقشان اشک جاری می‌کرد. از این‌رو برخی از طلاب نام آن درخت را «شجرة الوداع» نهاده بودند.^۱

توجه به بهداشت جسمی و روانی طلاب

سلامتی روحی و جسمی، بالاترین سرمایه انسان در کسب منابع مادی و معنوی است. همان‌طور که جسم بیمار توان انجام کاری را ندارد روان خسته و

۱. حجة الاسلام والمسلمین حاج شیخ محمد رضا رحمانی.

بیمار نیز از انجام کار فکری ناتوان است. توجه به بهداشت هر دو بهره‌وری و بهینه‌سازی توانایی‌های جسم و روان را در پی خواهد داشت. آیه‌الله کوهستانی که با تأسیس حوزه علمیه در کوهستان تربیت و ادارهٔ بخشی از نسل جوان را بر عهده گرفته بود به دو نکتهٔ یادشده رویکردی اساسی داشت. وی علاوه بر آن که توان مالی خویش را در اختیار آنان گذاشته بود و به خوراک و پوشاک آنان در حد امکان توجه داشت بیش از آن به سلامت روان آنان اهتمام می‌ورزید. در روزهای تعطیل هفته و سال، طلبه‌هایی که برای تفریح و تفرّج به باغ‌ها و کوه‌ها می‌رفتند معظم‌له مخالفتی نمی‌کرد بلکه گاهی تشویق هم می‌کرد. یکی از طلاب حوزه در این باره می‌گوید:

روزهای تعطیلی تابستان بود که طلبه‌ها به مسافرت رفته بودند من و یکی دیگر از طلاب در مدرسه مانده بودیم و نزد آیه‌الله‌زاده معظم، تلمذ می‌کردیم، اواخر مردادماه بود و هوا هم به شدت گرم، تصمیم گرفتیم شهریور را تعطیل کنیم و به مسافرت برویم. بنا گذاشته بودیم از محضر آقا رخصت بطلبیم، نزد معظم‌له رفتیم این در حالی بود که وی در حسینیه نزد مهمانان نشسته بودند، پس از استماع موعظه‌هایی که برای مردم داشت تصمیم خود را به محضرش عرضه داشتیم و با درک ناقص خود احتمال می‌دادیم شاید نپذیرد، لیکن با خوش‌رویی معظم‌له مواجه شدیم و چنان ترغیبمان کرد که مشتاقانه به سفر رفتیم، فرمودند: بسیار خوب است از این فصل مناسب به درستی استفاده کنید و به بالای کوه‌ها و قله‌ها بروید تا سلول‌های مغز و فکرتان استراحت کند و تجدید قوا کنید که وقتی برگشتید بتوانید بهتر به تحصیل بپردازید.^۱

۱. حجة الاسلام والمسلمین شیخ یدالله مقدسی.

توجهات حضرت ولی عصر به معظم له

در سایه همان اخلاص و مراقبت‌های ویژه آن معلّم اخلاق و مهذب نفوس بود که حوزه و بیت و مجموعه تشکیلات ایشان مورد توجه اولیا و ائمه اطهار علیهم‌السلام به‌ویژه حضرت ولی عصر علیه‌السلام بود و همواره معظم له را از توجهات و راهنمایی‌های خاصّه خود بهره‌مند می‌ساختند و گاه با حضور خود رضایت قلبی خویش را از حرکات و سکنت آن بزرگوار اعلام می‌داشتند.

مدرسه‌ات را اصلاح کن

مرحوم حاج آقای درزیان که از شاگردان فرهیخته معظم له بود چنین نقل کرد: یکی از شب‌ها در حجره خود مشغول مطالعه بودم اواخر شب بود که دیدم کسی در حجره را می‌کوبد در را باز کردم دیدم آقا جان کوهستانی است به من فرمود: آقا شیخ اسحاق برو درب تمام حجرات مدرسه را بزن و بگو هر طلبه‌ای که کار خلاف انجام داده صبح قبل از طلوع آفتاب حجره را خالی کند من طبق دستور آقا جان به سراغ تمام حجرات رفتم و اطلاع دادم ولی نمی‌دانستم هدف معظم له چه بوده است.

صبح متوجّه شدم که یکی از حجرات خالی شده است بعد که از آقا جان پرسیدم جریان چه بوده است فرمود: دلت محکم است؟ قلب‌الاحرار صندوق‌الاسرار و آنگاه گفت: چند شب قبل خواب دیدم که از نزدیک مسجد محل درشکه‌ای می‌آید که در آن پیامبران اوالعزم نشسته‌اند و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم کنار صاحب درشکه نشسته است و حضرت ولی عصر علیه‌السلام در حالی که شمشیر در دست مبارک داشت پای رکاب ایستاده است همین که به من نزدیک شدند حضرت ولی عصر علیه‌السلام فرمود: محمد، می‌روی؟ عرض کردم مطیعم. فرمود: برو مدرسه‌ات را اصلاح کن. من از خواب بیدار شدم و پس از جستجو آگاه شدم که

توسط یکی از افراد در مدرسه کار خلاقی انجام گرفت از این رو به شما گفتم که این گونه خبر را ابلاغ کنی.

پیام امام زمان برای آقای کوهستانی

مرحوم آیه الله آقای حاج سید خلیل محمدی بادابسری به سال ۱۳۵۵ شمسی در مشهد مقدس در منزل حجة الاسلام والمسلمین شیخ عبدالله محمدی، داستانی از توجه حضرت ولی عصر - عجل الله تعالی فرجه الشریف - به آیه الله کوهستانی را این گونه نقل می کنند:

در تابستان سالی که مرحوم حاج شیخ عبدالله محمدی کلائی از نجف اشرف به ایران مراجعت کردند، از طریق دامغان به هزار جریب (کلاء) آمده بودند و با جمعی از دوستان، مثل حضرات آیات حاج سید تقی نصیری، شیخ حسین محمدی لائینی، حاج شیخ ابوالقاسم رحمانی و... در کلاء نزد مرحوم حاج شیخ و آیه الله حاج شیخ عبدالجبار فقیهی (ره) مشغول درس بودیم. آیه الله کوهستانی برای دیدن حاج شیخ عبدالله به کلاء آمده بودند.

ما از حاج شیخ پرسیدیم، ایشان معمولاً به دیدن کسی آن هم از راه های صعب العبور نمی روند، چه شد که به دیدن شما آمده اند. ایشان فرمودند: آیه الله کوهستانی به خاطر پیامی که برای ایشان آورده ام، تشریف آورده اند. عرض کردم، چه پیامی و داستان از چه قرار است؟ فرمودند: من يك سال قبل از عزیمت از نجف اشرف به ایران، بارها به حرم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برای عرض حاجتی مشرف می شدم، پس از مدّت زیادی شبی در عالم رؤیا حضرت صاحب الزمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف - را زیارت کردم. حضرت فرمود: شیخ چه می خواهی؟ عرض کردم، آقا پدرم آخوند ساده ای بیش نیست، وضع مالی او بسیار نامطلوب است. با خواندن نماز استیجاری و گرفتن روزه استیجاری، هزینه تحصیل مرا در

نجف تأمین می‌کند، می‌خواهم لطف فرمایید که پس از مراجعت به ایران نیاز به این گونه وجوهات نداشته باشم و زمینه‌ای فراهم آید که از دست‌رنج خودم امرار معاش نمایم. حضرت تبسمی کردند و فرمودند: تو به ایران برو نان و پنیری به تو خواهیم داد. آن گاه لیستی از اسامی علمایی را که از آنان راضی بود به من ارائه داد، از جمله اسم آیه‌الله کوهستانی در بین آنها بود و پیامی نیز برای آقای شیخ محمد کوهستانی دادند.

مرحوم آیه‌الله سید خلیل محمدی فرمودند: شاگردان وی اصرار زیادی کردند تا از متن پیام مطلع شوند، ولی مرحوم حاج شیخ از گفتن آن امتناع کرد.

ملاقات با حضرت حجت (عج) در بیت آیه‌الله کوهستانی

از جمله قضایایی که حاکی از توجه حضرت ولی عصر (عج) و قداست بیت آیه‌الله کوهستانی است، ماجرای دیدار عالم پارسا «شیخ علی کاشی» با حضرت حجت - ارواحنا فدا - می‌باشد.

مرحوم حجة الاسلام و المسلمین آقای شیخ علی کاشانی می‌فرمود: یک شب در این اتاق (حسینیه و بیرونی آیه‌الله کوهستانی) مشغول نماز شدم، دیدم حضرت بقیة‌الله - ارواحنا فداه - تشریف آوردند و در گوشه‌ی اتاق پشت به قبله به نحوی نشستند که من در نماز صورت مبارکشان را می‌دیدم من با خودم فکر کردم که اگر نماز را بشکنم و عرض ادب به محضر مقدسشان بکنم، شاید از این عملم خوششان نیاید و قبل از آن که من متوجه ایشان شوم، تشریف ببرند؛ پس چه بهتر نماز را نشکنم و در صورت اراده‌ی حضرت با ایشان حرف بزنم که تا بعد از نماز صبر می‌کنند. نماز را خواندم، در بین نماز حضرت بعضی از جملات را با من می‌گفتند، مخصوصاً جمله «یا من له الدنیا و الآخرة ارحم من لیس له الدنیا و الآخرة» را که در سجده آخر چون با حال بهتری می‌خواندم، امام هم آن را مکرر

با توجه و حال بیش تری ادا می فرمودند، ولی به مجردی که خواستم سلام نماز را بدهم حضرت ولی عصر - صلوات الله علیه - رفتند.^۱

طلبه، سرباز امام زمان علیه السلام است

عالم فاضل جناب حجة الاسلام والمسلمین آقا سید محمد باقر ساداتی درباره

۱- پرواز روح، ص ۱۵۳.

شیخ علی کاشانی (۱۳۰۹ - ۱۳۳۳) در کاشان تولد یافت و در محضر بزرگانی چون آیه الله شیخ هاشم قزوینی در مشهد و حضرت آیه الله العظمی بروجردی و حضرت امام خمینی در قم تلمذ کرد و خود نیز به تدریس دروس سطح عالی و خارج پرداخت. بر اثر استعداد و نبوغ فوق العاده در بیست سالگی به اجتهاد رسید. او عاشق عبادت و تهجد و سجده های طولانی بود و به امام زمان علیه السلام زیاد متوسل می شد، جاذبه شخصیت معنوی آیه الله کوهستانی او را مجذوب کوهستان کرده بوده بود؛ از این رو گاهی به کوهستان می آمد و مدتی را در حوزه آیه الله کوهستانی اقامت می کرد. اغلب روزها مشغول نماز و مناجات بود و گاه با آیه الله کوهستانی مناظره و مباحثه علمی داشت و گاهی به جهت مناسبت های مذهبی در کوهستان منبر نیز می رفت در این سفرها بود که آیه الله کوهستانی شهید هاشمی نژاد را با وی آشنا ساخت و به وی سپرد. هنگامی که شهید هاشمی نژاد می خواست برای ادامه تحصیل به قم برود به شیخ علی خطاب کرد: آقا شیخ علی، این آقا (شهید هاشمی نژاد) را به آقای قبول کن. شهید هاشمی نژاد از شاگردان و ملازمان وی بود که در ۲۴ سالگی بر اثر سکت قلبی از دنیا رفت و در قم به خاک سپرده شد.

حضرت آیه الله طاهری گرگانی که از شاگردان شیخ علی کاشی بود، نقل کردند: از آقا شیخ علی شنیدم که گفت آیه الله کوهستانی برایم نقل کرد: شبی خواب دیدم خانه ای است مخصوص اصحاب خاص حضرت ولی عصر علیه السلام و برای ورود به آن خانه باید از رسول اکرم صلی الله علیه و آله اجازه گرفت. من میل داشتم داخل شوم، رسول اکرم صلی الله علیه و آله به من فرمود: شیخ محمد می خواهی داخل شوی. عرض کردم: اگر اجازه بفرمایید تا سه بار این جمله را تکرار فرمود و برای بار سوم اجازه دادند که وارد شوم. من داخل آن خانه گشتم، در حالی که پنجمین نفر بودم.

توجه و عنایت حضرت ولی عصر علیه السلام به آیه الله کوهستانی چنین اظهار می دارد:
 یکی از دوستان طلبه اسم او برای خدمت سربازی درآمده بود. روزی مأموران
 ژاندارمری به کوهستان آمدند که آن طلبه را به سربازی ببرند. آن‌ها او را سوار
 ماشین کردند و با خود بردند و آقا جان هیچ عکس‌العملی از خود نشان نداد و
 ممانعتی نکرد. برخی از طلبه‌ها به حضرت آقا گفتند: اگر به این مأموران تذکر
 می‌دادید و از بردن وی ممانعت می‌کردید او را به سربازی نمی‌بردند. آقا تبسم
 معناداری کرد و فرمود:

این‌جا مدرسه است و او هم سرباز امام زمان علیه السلام است اگر امام زمان علیه السلام ما را
 قبول دارد و کار ما را می‌پسندد خود ایشان او را برمی‌گرداند و ربطی به من ندارد.
 خدا گواه است که پس از چند ساعت آن طلبه برگشت و دیگر به سربازی
 نرفت.

نقش همسر آیه الله در موفقیت حوزه

حال که سخن در تأسیس حوزه و تربیت طلاب است مناسب می‌نماید که از
 نقش مفید و سازنده همسر مکرمه معظمه نیز به اختصار یاد کنیم.
 به طور کلی نقش همسر شایسته و فداکار در موفقیت و پیشرفت اهداف متعالی
 شوهر، غیرقابل انکار است. همسر آیه الله کوهستانی را باید از زمره زنان و بانوان
 ایثارگری به‌شمار آورد که توانست با درک صحیح موقعیت آیه الله و اهداف بلند و
 حیات‌بخش وی نقش بسیار مفید و مهمی را ایفا کند و در واقع یکی از مهم‌ترین
 عوامل موفقیت مرحوم آیه الله کوهستانی در تشکیل و ساماندهی حوزه و تعلیم و
 تربیت صدها عالم و دانشمند فداکاری و از خودگذشتگی‌های این همسر بزرگوار
 بود. از جهت صفات روحی و فردی وی بانویی صالح و پاکدامن بود. قناعت و
 ساده‌زیستی، عشق و علاقه و صف‌ناپذیر به معظمه و درک موقعیت اجتماعی و

معنوی ایشان او را از دیگر زنان ممتاز ساخته بود. اهل ذکر و دعا بود، نماز را با طمأنینه و خضوع می‌خواند. در تمام دوران زندگی مشترک خود با آیه‌الله چه در مشکلات و ناملايمات و چه در آسایش و راحتی یار و یاور او و خود را شریک شوهر عالی‌قدرش می‌دانست.

کسانی که از گستردگی کار روزانه این بانوی پرکار با اطلاع بودند می‌دانند چه قدر در اداره مهمانان و مدیریت کارهای زیاد منزل مهارت داشت وی با شناخت عمیق به مقام و جایگاه والای معظم‌له هیچ‌گاه در کارش احساس خستگی نکرد و در راه تحکیم و تعالی آن حوزه پربرکت از هیچ کوششی دریغ نورزید.

یادگار ارزشمند آیه‌الله می‌گوید مادرم برای من نقل کرد که: در یکی از روزها که کارگران مشغول ساختن بنای مدرسه بودند یکی از فرزندانم سخت بیمار و در حال احتضار بود، من می‌بایست از یک طرف کارگران را پذیرایی و برای مهمان‌ها غذا تهیه نمایم و از طرف دیگر با پنبه لبان خشکیده فرزندم را با آب ترکنم تا او را از مرگ نجات دهم. گرچه فرزند عزیزم با آن بیماری از دست رفت اما این‌گونه خود را تسلّی می‌دادم که ادای وظیفه کردم و خوش حال بودم که من نیز در پایه‌ریزی و اساس این هدف بزرگ و مقدس سهمی دارم.

این بانوی بزرگوار برای طلاب نوجوان و جوان همچون مادری دلسوز و مهربان بود، همه را فرزند خود می‌دانست، هر طلبه‌ای که احساس گرسنگی می‌کرد و در حجره خود چیزی نداشت و به این مادر مهربان مراجعه می‌کرد وی با محبت و خوش‌رویی از غذاهای منزل در اختیارش می‌گذاشت و او را ناامید بر نمی‌گرداند.

یکی برای گرفتن نان می‌آمد و دیگری برای ترشی، یکی سبزی می‌خواست و دیگری سیر، یکی کدو می‌خواست و دیگری دوغ.

برای او تفاوتی نداشت که طلبه روستایی باشد یا شهری از طبقات محروم و

فقیر باشد یا غنی و متمکن همه را یکسان می‌نگریست و به آنان علاقه داشت و همین محبت‌های بی‌دریغ مادرانه بود که طلاب او را چون مادر خویش می‌دانستند و وی را «ننه‌جان» صدا می‌کردند.

او هم از مهمان‌ها پذیرایی می‌کرد و هم سرپرست فرزندان بود و هم تسکین‌بخش خاطر طلاب جوان و هم نوازش‌گر دل‌های غم‌زده نوجوانان دور از وطن و مهجور از پدر و مادر بود.

او چنان مادر مهربانی بود که می‌گفت روزی که برادر جوانم را از دست داده و تازه از سر مزارش با دلی اندوهناک و دیده‌ای اشکبار برمی‌گشتم و در غم جگرخراش برادرم در گوشه خانه اشک می‌ریختم سیدعبدالکریم (شهید هاشمی‌نژاد) آمد و گفت: استاد ما آقا سیدخلیل (آیه‌الله حاج سیدخلیل محمدی بادابسری) کسالت دارد اگر برای او آش سوپ درست کنید برای حالش مناسب است، با خوش‌رویی پذیرفتم و آش سوپ را بار گذاشتم گویی که من خواهر برادر مرده نیستم.

راستی اگر این ایثارگری‌ها و محبت‌های بی‌دریغ نبود به سختی می‌توان باور کرد که آیه‌الله کوهستانی می‌توانست چنین حوزه‌ای مفید و پرثمری را اداره کند. و اگر بگوییم بسیاری از موفقیت‌های طلاب مدیون فداکاری و سعه‌صدر و گذشت آن بانوی کم‌نظیر است گزاف نیست، چرا که خودِ طلاب به آن گواهی می‌دهند. در آن سال‌ها وضع معیشتی آنان بسیار سخت بود و اکثرشان از خانواده‌های فقیر و کم‌درآمد بودند و نوازش و محبت آن مادر و رفع مقداری از نیازها، موجب تسکین آلام روحی و دلگرمی آنان بوده است.

از این جهت بود که دانشمند فرزانه و خطیب توانا شهید سیدعبدالکریم هاشمی‌نژاد که خود نیز از محبت‌های آن مادر بهره‌مند گشته فرمود: اگر ننه‌جان نبود، آقا نمی‌توانست این‌طور در کارشان موفق باشند و چنین حوزه با عظمتی را

اداره کنند.

و نیز دانشمند خبیر آیه‌الله حاج شیخ محمد شاهرودی به شهری فرمود: «نیمی از کارهای حوزه و کمک به ریاست دینی آیه‌الله بر دوش همسر وی بود.»^۱

دانش‌آموختگان برجسته پایگاه علمی کوهستان

مرحوم آیه‌الله کوهستانی در طول عمر با برکت خویش و پس از قریب چهل سال اشراف و مدیریت بر حوزه علمیه پرآوازه کوهستان با عنایت خدا و توجهات حضرت ولی عصر علیه السلام توانست شاگردان و عالمان بسیاری را تربیت نماید که هر یک از آنان منشأ برکات و خدمات شایانی در جامعه شدند.

برخی از شاگردان برجسته معظم‌له و آنان که از خرمن علوم ربانی‌اش خوشه چیدند و از برکات انفاس قدسی‌اش بهره گرفتند را با شرح حالی مختصر از زندگی‌شان یاد می‌کنیم:

حضرت آیه‌الله حاج میر تقی نصیری: فرزند عالم پارسا سیدتقی نصیری متکازینی در سال ۱۲۹۱ شمسی چشم به جهان گشود. پس از دوران کودکی و فراگیری مقداری از مقدمات و ادبیات در حوزه هزارجریب در سال ۱۳۲۱ به حوزه کوهستان آمد و مدت شش سال از محضر آیه‌الله کوهستانی استفاده نمود. در این مدت از برکات علمی و اخلاقی استاد بهره کامل برد و در میان طلاب به فضل و تقوا شهرت یافت. وی در ضمن تدریس بخشی از درس‌های طلاب را نیز عهده‌دار گشت و پس از طی دوره سطح با کسب اجازه از استاد عالی‌قدر به سوی نجف رهسپار گردید و در طی اقامت طولانی و استفاده از فقهای عالی‌مقامی چون حضرات آیات سید محمود شاهرودی، میرزاهاشم آملی و دیگر اساتید به مقام

۱. اسدالله ربانی، فیض عرشی، ص ۲۵۲.

اجتهاد دست پیدا کرد و به وطن بازگشت. به سبب دارا بودن شایستگی‌های علمی و اخلاقی به پیشنهاد علمای بزرگ منطقه چون حضرت آیه‌الله فاضل استرآبادی و توصیه آیه‌الله کوهستانی به منظور مدیریت و اداره حوزه علمیه «نوکنده» در آن شهر رحل اقامت افکند و قریب چهل سال به ایفای وظیفه شرعی و اداره امور حوزه علمیه و امور اجتماعی مردم پرداخت.

آن بزرگوار سرانجام در صبح چهارشنبه ۷۳/۳/۳۰ ندای حق را لبیک گفت و در بهشت فاطمه بهشهر، کنار مزار شهدا، مدفون گشت.

معظم‌له مورد عنایت ویژه آیه‌الله کوهستانی بود، او هم ارادتی خاص به استادش داشت و همواره از او به عظمت و بزرگی یاد می‌کرد و درباره ایشان فرمودند: در مدت شش سال که خدمت آیه‌الله کوهستانی بودم هیچ‌گاه ندیدم ایشان حرفی بزند و خدا را در نظر نداشته باشد.

حضرت آیه‌الله حاج شیخ حسین محمدی لائینی: در سال ۱۳۰۳ شمسی در یک خانواده مذهبی دیده به جهان گشود. خاندان او از قدیمی‌ترین خاندان علمی و اعتقادی ناحیه هزار جریب محسوب می‌گردند. پس از دوران کودکی و فراگیری مقدمات حوزه به همراه استادش آیه‌الله نصیری به حوزه علمیه کوهستان آمد و در مدت کوتاهی در بین همگنان خود درخشید و مورد توجه آیه‌الله کوهستانی قرار گرفت و با تلاش و مجاهدت پی‌گیر از چهره‌های برجسته حوزه کوهستان شد و خود بر کرسی تدریس نشست. پس از آموختن دوره سطح برای تکمیل مراتب علمی عازم نجف اشرف گردید و در طول چهارده سال اقامت در حوزه نجف و استفاده از اساتید برجسته‌ای چون آیات عظام سید محمود شاهرودی، میرزا هاشم آملی، میرزا حسن یزدی و اساتید میرز دیگر با اخذ اجازه اجتهاد به ایران بازگشت. وی در میان طلاب و فضلاء نجف از چهره‌های فاضل و برجسته به‌شمار می‌آمد، از این‌رو پس از بازگشت، به دعوت آیه‌الله کوهستانی

جهت اداره امور طلاب و تدریس به حوزه کوهستان آمد و موجب شکوفایی هر چه بیشتر آن حوزه گردید و همواره مورد توجه و علاقه آیه‌الله کوهستانی بود. پس از درگذشت حضرت آیه‌الله لیموندهی بنا بر درخواست اهالی شهر «نکا» با کسب اجازه از معظم‌له به آن شهر رحل اقامت افکند و هدایت و ارشاد آن شهر و منطقه هزارگریب را به عهده گرفت و با تأسیس حوزه‌ای مستقل به تربیت و پرورش طلاب پرداخت. وی همواره از امام راحل علیه السلام و انقلاب حمایت می‌کرد و بارها در جبهه‌های جنگ در کنار بسیجیان حضور پیدا کرد و دو دوره نماینده مجلس خبرگان در مازندران بود.

و سر انجام در تاریخ ۷۲/۷/۱۵ جهان فانی را وداع گفت و به لقای معبود شتافت و پس از تشییع با شکوه در جوار حضرت معصومه علیها السلام به خاک سپرده شد.

وی ارادتی ویژه به آیه‌الله کوهستانی داشت، در واقع شیفته و دلداده معظم‌له بود و آیه‌الله کوهستانی را تا سر حدّ عصمت قبول داشت. از این رو می‌فرمود: از آقا جان خواستم مرا شفاعت کند ایشان نیز قبول فرمودند ولی شرطی گذاشتند و آن این که تغییری در زندگی‌ات حاصل نشود، یعنی از زین طلبگی خارج نشوی. که این چنین هم شد یعنی آیه‌الله محمدی تا آخر عمرشان ساده‌زیستی را حفظ کرد.

درباره معظم‌له می‌فرمودند: آقا جان دو چیز به ظاهر متضاد را با هم جمع کرده بود: یکی زهد و تقوا و دیگری هوش و سیاست.

سید فضل‌الله حسینی بادابرسری: پس از دوران کودکی وارد حوزه علمیه کوهستان شد و پس از گذراندن دوره علوم مقدماتی و سطوح متوسطه از چهره‌های فاضل و برجسته حوزه شناخته شد. وی با تلاش و کوشش بسیار و همراه با نبوغ ذاتی از شاگردان ممتاز آیه‌الله کوهستانی به شمار آمد و مورد

عنایت ویژه معظم‌له قرار گرفت. سپس به سوی حوزه نجف عزیمت کرد و در حوزه نجف نیز از طلاب و فضایی ممتاز و برجسته به‌شمار می‌رفت. با کمال تأسف آن بزرگوار در نجف دچار مرض صعب‌العلاج گردید و برای معالجه به ایران بازگشت ولی افسوس که معالجات اثر نبخشید و آن چهره پرفروغ به دیار باقی شتافت جنازه‌اش را به کوهستان آورده و آیه‌الله کوهستانی با غم و اندوه فراوان بر پیکرش نماز خواند و فرمود: با مرگ او بازوی من شکست چرا که از امیدهای آینده استان مازندران بود. وی فرزند عالم فاضل مرحوم آقا سیدحسین بادابسری است مادر مکرمه‌اش دختر آیه‌الله شیخ مهدی ورفامی - از علمای بزرگ هزارجریب - است و همسر مکرمه‌اش کریمه مجتهد عالی‌قدر آیه‌الله سیدمحسن نبوی اشرفی است.

آیه‌الله سیدخلیل محمدی بادابسری: پس از دوران کودکی وارد حوزه علمیه کوهستان گردید. و پس از گذراندن دوره علوم مقدماتی و سطوح متوسطه از چهره‌های فاضل حوزه شناخته شد و تدریس بسیاری از درس‌های طلاب را عهده‌دار گشت. آن‌گاه با کسب اجازه استاد عالیقدر به سوی نجف رهسپار گردید و در طی اقامت طولانی و استفاده از اساتید عالی‌رتبه و نیل به کمالات عالی علوم اسلامی به وطن بازگشت و اداره تدریس جمعی از طلاب مدرسه ملا صفرعلی بهشهر را برعهده گرفت. افزون آن که خود، حوزه تابستانی را در قریه «بادابسر» تأسیس و به تربیت آنان همت می‌گماشت.

حضرت آیه‌الله شیخ ابوالقاسم رحمانی: فرزند شیخ محمدباقر هزارجریبی مازندرانی در سال ۱۳۰۲ شمسی در بیت رفیع علم و تقوا در روستای «خلیل محله» بهشهر زاده شد. وی دوازده سال داشت که جهت فراگیری علوم اهل بیت علیهم‌السلام به حوزه کوهستان آمد و مقدمات و سطح را نزد حضرت آیه‌الله کوهستانی فراگرفت و سپس با کسب اجازه از معظم‌له جهت تکمیل معلومات

خود به نجف اشرف هجرت کرد. پس از دوازده سال اقامت و بهره‌گیری از اساتید برجسته آن حوزه بزرگ همچون آیه‌الله سید محسن حکیم، آیه‌الله سید محمود شاهرودی، آیه‌الله خویی و آیه‌الله میرزاهاشم آملی و با اخذ اجازه اجتهاد در سال ۱۳۳۸ شمسی به زادگاه خود بازگشت و به بنیاد حوزه علمیه و مسجد و حسینیه و تدریس علوم اسلامی و تربیت شاگردان فاضل و فرزانه و ارشاد و هدایت مردم پرداخت. فقید سعید در سال‌های آخر عمر مدتی در تهران و بالاخره در قم سکنا گزید و مشغول تدریس خارج فقه و اصول گردید.

از تألیفات او می‌توان به این آثار اشاره کرد: تفسیر سوره حمد، رساله فی المشتق، شرح اجتهاد و تقلید عروة الوثقی، شرح تبصرة المتعلمین علامه حلی. سرانجام در تاریخ یکشنبه ۷۴/۱۲/۲۷ چشم از جهان فرو بست و به دیار باقی شتافت.^۱

شهید سید عبدالکریم هاشمی نژاد: دانشمندی فاضل و خطیبی توانا و نویسنده‌ای در دأشنا و آگاه به مسائل روز بود. در سن دوازده سالگی به حوزه کوهستان آمد و بر اثر هوش و استعداد سرشار همراه با تلاش بی‌گیر به پیشرفت چشم‌گیری در دروس مقدماتی نایل آمد و مورد توجه و عنایت خاص آیه‌الله کوهستانی قرار گرفت. آن‌گاه با کسب اجازه از استاد عالی‌قدرش رهسپار حوزه علمیه قم گردید و از محضر بزرگانی چون آیه‌الله العظمی بروجردی رحمته‌الله و حضرت امام خمینی رحمته‌الله و مجتهد جوان شیخ علی کاشی بهره‌مند گشت. در کنار فعالیت‌های علمی مبارزه علیه نظام شاهنشاهی را در کنار امام راحل با جدیت ادامه داد و با ایراد خطابه‌های پرشور و انقلابی ماهیت‌پلید رژیم فاسد پهلوی را برملا می‌کرد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی نیز همواره در کنار امام رحمته‌الله به ارشاد و هدایت نسل

۱. ناصرالدین انصاری، مجله آینه پژوهش.

جوان همت گمارد و تألیفات ارزنده‌ای از خود به جای گذاشت که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از: درسی که حسین علیه السلام به انسان‌ها آموخت، مناظره دکتر و پیر، مسائل عصر ما، مشکلات مذهبی روز.

البته آیه‌الله کوهستانی چندان مایل نبود که ایشان زیاد به منبر برود، زیرا امیدوار بود که وی در آینده بتواند با سرمایه علمی بیشتر - حتی در حد مرجعیت - به جامعه اسلامی خدمت کند. در هر حال آیه‌الله کوهستانی بسیار به وی علاقه داشت.

بالاخره در صبح ۷ مهر ۱۳۶۰ سالروز ولادت امام محمدتقی علیه السلام به دست منافقین کوردل به شهادت رسید و در جوار حضرت رضا علیه السلام آرمید.

حضرت آیه‌الله شیخ ابوالحسن ایازی: وی فرزند ملاحیدر بود که در سال ۱۳۱۰ تولد یافت و در حدود دوازده سالگی به حوزه کوهستان آمد. مقدمات و قسمتی از سطح را با موفقیت سپری کرد و در ردیف شاگردان فاضل حوزه و مورد توجه استاد عالی مقامش قرار گرفت. آن‌گاه با کسب اجازه از استاد به حوزه قم عزیمت نمود و پس از استفاده از اسانید برجسته قم رهسپار حوزه کهن نجف گردید و از محضر بزرگانی، چون آیه‌الله سید محمود شاهرودی و آیه‌الله سید محسن حکیم و آیه‌الله میرزاهاشم آملی استفاده کرد و پس از سال‌ها اقامت و نیل به درجات عالی علمی و اخذ اجازه اجتهاد حوزه نجف را به قصد وطن ترک گفت.

وی پس از بازگشت در کنار تبلیغ و نشر احکام دینی حوزه علمیه‌ای را تأسیس کرد و با مدیریت مستمر خود توانست شاگردان بسیاری را تربیت و تحویل جامعه فرهنگی دهد. ایشان ارادت خاصی به حضرت آیه‌الله کوهستانی دارد و همواره از استادش به بزرگی و نیکی یاد می‌کند، از جمله فرمایشاتش درباره آیه‌الله کوهستانی چنین است:

مرحوم آقا جان کوهستانی الگوی کامل و تمام عیار بود، زمانی دندان پزشکی مسیحی در بهشهر اقامت داشت؛ من به علت دندان درد نزد او رفتم، نمی دانستم که او مسیحی است، صحبت هایی کرد که احساس کردم، مسلمان نیست، با روحانیت هم زیاد سرخوش نبود. به وی گفتم: آقا جان شیخ محمد کوهستانی را می شناسی؟ او را دیده ای؟ گفت: او از مفاخر اسلام است. گفتم: از کجا می دانی؟ گفت: یک بار نزد او رفتم. آری، با یک دیدار، این تحول عظیم در یک مسیحی به وجود آمد و اسلام را از همه ابعادش در یک شخص دیده بود. انسان های سالک و خداجو اسلام و قرآن مجسم اند، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «من قرآن ناطقم». یعنی خودش قرآن شده بود تمام وجود مبارکش آیه بود این شخصیت در عصر ما این طور بود پیش برخی از بزرگان می رفتی این چنین نمی توانستی الگو بگیری وقتی نزد آنان می رفتی پیغمبر و ائمه معصومین علیهم السلام را نمی دیدی ولی او همه را ارائه می داد. رفتار او راه و روش آنها را بیان می کرد و او خود را این چنین تربیت کرده بود. البته همه نمی توانند آن طور باشند.

آیه الله شیخ رضا صادقی گلوردی: فرزند عالم بزرگوار مرحوم شیخ علی اکبر بود که در قریه «گلورد» به دنیا آمد. در چهارده سالگی حوزه کوهستان او را به خود مجذوب کرد. پس از فراگیری دوره علوم مقدماتی و سطوح متوسطه در ردیف شاگردان فاضل حوزه به شمار آمد و تدریس بخشی از طلاب را عهده دار گشت و مورد توجه آیه الله کوهستانی قرار گرفت. پس از استفاده از محضر استاد عالی قدرش و با کسب اجازه از معظم له رهسپار حوزه علمیه مشهد شد و در آن جا از محضر اساتیدی، چون آیه الله شیخ هاشم قزوینی بهره ها گرفت، آن گاه به حوزه بزرگ نجف عزیمت کرد و از محضر بزرگانی، چون حضرات آیات سید محمود شاهرودی و میرزا هاشم آملی استفاده نمود و پس از سال ها اقامت و نیل به درجه اجتهاد به وطن بازگشت. معظم له پس از مراجعت به وطن علاوه بر

ارشاد و هدایت مردم با تأسیس حوزه علمیه‌ای در شهر «نکا» خدمات فرهنگی زیادی در منطقه ارائه کرد و شاگردان زیادی را پرورش داد. معظم‌له علاقه و ارادت ویژه‌ای به استادش مرحوم آقا جان کوهستانی دارد و همواره از آن بزرگوار به عظمت یاد می‌کند، ایشان دربارهٔ مرحوم کوهستانی می‌گوید: آیه الله کوهستانی مجسمه علم و تقوا بود و هر انسان شقی اگر او را نگاه می‌کرد، از خواب غفلت بیدار می‌گشت.^۱

شاگردان دیگر

برخی دیگر از پرورش یافتگانی که از شاگردان برجسته و اولیه مرحوم آیه الله کوهستانی محسوب می‌شوند و بی‌واسطه یا با واسطه از محضر آن معلّم اخلاق بهره‌مند گشتند عبارتند از: حضرات آیات و حجج اسلام علی محمدی بایع کلایی، سیدجعفر حسینی برمایی، محمدرضا رحمانی، زین‌العابدین فاضلی، گل محمد نصیری، عبدالرحمن رحمانی، سیدآقا هاشمی نسب، محمدعلی عموزادی، امامقلی تیرگری پارچی، سیدحسین حسینی، سیدعلی میرکریمی، سیدجعفر موسوی خورشیدکلایی، سیدعبدالرحیم حسینی کوهستانی، محمدعلی صادقی، سیدصابر جبّاری، حاج آقا جان دانشمند، علی رمدانی، سیدجواد موسوی، میرنعم حسینی، محمدعلی موحد، سید محمود شفیعی، سیدباقر ساداتی، عبدالرحیم صادقی، مختار کلبادی نژاد، سیدخلیل حسینی رکاوندی، سیدحسن حسینی کوهستانی، محمدحسین داوری کوهستانی، سیداحمد مصطفوی، سید محمد مصطفوی، سیدحسن حسینی چاله‌پلی، حسین گرائیلی، محمدعلی خادمی شیرداری، احمد

۱. در شرح حال برخی از شاگردان از دو کتاب یادنامه آیه الله کوهستانی و فیض عرشی استفاده شده

فدایی، سیدعلی اکبر حسینی، نورالله طبرسی، محمدرضا روحانی نژاد، ولی الله عموزادی، قاسم کاظمی، اسدالله ربانی، عبدالرحمن فقیهی، محمدتقی فائق، علی اصغر یوسفی، محمد ابراهیمی، سیدولی نعمتی، محمود محقق دامغانی، سیدحبیب الله موسوی، اسماعیل روحی، سیدنصرالله برهانی، یعقوب انصاری، حسین طوسی، حبیب الله طاهری، اسماعیل پوریانی، محمد صادقی، سیدحسن شجاعی، یحیی صادقی، اسحاق درزیان، روح الله بیانی، محمدحسن یوسفی، محمدفاضل استرآبادی، علی مؤمنی، سیدرضا حسینی، سعدی حیدری، عباسعلی سلیمانی، عبدالله محمدی، علیجان علیجانی، علی اصغر ناطقی، سیدمحمدعلی سجادی، رجب حسن زاده، حسن جمشیدی، سیدرسول حسینی کوهستانی، محمدعلی حسینی، دوست محمد اسلامی، هادی عالمی، اسماعیل ملک محمودی، منصور معلّی، علی اکبر رکاوندی، شعبان محمدآبادی، خلیل احمدی، محمدحسین عرفانی، سیدحسن تائبی، و سه تن از یادگاران معظم له: محمداسماعیل کوهستانی، سیدعبدالعلی هاشمی نسب، سید عسکری هاشمی نسب.^۱

۱. گفتنی است که دانش آموختگان حوزه علمیه آیه الله کوهستانی، در سطح های مختلف علمی را

هزاران نفر برشمردند که درج اسامی آنان خود نیاز به کتاب مستقل دارد.

فصل دوم:

ویژگی‌های اخلاقی و رفتاری

۱- زهدورزی

زهدورزی، ساده‌زیستی، بی‌اعتنایی و رغبت نداشتن به زرق و برق دنیا، همدردی با محرومان و تحمل رنج برای آسایش دیگران از ویژگی‌های برجسته انبیا و اولیای الهی و پیروان راستین آنان است. رسول اکرم ﷺ در حدیثی فرمود: «ما اتخذ الله نبياً الا زاهداً؛^۱ خدای متعال هیچ پیامبری را به پیامبری برنگزید مگر آن که زاهد بود.»

از جمله مواعظی که حضرت امیر علیه السلام در نهج البلاغه زیاد به آن سفارش نمود و با تعبیر مختلفی از آن یاد کرده عامل زهد و ساده‌زیستی است. وقتی درباره زهد و حقیقت آن از حضرت پرسیدند، در جمله‌ای معروف فرمود:

«الزَّهْدُ كُلُّهُ بَيْنَ كَلِمَتَيْنِ مِنَ الْقُرْآنِ قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ ﴿لَكَيْلًا تَأْسُوا عَلَيَّ مَا فَاتَكُم وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ﴾ وَمَنْ لَمْ يَأْسِ عَلَيَّ الْمَاضِي وَلَمْ يَفْرَحْ بِالْآتِي فَقَدْ أَخَذَ الزَّهْدَ بِطَرَفَيْهِ؛^۲ تمام زهد در دو جمله قرآن آمده است، خداوند می‌فرماید: "برای گذشته

۱. مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۲۳۳.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۴۲۹.

غم مخورید و به آینده شاد و دل‌بند نباشید" بنابراین آن کس که غم گذشته نمی‌خورد و به آینده شاد و دل‌بند نیست، هر دو جانب زهد را در اختیار گرفته است. اشاره به این که حقیقت زهد ترک وابستگی‌ها و اسارت‌ها در چنگال گذشته و آینده است.»

امام صادق علیه السلام فرمود: «إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا زَهَّدَهُ فِي الدُّنْيَا وَفَقَّهَهُ فِي الدِّينِ وَبَصَّرَهُ عُيُوبَهَا وَمَنْ أَنْهَى قَلْبَهُ عَنْ خَيْرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ؛^۱ هنگامی که خداوند، اراده کند برای بنده‌ای از بندگانش خیر و صلاح پیش بیاورد به او توفیق زهد عنایت می‌کند و او را در احکام دین فقیه و بینا می‌گرداند و عیب‌های دنیا را به وی می‌شناساند و کسی که دارای این اوصاف باشد، خیر دنیا و آخرت به او داده شده است.»

مرحوم آیه‌الله کوهستانی را به حق می‌توان از مصادیق روشن این احادیث و نمونه‌ای از زهاد و صلحای سلف برشمرد، چرا که زهد و ساده‌زیستی و بی‌اعتنایی به مظاهر دنیوی در سراسر زندگی او به خوبی مشهود بود. رفتارش مصادیق فرمایش مولایش بود که هیچ‌گاه در مسائل دنیوی بر آنچه از دستش می‌رفت، تأسف نمی‌خورد و آنچه از دنیا به او روی می‌آورد به گونه‌ای شاد و مغرورش نمی‌کرد که همه‌چیز را به فراموشی بسپارد.

آن فقیه زاهد بر اثر یقین و شناخت باطن دنیا و این که بزرگ‌ترین مانع برای رسیدن به قرب الهی محبت و دل‌بستگی به دنیا است، تمام علائق مادی و دنیوی را قطع کرده و از قید و بندهای آن آزاد گشته بود. وی از زرق و برق و جلوه‌های فریبنده و زودگذر آن رهیده و در برابر مشکلات و سختی‌های آن سر تسلیم فرود نیاورد. او به راستی عالمی پروا پیشه بود که محبت دنیا را از دل خود بیرون کرده

بود، چرا که وقتی دل لبریز از محبت خدا شد، دیگر جایی برای پذیرش حب دنیا و تعلقات آن در او نیست.

مقام والای زهد، سکون و آرامشِ روحی فوق‌العاده‌ای را برای معظم‌له فراهم کرده بود که هر کس می‌خواست از فشارها و تنگناهای زندگی و علایق مادی آسوده شود، به محضر آن بزرگوار می‌رسید و با مشاهده زندگی ایشان احساس آرامش و اطمینان می‌کرد. بارها ارادتمندان آن جناب نقل نمودند وقتی که با تهاجم اندوه دنیوی مواجه می‌گشتیم، به محضرش می‌رفتیم و از غم و اندوه رها شده، با آرامش خاطر و سبک بار باز می‌گشتیم.

آسودگی از دنیا

مرحوم دکتر سعیدی، متخصص قلب و پزشک معالج معظم‌له، در اوایل آشنایی با ایشان وقتی قلبشان را معاینه کرد، گفت: این قلبی است که فشار زیادی ندیده است.^۱ آن‌گاه معظم‌له در تأیید سخن پزشک معالج چنین فرمودند: در ایامی که در نجف مشغول به تحصیل بودم، روزی متوجه شدم که مدتی است قلبی گرفته و خاطری افسرده دارم. در اندیشه فرو رفتم و خاطرات و واردات قلبی‌ام را کنترل کردم تا این عقده غم را پیدا کنم که آیا ریشه دنیایی دارد یا آخرتی؟ علاقه به دنیا و کمبود مطامع دنیوی است یا چیز دیگر. پس از بررسی متوجه شدم علاقه به دنیا است که این چنین مرا اندوهناک ساخته است، از این رو با توجه و اخلاص به

۱. و این در حالی بود که فرزند گرامی ایشان می‌گوید: روزی در حسینیه به تنهایی با معظم‌له نشسته بودیم به مناسبتی به من فرمود: «اگر می‌شد سینه خود را به شما نشان می‌دادم تا ببینی یک جای سالم ندارد.»

یعنی هر چند غصه‌ها و ناملايمات روحی بر قلب انسان تأثیرگذار است، ولی فشارهای زمانه بر روان مردان الهی تأثیری ندارد، زیرا آنان غم‌های دنیا را چیزی به حساب نمی‌آورند و در برابر مشکلات چون کوهی استوارند و همه چیز را در راستای ایمان به خدا ناچیز می‌شمارند.

سوی حرم مطهر امیرالمؤمنین علیه السلام شتافتیم و با تضرع و زاری از مقام ولایت خواستیم که علاقه به دنیا را برای همیشه از دلم بیرون کند و در آن جا تصمیم گرفتم که هیچ‌گاه برای دنیای فانی ناراحت نشوم، در حالی از حرم به خانه برمی‌گشتم که دیگر برای همیشه از علاقه به دنیا آسوده شده بودم.

پوچی دنیا

دانشمند وارسته حاج سیدجعفر سیدان از اساتید و فضلالی حوزه علمیه خراسان نقل کرد: در یکی از ملاقات‌هایی که با آیه‌الله کوهستانی داشتم درباره دنیا و بی‌ارزشی آن فرمودند: سال‌هایی که در نجف بودم، اوایل کمی از نهج‌البلاغه را می‌خواندم و در قسمت‌هایی که امام امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد دنیا و پوچی آن بیانانی ایراد فرمودند، با خود می‌گفتم، اگر گوینده آن حضرت امیر علیه السلام نبود می‌گفتم در مذمت دنیا مبالغه کردند، ولی چون گوینده حضرت امیر است تسلیم فرمایش ایشان هستیم. بعدها که خداوند عنایتی فرمود و فهمیدم که باطن دنیا چیست، آن وقت اگر گوینده این سخنان در پوچی و بی‌ارزشی دنیا حضرت نبود می‌گفتم کم گفته و کم مذمت نموده‌اند.

رهایی از دنیا

عالم فاضل حجة الاسلام والمسلمین شیخ قلی پارچی می‌گوید: روزی آقا جان به من فرمود: اگر دنیا را به مویی ببندند، کاری می‌کنم دنیا سر جای خود بماند و مو هم پاره نشود. عرض کردم چگونه؟ گفت: آن را رها می‌کنم که مو هم پاره نمی‌شود. یعنی هیچ‌گاه خودم را به دنیا وابسته نمی‌کنم و به طرف خود نمی‌کشم.

بخشیدن قبای برک

یکی از ارادتمندان معظم‌له می‌گوید: روزی در محضر مبارک ایشان افتخار حضور داشتم به مناسبتی خاطره‌ای از دوران نجف را چنین بازگو فرمودند: من در نجف تحصیل می‌کردم و با قناعت و ساده‌زیستی روزگار می‌گذراندم تا آن که

روزی مادرم برای من یک طاقه پارچه قبابی برک فرستاد. ابتدا خیلی خوشحال شدم، ولی با خود اندیشیدم که اگر این پارچه را برای خود قبا بدوزم این قبابی نو عبابی نو لازم دارد و آن‌گاه عبابی نو نعلین نو هم می‌خواهد و کم‌کم خانه و اثاثیه منزل نیز باید عوض شود، لذا فکر کردم که بهتر است از همین جا جلوی خواهش و هوای نفس را بگیرم و آن قبا را به یک طلبه فقیر هدیه دادم تا این که خیالم از بابت آن آسوده گردید.^۱

وقف کردنِ تشت قیمتی

یکی از شاگردان آن بزرگوار خاطره جالبی از زهد و بی‌اعتنائی معظم‌له درباره زرق و برق دنیا را چنین تعریف کردند:

روزی با عده‌ای از طلاب مدرسه در محضر ایشان افتخار حضور داشتیم معظم‌له در ضمن بیانات و مواعظی درباره دل‌نستن به تجملات دنیوی فرمود:
زمانی که در مدرسه میرزا جعفر مشهد درس می‌خواندم در منزل تشتی قیمتی داشتم که از ارث به من رسیده بود، گاهی نظرم را جلب می‌کرد و یک نوع علاقه‌ای به آن در خود احساس می‌کردم، برای قطع آن علاقه و عدم دلبستگی به آن به مادرم پیام دادم که آن تشت را وقف حضرت سیدالشهدا نماید.^۲

خانه مسکونی

معظم‌له با این که قادر به بهره‌برداری بیش‌تر از امکانات مادی بود، در عین حال زندگی ساده و بدون تجمل داشت. خانه‌اش همان خانه قدیمی خالی از تجملات پدری ایشان بود که جز چوب و خشت خام و کاه‌گل چیزی در ترکیب آن به کار نرفت و اکنون نیز به صورت یک اثر تربیتی و مقدس جاذبه‌های معنوی خود را

۱. حجة الاسلام والمسلمین شیخ عبدالله محمدی به نقل از کتاب مردان علم در میدان عمل، ج ۲.

۲. حجة الاسلام والمسلمین سید محمدعلی سنجادی شهیدآبادی.

حفظ کرده است.

فرش اتاق‌های آن را نمد و حصیر دست‌بافت ساده تشکیل می‌داد. به راستی سرای آن بزرگوار انسان را به یاد کلام امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه می‌انداخت که دربارهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«خَرَجَ مِنَ الدُّنْيَا حَمِيصاً وَوَرَدَ الْآخِرَةَ سَلِيمًا لَمْ يَضَعْ حَجْرًا عَلَيَّ حَجْرٍ حَتَّى مَضَى لِسَبِيلِهِ وَأَجَابَ ذَاعِيَ رَبِّهِ؛^۱ با سلامت روح وارد عالم آخرت گردید، در حالی که در دنیا سنگی بر روی سنگی نگذاشت تا دعوت خدا اجابت کرد و درگذشت.»
برخی از مردم ضعیف‌الایمان فکر می‌کردند، وضع زندگی اندرونی آقا غیر از وضع بیرونی است که در معرض مشاهدهٔ مردم است. شخصی از گرگان در این زمینه دوگانگی زندگی اندرون و بیرون را احساس می‌کرد و به نظرش می‌رسد فرش‌های حصیر بیرون برای فریب مردم است، در وقت دیگر با آقا در قسمت اندرونی ملاقات کرد و سادگی تشکیلات آن را ملاحظه کرد، از سوءظن خود پشیمان شد و لب به استغفار گشود.

برخی از دوستان معظم‌له که از شهرستان‌ها به دیدنشان می‌آمدند تغییر منزل را پیشنهاد می‌کردند، ولی آقا جوابی مطابق فهم خود آن‌ها می‌داد و می‌فرمود: همین کافی است چون خانه اجدادی ماست به آن علاقه مند می‌باشیم.^۲

فرستادن فرش به تکیه امام حسین علیه السلام

چندین بار افراد نیکوکار حاضر شدند برای منزلشان قالی یا فرش بهتری تهیه کنند، ولی قبول نفرمود. یکی از خدمت‌گزاران معظم‌له می‌گوید: روزی شخص محترمی یک تخته قالی بزرگ برای حسینیهٔ ایشان آورده بود، ما دست به کار

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۵۹.

۲. نقل از حضرت آیه‌الله حاج سید آقا هاشمی نسب داماد معظم‌له.

شدیم که قالی را در اتاق پهن کنیم. در همین میان معظم‌له وارد حسینیه شد و با عصبانیت و ناراحتی پرسید: چه می‌کنید؟ چه کسی به شما گفته قالی را این‌جا پهن کنید، خیلی زود آن را جمع کرده و ببرید داخل تکیه امام حسین علیه السلام بیندازید که سزاوارتر است.

گفتنی است وقتی فرش را به تکیه بردند، ایشان خواستند در همان ایام یا مدتی بعد بر روی آن نماز بخوانند، لذا به یکی از شاگردان سید خود فرمودند: روی فرش قدم بزن و قبول کن که می‌خواهم نماز بخوانم. و این حاکی از احتیاط و اهمیتشان به نماز بود چرا که احتمال می‌داد این فرش خمسش داده نشده باشد.

استفاده از وسایل ساده ایرانی

مرحوم آقا جان کوهستانی از لباس‌های پشمی و قیمتی در منزل استفاده نمی‌کرد، لباس‌های او: پیراهن، عبا، قبا، عمامه، شلوار و جوراب همگی از جنس کرباس بود که آن را بعضی از مؤمنان دامغان یا برخی از اشخاص معتمد روستاهای هزارجریب تهیه می‌کردند. در واقع تمام لباس‌های ایشان سنتی و ایرانی بود، وقتی یکی از دوستان حضرت آیه‌الله شعرانی از تهران به دیدن ایشان آمده بود پس از بازگشت، آیه‌الله شعرانی از وی پرسید: آقای کوهستانی را چگونه یافتید؟ گفت: آیه‌الله کوهستانی را ملاقات کردم در حالی که هیچ آثار خارجی در لباس ایشان ندیدم. ظرف‌های چینی در منزل نداشت به جز چند پارچ چینی موروئی که از آن‌ها استفاده نمی‌شد. تمام ظروف منزل آقا از مس یا ظروف گلی سفالی بود که آن را سفالگر معین و مورد اطمینان پخته بود.

قاشق‌های غذاخوری همه چوبی بودند و برای مهمانان طعام با برکت خانه معظم‌له در چنین ظرف‌هایی بسیار لذیذ و فراموش‌نشده بود، در حالی که طعام و پذیرایی ایشان یک کاسه آش و یک قرص نان محلی بیش نبود.

قناعت در خوراک

غذای معظم‌له نیز همچون زندگی‌شان ساده و معمولی بود، در خوراک مقید به خوردن غذای لذیذ و مقوی نبود. هر چه بر روی سفره می‌آوردند همان را میل می‌کرد و غذای مخصوص نداشت. در خوردن غذا به حداقل اکتفا می‌کرد. تنقلات و میوه کم‌تر می‌خورد و مواد غذایی منزل ایشان از برنج و گندم و حبوبات، تمامی از محصولات اراضی موروثی و یا از درآمد و سود آسیاب آبی تهیه می‌گردید، لبنیات منزل از دام‌های شخصی که در منزل نگهداری می‌شده تأمین می‌گردید، از غذای بازار استفاده نمی‌کرد مگر به ندرت و یا در مسافرت.

صبح‌ها پیش‌تر نان و چای میل می‌کرد، ظهرها ناهار را با مهمانان که اغلب یک قرص نان و یک کاسه آش ساده که معمولاً غذای مردم بی‌بضاعت بود صرف می‌کرد.

آیه‌الله‌زاده می‌گوید: صبحی دیدم آقا مشغول خوردن نان است در حالی که نان خیلی خشک بود، در آن سال محصول گندم ما خوب نبود، جو را آرد می‌کردیم و با آرد گندم مخلوط می‌نمودیم و با آن نان می‌پختیم، به همین خاطر نان خیلی سریع خشک می‌شد. ایشان نیز دندان نداشت می‌دیدم به سختی مشغول جویدن نان است، گفتم آقا جان نان خیلی خشک است! فرمود: سیر می‌کند خوب است. روز دیگر دیدم نان با خرما تناول می‌کند، عرض کردم خرما برای شما مفید و مقوی است. فرمود: ما برای تقویتش نمی‌خوریم.

در سال‌های آخر عمر مبارکشان پزشکان به ایشان توصیه کرده بودند که باید خودتان را تقویت کنید، در منزل برای ایشان غذا جداگانه تهیه می‌شد و در همان حال ظهرها به احترام مهمانان در حسینیه نزد آنان می‌نشست تا غذا میل کنند و آن‌گاه به اندرونی تشریف می‌آورد و غذای خویش را تناول می‌کرد.

۲- ارتباط با خدا

بی‌گمان هر اندازه که شناخت و معرفت انسان به خداوند تبارک و تعالی بیش‌تر شد به همان‌مقدار خوف و توجه انسان به ذات اقدس پروردگار بیش‌تر خواهد بود. از رسول‌خدا ﷺ نقل شده که فرمود: کسی که به خدای خود عارف‌تر شد، ترس او از خدا بیش‌تر خواهد بود.^۱

از فرازهای برجسته و درخور عنایت در سیره عملی آن عالم عارف، توجه فوق‌العاده ایشان به مسئله عبادت و نیایش در بارگاه باری تعالی بود.

آیه‌الله کوهستانی از عارفانی بود که از عمق جانش خدا را شناخته و باور کرده بود و در پرتو این خداباوری همواره به یاد خدا بود، به غیر او توجه نمی‌کرد و همیشه مشغول ذکر بود. غفلت نداشت، اهل راز و نیاز و مناجات شبانه بود و با قرآن و دعا به‌ویژه صحیفه سجّادیه انس فراوان داشت. بسیاری از دعاهای مفاتیح و اغلب ادعیه صحیفه را از حفظ داشت و روزها نزدیک غروب برخی از دعاهای صحیفه سجّادیه را زمزمه می‌کرد.

با زیارت‌های رسیده از ائمه معصومین علیهم‌السلام آشنایی داشت و به زیارت جامعه کبیره عشق می‌ورزید. از داماد معظم ایشان عالم وارسته مرحوم حاج شیخ محمدحسن یوسفی نقل شده که مرحوم آقا جان کوهستانی زیارت جامعه را با صدای دل‌نشینی می‌خواند و بسیار می‌گریست.

از دوران نوجوانی به دعا و زیارت علاقه و توجه داشت.

خود می‌فرمود: زمان کودکی و نوجوانی شب‌ها موقع خواب بعد از خواندن زیارت وارث دو رکعت نماز می‌خواندم بعد می‌خوابیدم.

اهتمام به نماز و نافله

نماز در زندگی ایشان جای‌گاه ویژه‌ای داشت، بدان حد که بسیاری از احتیاطات ایشان در زندگی اعم از خوراک و پوشاک و غیره - که مواردی از آنها را اشاره می‌کنیم - برای اهتمام به این رکن اساسی دین بوده است.

معظم‌له همواره نماز را در اول وقت آن به‌جای می‌آورد و با خشوع و خضوع تمام اقامه می‌کرد و در نماز آن‌چنان غرق در معبود می‌شد که از خود بیگانه بود و سکون و آرامش، حضور قلب و خدایینی او در نماز آوازه‌همگان به‌ویژه خواص بود.^۱

بر تعقیبات و نوافل مستحب مواظبت تام داشت و عقب نمازها اغلب تعقیبات مشترکه و مختصّه را می‌خواند، از این‌رو در هر نماز برنامه‌عبادی‌شان بیش‌تر از یک ساعت به طول می‌انجامید و این روش همیشگی ایشان در نماز بود، حتی در زمستان‌ها که مسجد گرمای کافی نداشت و برای اکثر مأمومین غیرقابل تحمل بود، برنامه‌عبادی ایشان تغییر نمی‌کرد. او در عبادت خود بسیار مقاوم و خستگی‌ناپذیر بود و به نماز عشق می‌ورزید و از طول قرائت و ذکر رکوع و سجود لذت می‌برد.

نمازهای طولانی

حضرت آیه‌الله نصیری از شاگردان برجسته ایشان، می‌گوید: به محضرشان عرض کردم نماز شما خیلی طول می‌کشد، در نتیجه بسیاری از مأمومین از ثواب

۱. یکی از شاگردان شیخ رجبعلی خیاط که حدود سی سال با او بوده می‌گوید: خدا شاهد است که من می‌دیدم در نماز مثل عاشق در مقابل معشوق ایستاده و محو جمال اوست. در عمرم سه نفر را دیدم که در نماز معرکه بودند: مرحوم آقای شیخ رجبعلی خیاط، آیه‌الله کوهستانی و آقا شیخ حبیب‌الله گلپایگانی در مشهد. این‌ها عجیب بودند وقتی به نماز می‌ایستادند، من با دیده‌الهی می‌دیدم که فضا کیفیتی دیگر است و آن‌ها به غیر خدا توجهی ندارند. «محمدی ری‌شهری، کیمیای محبت، ص ۲۲۲».

جماعت باز می‌مانند خوب است نمازتان را مختصرتر کرده تا شرکت‌کنندگان نماز جماعت پیش‌تر گردند و به پاداش و ثواب جماعت برسند. فرمودند: خیلی تفاوت ندارد. در عین حال استاد خواهش مرا پذیرفت و چند روزی نماز را سریع‌تر به پایان می‌رساند. تعداد مومنین زیادتر شده بود، ولی طولی نکشید که دیدیم تعداد شرکت‌کننده به حال اول برگشت. آقا فرمود: آقا سیدتقی دیدی چندان تفاوت ندارد بگذارید من به حال خودم باشم.

ایام ماه مبارک رمضان نیز دعاها و اذکار و نوافل ایشان تغییر نمی‌کرد، حتی در تابستان که هوا بسیار گرم و روزها بلند بود، از عبادتشان کاسته نمی‌شد. نماز مغرب و عشا را قبل از افطار اقامه می‌فرمود و مشغول تعقیبات می‌گردید، پس از گذشت حدود یک ساعت از شب عصا زنان به طرف منزل حرکت می‌کرد و این درست زمانی بود که دیگران حتی خانواده افطاری را خورده بودند و برخی از مؤمنان برای جلسه قرائت قرآن به حسینیه معظم‌له آمده بودند. شب‌های ماه مبارک رمضان را تا صبح بیدار و اغلب مشغول ذکر و دعا و قرآن بود و یا مطالعه می‌کرد، قریب به نیم ساعت به اذان صبح از خوردن و آشامیدن امساک می‌کرد. بیداری شب را با خواب روز جبران می‌نمود و در ایام مبارک رمضان نیز پیش‌تر مشغول ذکر و دعا بود و ملاقات‌های مردمی را کم‌تر می‌پذیرفت.

اهتمام معظم‌له به عبادت و ذکر به‌ویژه نماز و روزه به حدی بود که حتی در سال‌های آخر عمرشان که ضعف جسمانی ناشی از کهولت سن بر ایشان مستولی شده بود، حاضر نبود از عبادتش کم بگذارد.

در این اواخر که بر اثر بیماری پزشکان اجازه روزه گرفتن به ایشان نمی‌دادند برای احتیاط در حد مسافت شرعی مسافرت می‌کرد آن‌گاه افطار می‌نمود.

یکی از نوادگان معظم‌له در این باره چنین می‌گوید: در روزهای آخر عمر شریفشان گاهی در نماز اشتباه می‌کرد و ناچار می‌شد دوباره آن را اعاده کند، از

این رو به من می فرمود: شما نزد من بنشین و مواظب باش که هر کجا اشتباه کردم مرا راهنمایی کن تا نمازم را درست بخوانم و گاهی از اوقات من جلوتر می ایستادم نماز می خواندم و ایشان مرا همراهی می کرد.^۱

زندگی بدون نماز ارزش ندارد

حجة الاسلام والمسلمین حاج شیخ محمدعلی صادقی از شاگردان فاضل آیه الله کوهستانی می گوید: در این اواخر آقا جان گاهی در نماز اشتباه می کرد، روزی در محضرشان افتخار حضور داشتیم که به همین مناسبت فرمودند: این زندگی دیگر به درد نمی خورد، زندگی که من نتوانم نمازم را درست بخوانم دیگر ارزشی ندارد.

اکنون به نمونه های دیگری از سیره عملی معظم له در اهتمام به نماز اشاره می کنیم:

انتخاب لباس کرباس برای نماز

یادگار ارزشمند آن فقیه بزرگوار می گوید: از ایشان پرسیدم چرا لباس کرباس را انتخاب کردید؟ فرمود: هنگامی که در مشهد اشتغال به تحصیل داشتم در درس آیه الله میرزا محمد کفایی حاضر می شدم. در بحث لباس مصلی در فروعات مربوط به لباس مشکوک روایات را که ملاحظه کردم، دیدم نمی توانم با این لباس ها نماز بخوانم. در آن زمان لباده ای فاستونی داشتم و آن را به طلبه ای که قصد ازدواج داشت هدیه کردم و جلیقه ای داشتم که موقع نماز آن را بیرون می آوردم تا این که به مرور زمان مندرس شد و بعد از آن تمام لباس های خود را از کرباس انتخاب کردم.

ایشان در اوایل هنگام نماز، عبای کرباسی به دوش می انداخت و اگر عبای

۱. حجة الاسلام والمسلمین سید عسکری هاشمی نسب.

کرباس نداشت دستمال کرباسی روی شانه می انداخت و نماز می گذارد. در خرید لباس نیز بسیار دقت می کرد و لباس را از درآمد باغ ملکی خود تهیه می نمود. ابتدا خمس لباس را از خود پارچه جدا می کرد و بعد برای دوخت سفارش می داد، در عین این که لباس ساده و کرباسی بود، ولی بسیار نظیف و پاکیزه بود و این همه دقت و احتیاط فقط برای اهمیت نماز بوده است.

نماز اول وقت

آن گاه که صدای ملکوتی اذان در گوش طنین انداز می شد و وقت نماز می رسید، معظم له کارهای خود را تعطیل می کرد و آماده نماز و حضور در درگاه بی نیاز می گشت. یکی از شاگردان ایشان می گوید: روزی با یکی از طلاب مشغول مباحثه بودیم و آقا در حسینیّه مشغول تدریس بود، همین که صدای اذان ظهر را شنید کتاب را بست و فرمود: باباجان من دیگر نمی توانم درس بگویم باید بروم نماز.^۱

نماز ایستاده در هنگام بیماری

مرحوم جعفر دایی خدمت کار معظم له نقل کرد: ایامی که آقا جان در بیمارستان گرگان تحت عمل جراحی قرار گرفته بود و از نظر پزشکی نباید از جایش حرکت می کرد و برای حالش مناسب نبود، در همان حال به من می فرمود که او را نگه دارم تا نمازش را ایستاده بخواند و راضی نمی شد که بر روی تخت بخواند.

ارزش نماز

روزی به خاطر اختلاف بر سر یکی از مزارع روستای کوهستان نزاع و کش مکش بین دو روستای هم جوار رخ داد، از باب این که حق با اهالی محل بود معظم له از آنان جانب داری کرد و معتقد بود مزرعه متعلق به اهالی روستا است. این مسئله موجب شد که طرف های درگیر که یکی از متمکنین و زمین داران منطقه

۱. نقل از حجة الاسلام والمسلمین حاج شیخ ولی الله عموزادی.

بودند، اهانت‌هایی را دربارهٔ آقا روا داشتند و می‌گفتند آقا از اهالی محل طرفداری می‌کند. این نسبت ناروا باعث ناراحتی معظم‌له گردیده بود، از این‌رو در جوابشان فرمود:

«من دو رکعت نماز قبول شده را به تمام دنیای شما نمی‌دهم، بلکه حتی یک حمد را هم معاوضه نمی‌کنم».

این حادثه علاوه بر آن که بیان‌کننده ارزش نماز نزد عالم الهی است، نشان از این حقیقت دارد که دنیا برای مردان الهی ارزشی ندارد، آنچه برای آنان دارای اهمیت می‌باشد طرفداری از حق و ارزش‌های اسلامی است.

تهجد و سحرخیزی

تهجد و شب‌زنده‌داری و راز و نیاز در دل شب‌های تار با خالق هستی، از جمله دستورات و عبادات مورد سفارش و تأکید قرآن و عترت است. روایات زیادی در فضیلت نماز شب و مذمت تارکان آن وارد شده است.

از جمله خصوصیات بارز مرحوم آیه‌الله کوهستانی اهتمام شدید ایشان در انجام این عبادت مهم و ارزشمند بود. معظم‌له از اوان جوانی تا پایان عمر با برکت خویش اهل تهجد و شب‌زنده‌داری بود و همواره طلاب را به مواظبت آن سفارش می‌کرد و نماز شب را بهترین عامل توفیق و پیشرفت معنوی می‌دانست، از این‌رو می‌فرمودند: طلبه‌ای که نماز شب نخواند راضی نیستم در مدرسه بماند.

دعای تذلل در قنوت نماز شب

عشق به تضرع و تذلل در درگاه الهی و انس فراوان ایشان به صحیفهٔ سجّادیه و مناجات‌های پرسوز و گداز امام چهارم علیه السلام زمینه‌ای فراهم کرده بود که معظم‌له برخی از ادعیه و مناجات‌های آن را در نماز شب خود زمزمه کند.

یادگار فرزانه می‌گوید: در ایام نوجوانی که با مرحوم والد در یک اتاق می‌خوابیدم، شبی از خواب بیدار شدم، دیدم پدرم در حال قنوت است و با خضوع

تمام ذکر «یا رب العالمین» را تکرار می‌کند، به گونه‌ای که احساس می‌نمودم تمام در و دیوار با ایشان مشغول ذکر هستند. بعدها از ایشان پرسیدم در نماز شب ذکر «یا رب العالمین» نیست، فرمودند: در قنوت و تر دعای تذلل^۱ امام سجّاد^{علیه السلام} را می‌خوانم و در آخر آن دعا جمله «یا رب العالمین» را به قصد رجا ده بار می‌گویم.

تضرع در نیمه شب

یکی از شاگردان معظم له می‌گوید: من در مدرسه فضل (مجاور حسینیه آیه الله کوهستانی) حجره داشتم. آقا به ما سفارش کرده بود هنگام خواب درب حیاط حسینیه را ببندید. در یکی از شب‌ها بیدار شدم، نیمه شب بود، رفتم بینم در بسته است یا خیر؟ زمزمه‌های شنیدم و جلوتر رفتم. صدا از اتاق کوچک حسینیه می‌آمد آهسته خود را به نزدیک اتاق رساندم و از پشت پنجره نگاه کردم، دیدم مرحوم آقا جان در اتاق قدم می‌زند و سخت گریه و زاری می‌کند. مشغول خواندن یکی از دعاهای صحیفه سجّادیه بود و گاه سر به سوی آسمان می‌کرد و با توجه و خشوع «یا الله» را تکرار می‌نمود گویا که در و دیوار با او مشغول ذکر شده بود. این ماجرا برای من جالب توجه و عجیب بود.^۲

لذت ارتباط با خدا

بی‌شک انس با قرآن و دعا و مناجات با قاضی الحاجات توفیقی است که خداوند متعال به برخی از بندگان خود ارزانی می‌دارد، لیکن درک لذت و شیرینی ارتباط با خدا و عشق و شیفتگی انسان به حالات معنوی، مقامی بس والاتر و باارزش‌تر است که جز مردان و اولیای الهی از آن بهره‌ای ندارند و راضی نمی‌شوند که لحظه‌ای از آن حالات باطنی و معنوی خویش را با همه تجملات و

۱. صحیفه سجّادیه، دعای ۵۳.

۲. حجة الاسلام والمسلمین شیخ علیجان جوادی چالکدی.

زیبایی‌های دنیا معامله کنند. یکی از شاگردان آیه‌الله کوهستانی در این باره می‌نویسد:

روزی در محضر استاد افتخار حضور داشتیم، صحبت از لذت و شیرینی عبادت و ارتباط انسان با خدا بود. آیه‌الله ضمن بیانات مفید و دل‌نشین فرمود: حال خوش و شیرینی که من در عبادت و ارتباط با معبود بی‌نیاز دارم به حدی است که اگر حاکم کشوری به من بگوید، آفا شیخ محمد اگر پنجاه سال حکومت بلامعارض کشور را به تو واگذار کنیم، آیا حاضری یک لحظه از حال خوشی که با خدا داری به ما تفویض کنی؟ خدا گواه است که حاضر نیستم حتی به کمتر از آنی حالات باطنی خود را با چنان قدرت و مکنت معاوضه کنم.^۱

تذکر حضرت حجت (عج) برای احتیاط در نماز

حال که سخن در اهتمام معظم‌له به نماز و جای‌گاه آن در زندگی ایشان است، مناسب می‌نماید به ماجرابی که در نجف اشرف برای ایشان رخ داده و حاکی از اهمیت داشتن نماز نزد اولیای الهی نیز می‌باشد اشاره کنیم.

حجة الاسلام والمسلمین شیخ محمدعلی صادقی می‌گوید: روزی در درس کفایة الاصول (تألیف محقق بزرگ آخوند خراسانی) به تناسب بحث اجماع در مبحث قاعده لطف یا اجماع تشریفی، ماجرای ملاقات خود را با حضرت ولی عصر علیه السلام نقل فرمودند و هدف معظم‌له از نقل این ماجرا آن بود که توجه ما را به آن حضرت بیش‌تر نماید و همواره به یاد آن بزرگوار باشیم که در همه حال ناظر اعمال ماست. فرمود: در نجف که بودم روزی در حرم مطهر حضرت امیر علیه السلام مشغول نماز بودم، چون همیشه سعی داشتم نمازم را با آداب کامل و با حضور قلب به‌جا بیاورم گاه از روی احتیاط نمازم را اعاده می‌نمودم. آن روز نمازم را

۱. محمد رضا روحانی نژاد، یادنامه آیه‌الله کوهستانی، ص ۳۶.

می‌خواندم ولی در این اندیشه فرو رفتم که آیا این مقدار احتیاط در نماز لازم است یا نه؟ این در حالی بود که یکی از وعاظ در حرم بالای منبر مشغول خواندن روضه سیدالشهدا علیه السلام بود و سیدی در مقابل من نشسته و برای مصیبت جدش می‌گریست. به محض خطور آن اندیشه به ذهنم، دیدم که آن سید از جای خود برخاست و به من نزدیک شد و در گوش من گفت: در نماز احتیاط را از دست مده، پس از چند لحظه به خود آمدم و از خود پرسیدم، این سید کیست که از اندیشه درونی‌ام خبر دارد؟ پس از فارغ شدن از نماز به طرف او متوجه شدم، کسی را ندیدم و هر چه در حرم جست‌وجو کردم وی را نیافتم. از کفشداری سؤال کردم که شخصی با این خصوصیات ندیدید؟ گفتند: خیر! از این که از درک محضر او محروم شده بودم، بسیار تأسف خوردم. گفتمی است طبق نظر معظم‌له، آن سید جز حضرت ولی عصر علیه السلام شخصی دیگر نبود.

همین جریان را حجة الاسلام والمسلمین حاج شیخ مختار کلبادی نژاد نیز نقل کرده است.

۳- اخلاص

اخلاص یا پاک‌سازی نیت از توجه به غیر خدا در رفتار و کردار از اسرار^۱ و نعمت‌های^۲ بزرگ الهی است که خداوند به بندگان محبوب خود ارزانی می‌دارد، لذا اهل معنا و معرفت همواره می‌کوشند که نور اخلاص بر تمامی حرکات و

۱. «الاخلاص سرٌّ من أسرارِ استودعته قلب من أخبئ من عباده؛ اخلاص یکی از اسرار من

می‌باشد که در دل بندگان محبوب خویش به ودیعت نهادم.» (شهید ثانی، منیة المرید)

۲. «ما انعم الله (عز وجل) علی عبد اجل من ان لا یكون فی قلبه مع الله عز وجل غیره؛ بالاترین

نعمتی که خداوند به بنده‌اش ارزانی می‌دارد این است که او را موفق می‌کند که در قلبش چیزی جز خدا

نباشد.» بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۲۴۹.

سکنت آنان پرتو افکنده تا خود را در صف بندگان محبوب خدا ببینند و تنها در این صورت است که در دام شیطان گرفتار نمی آیند. خداوند در قرآن می فرماید: تنها مخلصین هستند که در دام ابلیس نمی افتند.

مرحوم آقا جان کوهستانی از بندگان صالح و مخلصی بود که گوهر اخلاص در تمام اعمال و حرکاتش نورافشانی می کرد. در تمام حرکات و خدمات جز خدا را در نظر نمی گرفت و از ریا و تظاهر به شدت پرهیز می کرد، نه تنها در عبادات و مناجات های خود نیّت خالصی داشت، بلکه در معاشرت ها، مساعدت ها، موعظه ها، محبت ها و تعلیم و تربیت تمام سعی اش آن بود که عقبه کارها و اعمال وی قطب اخلاص را نشان داده و اندک انحرافی نداشته باشد.

او جز به رضایت حق نمی اندیشید و به طور کلی خود را فراموش کرده بود. هیچ گاه اجازه نمی داد شرایطی به وجود آید که از فضل و تقوا و زهد ایشان تمجید و تعریف شود، از این رو در مجلسی اگر سخن از تقدّس و تقوا به میان می آمد و به نوعی ممکن بود تجلیل و ستایش از وی به عمل آید کلام را تغییر می داد تا زمینه مدح و ثنای او فراهم نشود.

همسر مکرماه اش می گوید: برخی از شب ها مرحوم آقا در رختخواب هم مناجات می کرد و مشغول ذکر بود، هرگاه احساس می کرد یکی از اعضای خانواده بیدار است و متوجه تضرع او می شود ذکر را قطع می کرد.

رضایت امام زمان (عج)

روزی که با رنج و دشواری های فراوان حوزه علمیه را برپا کرد و طلاب از اطراف و اکناف به کوهستان می آمدند و همه جا صحبت از حوزه ایشان بود، فرمودند: مدرسه باید تابلوی امام زمان علیه السلام داشته باشد، اگر بدانم امام از این کارم راضی نیست فوراً بساط را جمع می کنم و عذر همه را می خواهم.

ارزش ذکر خالصانه

با تمام توجه و مراقبت‌ها به مراتب اخلاص می‌فرمود: در سفر مشهد در مسیر راه در نقطه‌ای از منطقه «هزارجریب» حالی به من دست داد که یک بار یا الله گفتم و به آن یا الله گفتن خود امیدوارم، اگر بدانم چنین حالی دوباره به من دست می‌دهد به همان نقطه می‌روم و دوباره آن یا الله را تکرار می‌کنم. مرحوم حضرت آیه‌الله نصیری از شاگردان برجسته ایشان، پس از نقل جمله فرمود: حتماً مرحوم آقا جان در آن لحظه خدا را مشاهده کرده که این‌گونه تعبیر می‌کند.

نماز خالصانه

و نیز از معظم‌له نقل شده است: هنگامی که افشار طوس^۱ حرم امام رضا علیه السلام را به توپ بسته بود، من در حرم مشغول نماز بودم هیچ نترسیدم و به آن نماز امیدوارم.^۲

اخلاص در عبادت آشکار

گرچه نور اخلاص بر تمامی حرکات و سکنات معظم‌له پرتو افکنده و اهل تظاهر و ریا نبود و تقدس و زهد خود را به رخ دیگران نمی‌کشید، در همان حال اگر احتمال می‌داد رفتار او موجب هدایت و ارشاد مردم به سوی دین خدا گردد از تظاهر باکی نداشت؛ یعنی همه کارهایش رنگ خدایی داشت حتی تظاهر کردن او هم برای خدا بود.

یکی از شاگردان معظم‌له نقل می‌کند: در سفر به یکی از روستاهای اطراف بهشهر مرحوم آیه‌الله کوهستانی را همراهی می‌کردم. شب را در آن‌جا سپری

۱. یکی از عمال رژیم پهلوی در خراسان.

۲. حجة الاسلام والمسلمین حاج سیدباقر ساداتی.

کردیم، نصف شب آقا جان مرا صدا زد و به من فرمود: برای نماز شب به مسجد برویم و در بین راه خطاب به من چنین گفت: شاید ما اهل نماز شب نباشیم، ولی این جا به مستحب اهمیت می دهیم تا مردم دربارهٔ واجباتشان کوتاهی نکنند و به آن عمل کنند.^۱

۴- اتکا به خدا

از دیدگاه قرآن مؤمن واقعی کسی است که در همهٔ امور چه مادی و معنوی اتکال او تنها به خدا باشد و جز به توجه و عنایت حضرتش دل نبندد، به اسباب ظاهری امید نداشته باشد و این اسباب را وسیله‌ای بیش نداند، چرا که آن چه موجب سکون و آرامش مؤمن در برابر حوادث و نگرانی‌ها می‌شود توکل و اطمینان به ذات باری تعالی است.

مرحوم آیه الله کوهستانی که قلبش مالا مال از عشق و محبت به خداوند بود و تمام وجودش را نور توحید فراگرفته بود، همه چیز را از جانب خدا می‌دید و در زندگی خویش جز به خدا متکی نبود، اسباب ظاهری را هیچ می‌دانست و در برابر حوادث و ناامیتم‌های روزگار هراسی به دل راه نمی‌داد، در همه حال به یاد خدا و به مقام تسلیم و رضا نائل گشته و مصداق آیهٔ «وَمَنْ يَتَّوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ»^۲ بود.

چرا از اوّل به خدا توکل نکنم

پس از بازگشت از نجف اشرف، یکی از بازرگانان متدین به شهر از ایشان

۱. حجة الاسلام والمسلمین مرحوم حاج سیداحمد مصطفوی.

۲. سوره طلاق، آیه ۳.

دعوت به عمل آورده و پس از پذیرایی و احترام میزبان، از معظم له تقاضا کرد که شما در شهر اقامت کنید و مردم به وجود شما در شهر نیازمندند. آقا در پاسخ او فرمود: وضعیت من طوری است که مراجعات و رفت آمد مردمی زیاد خواهد بود و در نتیجه هزینه هم زیاد در برخواهد داشت. میزبان گفت، من در خدمت شما هستم و هزینه را تأمین می‌نمایم. آقا فرمود: اگر شما پشیمان شدید و یا دیگر نتوانستید هزینه را تأمین کنید، آن وقت چه؟ میزبان گفت: آن وقت خدا هست. معظم له در جواب گفت: حال که آخر باید به خدا تکیه کنم، چرا از اوّل به خدا تکیه نکنم.^۱

همه چیز از خداست

یکی از ارادتمندان آن بزرگوار، جناب آقای محمدتقی راسخی، درباره توکل و اعتماد معظم له به خدای متعال می‌گوید: شبی بعد از اتمام جلسه، آقا به یکی از رفقا فرمودند: به فلانی (تاجری در بهشهر) بگو یک کسبه آرد برایمان بفرستند - البته با وی معامله می‌کردند - سید معممی که بیش تر اوقات در منزل ایشان حاضر بود بلافاصله گفت: آری، آقا خیلی میهمان دارند و افراد زیادی آمد و شد می‌کنند؛ یعنی مصرف غذای ایشان بسیار است. یک مرتبه آقا رو به آن سید کرد و فرمود: عمو، چه می‌گویی! مال من نیست، خدای تعالی می‌دهد. این چه حرفی است که می‌زنی؟ حاتم طایی شدن از کیسه خلیفه آسان است.

خدا بهترین وکیل

هم چنین آقای راسخی می‌گوید: شبی ضمن بیان مراحل توکل علی‌الله فرمود

۱- جناب آقای میر عبدالواحد بنی‌کاظمی.

که انسان بسیار ضعیف و عاجز است، پس چه خوب است برای خود وکیل بگیرد و کارها را به او واگذارد. وکیل باید اولاً؛ قادر و توانا باشد. ثانیاً؛ از خیر و شرّ خود کاملاً اطلاع داشته باشد و ثالثاً؛ سرمد و دایم و همیشه بوده و تغییر نکند و عادل و فاضل و دیگر صفات حسنی را نیز دارا باشد و این غیر از خدای تبارک و تعالی کسی نیست.

بهترین چیز توکل

یکی از تاجران متدین «نکا» می‌گفت: من به همراه چند تن دیگر از بازاری‌ها خدمت آیه‌الله کوهستانی شرف‌یاب شدیم و از حوادث و گرفتاری‌های زمانه نزد ایشان شکایت کردیم که امروزه اوضاع خیلی بد شده است؛ به طوری که انسان، صبح دین‌دار و معتقد از خانه بیرون می‌رود و ظهر بی‌دین به خانه برمی‌گردد. از معظم له خواستیم که دعا یا دستوری جهت حفظ دین و سالم ماندن از فساد و بی‌دینی به ما یاد بدهند. ایشان فرمود: بهترین چیز توکل است. انسان در هر حال باید خود را به خدا بسپارد و تسلیم اراده خدای متعال باشد، چرا که انسان اگر بخواهد با اراده و فکر خودش از این حوادث و مشکلات جلوگیری کند موفق نمی‌شود.^۱

ای محمد بچش

آیه‌الله زاده درباره‌ی مقام والای توکل از پدر بزرگوارش چنین نقل می‌کند که: اگر در امری غیر ذات مقدّس او، در ذهن من جلوه می‌کرد؛ مثلاً فکر می‌کردم فلانی می‌تواند این کار را انجام دهد، می‌دیدم آن کار انجام نمی‌گیرد یا به طول

۱- حجة الاسلام والمسلمین شیخ حسین طوسی.

می انجامد، آن گاه به خودم خطاب می کردم ای محمد، بجش تا تو باشی که به غیر او توجه نکنی.

بگذار آن چه می خواهد بشود

یکی از ارادتمندان مخلص معظم له دربارهٔ مقام رضا و تسلیم ایشان در برابر نامالیقات زندگی می گفت: روزی به عیادت معظم له رفته بودم، هنگامی رسیدم که آقا در ضعف و بی حالی مفرطی به سر می برد و هیچ توجه نداشت که من در خدمتش افتخار حضور دارم، میل هم نداشتم که بیدار شود با خواندن حمد و سوره سلامتی معظم له را از خداوند درخواست کردم؛ خواستم که بروم، در این هنگام آقا تکانی خورد و در حالی که چشم های او بسته بود، فرمود: آقای فلانی... چه می کنی بگذار آن چه او می خواهد بشود.

۵- مراقبه

الف: مراقبت نفس

در سیر و سلوک معنوی مراقبت از خویشتن در تمام حالات و سکنات شرط عمده محسوب می شود. از ویژگی های مهم سالکان الی الله و عالمان پارسا توجه به مسئلهٔ مراقبه و کنترل نفس می باشد.

مرحوم آیه الله کوهستانی از جمله سالکان و عالمان پارسایی است که مراقبت های شدید ایشان در حالات و واردات نفسانی، گفتاری و کرداری بسیار حائز اهمیت و نیز الگویی مناسب و سازنده است.

معظم له دائماً در حال مراقبه و توجه بود. نفس را کشیک می داد. نفس اماره و هواهای نفسانی را کنترل می کرد، وسوسه ها و اندیشه های غیر الهی را از درون دل

زدوده بود و همواره در یاد خدا بود،^۱ از این رو گاه دیده می‌شد که با خود در نزاع و جدال است و به نفس خود تشر می‌زند و گاه شیطان را مخاطب ساخته و با او درگیر است و آن را از خودش دور می‌سازد؛ در واقع معظم‌له نفس را به لجام کشیده بود و اجازه جولان به او نمی‌داد.

عالم فاضل حجة الاسلام والمسلمین حاج آقای بیانی که از شاگردان و نزدیکان معظم‌له است، در این باره می‌گوید: روزی دیدم آقا جان به دیوار حسینیه تکیه داده و در فکر فرو رفته است، ایشان متوجه من نبود، پس از لحظه‌ای به خود آمد و به خویش خطاب کرد آی محمد، کجایی؟ گویا اندکی غافل گشته و لحظه‌ای از توجه و حضور در محضر الهی بازمانده است.

کشیک نفس در شداوند

از قضایایی که حاکی از مراقبت دایم آن عارف الهی در همه حالات است، ماجرای است که معظم‌له برای یکی از شاگردان خود نقل نمودند: همواره احساس می‌کردم که رجا و امید من به خداوند بیش از خوف است، حال آن که مستفاد از روایات معصومین آن است که خوف و رجای انسان به خدای متعال باید یکسان باشد. این خود عویصه‌ای برای من شده بود هر چه به درون خود مراجعه می‌کردم می‌دیدم رجای من بیش‌تر است، از طرفی با خود می‌گفتم طبق فرمایش معصوم باید خوف و رجا مساوی باشند؛ تا این که در سفر حج در نقطه‌ای با خطر مواجه گشتیم و عده‌ای از سارقان به ما حمله‌ور شدند، در همین گیر و دار وقتی به درون خود مراجعه کردم، احساس نمودم خوف و رجای من مساوی است و همان قدر که امیدوار به فضل و دستگیری خدا هستم، خوف از خدا هم دارم و در همان جا شکر خدا را به جای آوردم.

۱. قال الله تعالى: إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ. (اعراف/ ۲۰۱)

این واقعه نشان دهنده مراقبت و محاسبه دایمی معظم له از حالات خویشتن است که در آن شرایط بحرانی نیز توجه اش به حالات باطنی است.^۱

شیطان دست بردار نیست

فاضل متعهد جناب آقای راسخی درباره مراقبت و حضور معظم له می گوید: او مطمئن و خدا را در همه احوال با چشم دل و بصیرت می دید و هم جا را محضر او می دانست. خشیتی عجیب از خدای تعالی در قلب مبارکش متبلور و یکی از مصادیق آیه «انما یخشی الله من عباده العلماء»^۲ بود. نفس سرکش و شیاطین ظاهر و باطن را در بند کرده بود با آن که ابلیس ریسمان های محکم و زنجیرهای ضخیم برای به دام افکندن او فراهم آورد، لیکن همه را از هم درید و پاره کرد. وی معنا و مفهوم و مصداق «نفخت من روحی» را نیک می دانست و به عهد خدای تعالی پای بند بود. معظم له معتقد بود که مانند جدش حضرت آدم علیه السلام باید مسجود ملائکه باشد نه ساجد ابلیس رجیم.

«الم اعهد الیکم یا بنی آدم ان لاتعبد الشیطان انه لکم عدو مبین»^۳.

روزی حضرت آیه الله وارد اتاق شد و کنار منبر نشست و بنده می شنیدم که آهسته آهسته با خود مطالبی می گفت، عرض کردم: چه می فرمایید؟ اگر امکان دارد بفرمایید! فرمود: این ملعون به من چیزهایی می گوید، عجب! هنوز دست بر نمی دارد. شگفتا! خیلی خبیث است، «لا حول ولا قوة الا بالله» و من گفتم و می گویم:

برو این دام بر مرغ دگر نه که عنقا را بلند است آشیانه

۱. حجة الاسلام والمسلمین شیخ محمدرضا روحانی نژاد.

۲. سوره فاطر، آیه ۲۸.

۳. سوره یس، آیه ۶۰.

مواظب شیطان باشید

یکی از فاضلان و استادان حوزه علمیه قم که خود از ارادتمندان آیه‌الله کوهستانی است دربارهٔ مراقبه و توجه ایشان به نفس خود می‌گوید: اواخر عمر گران‌بهای حضرت آیه‌الله کوهستانی رحمته بود، برای تمدید کارت معافیت از مشهد مقدس به بهشهر آمده بودم و از آن‌جا که عشق و شوق فراوان به زیارت آن روحانی وارسته داشتم خدمتشان شرفیاب شدم؛ گرچه چند سالی که در «رستمکلا» محضر استاد بزرگوار حضرت آیه‌الله ایازی بودم توفیق ملاقاتشان کراراً نصیبمان می‌شد و معظم‌له هم دیدارشان را زیاد سفارش می‌کرد، اما این دیدار آخر برای من و امثال بنده بزرگ‌ترین درس عملی بود. ایشان در عصر خودش عالمی بود عامل؛ یعنی ساده‌زیستی خاص خود را داشت و متعبدی بود مدام؛ یعنی در عبادت خستگی‌ناپذیر و در طهارت و تقوا زبان‌زد خاص و عام بود. در این سفر ملاقات آقا جان طبق توصیه پزشکان معالج ممنوع بود، لذا بنده از طریق آیه‌الله‌زاده حضرت حجة الاسلام والمسلمین آقا اسماعیل - دام مجده - که فرزند صالح و شایسته‌شان است به خدمت آن انسان فرزانه رسیدم. در بستر بیماری هم سیر و سلوک ویژه‌ای داشت، از دیدنی‌های دنیا و شنیدنی‌های دنیا دور بود. آن‌چه می‌دید و می‌شنید از سروش الهی و همایش اخروی بود. در این میان آن‌چه مشخص بود زبان‌گویا در ذکر و یاد محبوبش در دل بود. قرآن تلاوت می‌کرد و هنگامی که به آیات انذار و تخویف می‌رسید ناله‌اش بلند می‌شد و سخت می‌گریست. در همان حال معنا و معنویت، از ایشان نصیحت و پندی را درخواست کردم. آن بزرگ‌مرد فرمود: مواظب شیطان باشید که برای فریب دادن هر انسانی آماده است، فعلاً عمری را سپری کردم و برای بقا در دنیا دیگر وقتی ندارم. آفتاب لب بامم، تذکره امضا شد و اثاثیه و توشه را جمع کردم؛ فقط منتظر قافله‌ام که با کاروان آخرت همراه باشم با این حال شیطان

می خواهد مرا وسوسه نماید... صدای گریه آن رادمرد توحید بلند شد. ایشان درس را به تمام معنا القا فرمودند. دست آن عالم ربّانی را بوسیدم و مرخص شدم، اما چند روزی نگذشت که حوزه علمیه مشهد در ماتم و تشییع جنازه آن عالم عامل عزادار و حضرت ثامن الحجج - علیه التحیات والثناء - مهمان عزیزی را پذیرا گردید.^۱

جدال با شیطان

یکی از شاگردان ایشان می گوید: روزی نزدیک مغرب به حسینیه ایشان آمدم، معظم له را دیدم که داخل حسینیه نشسته و گویا برای نماز آماده می شود، در حالی که با کسی دعوا و نزاع دارد و این کلمات را تکرار می کند: برو گم شو، پدرسوخته برو گم شو! به خدمتشان رسیدم عرض کردم آقا جان با چه کسی سخن می گویی؟ فرمودند: شیطان بود، اذیت می کرد.^۲

ب) مراقبت در غذا

از دیگر صفات کم نظیر مرحوم آیه الله کوهستانی مراقبت فراوان ایشان در غذا بود. معظم له برای تغذیه سالم اهمّیت خاصی قایل بودند و اثر غذا در روح و روان آدمی را بسیار ژرف و چشمگیر می دانستند، از این رو همواره علاقه مندان و شاگردان خود را به مراقبت در غذا سفارش می کردند.

حضرت آیه الله حاج شیخ ابوالحسن ایازی در این باره فرمودند: آیه الله کوهستانی درباره تأثیر غذا در انسان می فرمود: اثر غذا در آدم بسیار زیاد است. انسان وقتی غذا می خورد بخشی تبدیل به خون می شود و به مغز می رسد، در

۱. حجة الاسلام والمسلمین سید عنایت الله در یاباری.

۲. حجة الاسلام والمسلمین شیخ علی اصغر ناطقی.

نتیجه اگر غذا طیب و طاهر نباشد بر افکار انسان‌ها اثر می‌گذارد و این فکرهای شیطانی ناشی از تأثیر آن غذای ناپاک است. من خود گاهی که می‌نشینم اگر فکرهایی به ذهنم بیاید، بلافاصله می‌اندیشم که امروز چه چیزی خورده‌ام.

اثر غذا در اندیشه

یکی از ارادتمندان نیز دربارهٔ مراقبت معظم‌له در مسئلهٔ تغذیه می‌گوید:^۱ در جلسهٔ خصوصی که در محضر آیة‌الله افتخار حضور داشتم و دربارهٔ اثر غذا در روح و معنویت انسان سخن به میان آمد، فرمودند: در مقطعی احساس کردم در تخیل و اندیشه‌ام چیزهایی راه یافته، در جست و جوی ریشهٔ آن برآمدم و متوجه شدم که در یک وعده غذا دقت و ممارست همیشگی را انجام نداده‌ام.

ما را از ماه رجب انداختی

مرحوم جعفر دایی خدمت‌گزار امین آیة‌الله کوهستانی نقل کرد: روزی آقا جان از من خواست به اتفاق هم به آسیاب آبی^۲ ایشان برویم، به سمت آسیاب حرکت کردیم و پس از رسیدن و استراحتی کوتاه، آقا آسیابان را خواست و به او گفت: چند روز قبل آرد چه کسی را به منزل ما فرستادی؟ آسیابان گفت: شخصی به نام میرزا علی اکبر - ظاهراً مردی متمکن و بهایی بود - گندم خوبی داشت و آردش بسیار سفید بود و من مزدی آن را برای شما فرستادم، تا این جمله را گفت، آقا چهره‌اش

۱. جناب آقای میر عبدالواحد بنی‌کاظمی.

۲. معظم‌له به طور اشتراکی دارای یک دستگاه آسیاب آبی سنتی بود که از ارث به ایشان رسیده بود و از درآمد آن قسمت عمدهٔ زندگی خودش و طلاب اداره می‌شد، البته دارای زمین‌های کشاورزی هم بود، ولی در آن زمان درآمد زمین زیاد نبود و کفاف زندگی ایشان را نمی‌کرد. ولی به آسیابان سفارش کرده بود که هر وقت می‌خواهی سهم مرا بفرستی، سعی کن مزد آرد گندم افراد معمولی و مستضعف باشد. میرزا حسین حسینی خدمت‌کار مخلص ایشان می‌گوید آقا جان علاقه زیادی به این آسیاب داشت و می‌گفت این آسیاب به ما خیلی خدمت کرده و شکم بسیاری از طلاب و فقرا را سیر کرده است.

تغییر کرد و با عصبانیت فرمود: مؤمن ما را از فضیلت ماه رجب محروم کردی. این توجه و مراقبت به خاطر آن بود که آیه‌الله دیدند مدتی است قلبشان اقبال و رغبت چندانی به عبادت ندارد و مانند گذشته از عبادت و نمازش لذت نمی‌برد. در فکر و اندیشه بود که این نقطه تاریک را بیابد، ابتدا از منزل جست و جو کرد و از خانواده پرسید آیا شما آرد از کسی قرض گرفته‌اید یا از آرد وقفی و یا سهم امام علیه السلام استفاده کرده‌اید؟ وقتی از منزل مطمئن شد، سراغ آسیابان را گرفت و متوجه گشت که این عدم رغبت از آردی است که آسیابان برای او فرستاده بود.

نهیّب به شیطان

جناب مهندس میرهادی حاجی‌زاده می‌گوید: صبحی در اندرون خدمت آقا جان رسیدم. ایشان مشغول قدم زدن بود. احساس کردم معظم‌له اخم کرده و ناراحت به نظر می‌رسند، عرض کردم: آقا جان ناراحت به نظر می‌رسی، مگر از دست ما ناراحتی یا حادثه‌ای اتفاق افتاده است. فرمودند: نه! شب گذشته غذایی خوردم گویا نباید می‌خوردم، لذا احساس کردم کمی خلجانات فکری برای من ایجاد کرده، او را نهیب زدم «الحمد لله» برطرف شد.

این تذکر لازم است که مرحوم آیه‌الله کوهستانی هیچ‌گاه بیرون از منزل غذا تناول نمی‌کرد، مگر به ندرت و در موارد خاص. از جعفر دایی نقل شده که گفت: آقا جان یک‌بار که به‌ناچار جایی غذا خوردند، در بین راه حالش دگرگون شد و همه را قی کرد و به من سفارش کرد که این جریان را به کسی نگویم.

فریادِ چایِ حرام

مرحوم حجة الاسلام والمسلمین میرنعیم حسینی که از پرورش‌یافتگان معظم‌له بود، می‌گوید: روزی مرحوم آقا جان برای من فرمود یک وقتی منزل کسی رفته بودم، برایم چایی آوردند و دیدم که چایی داد می‌زند و می‌گوید مرا نخور من حرامم.

خودداری از قبول گوشت گاومیش

روزی چند نفر از ارادتمندان در محضر معظم‌له نشستند و به مناسبتی سخن از گوشت گاو‌میش به میان آمد. آقا فرمود: گوشت گوساله‌ای که از دوتا گاو شیر خورده باشد - که آن را گدک گویند - خیلی خوشمزه و لذیذ است. یکی از علاقه‌مندان ایشان که چند رأس گاو‌میش داشت در جلسه حاضر بود، وقتی متوجه تعریف آقا جان از گوشت گوساله شد پس از چند روز یکی از گوساله‌های خود را ذبح کرده و مقداری از گوشت آن را برای ایشان هدیه آورد. معظم‌له پرسید: این گوشت برای چیست؟ او گفت گوشت گوساله گاو‌میش (گدک) است. همین که آقا فهمید گوساله را برای ایشان ذبح کرده است، هدیه را نپذیرفت و هر چه آن شخص اصرار ورزید قبول نفرمود.

چه قدر زود مجذوب شدی

می‌فرمود: زمانی که در مشهد مشغول تحصیل بودم به خاطر فرا رسیدن سال نو میوه‌های بسیار تازه و رنگارنگ در بازار آمده بود. روزی از بازار می‌گذشتم وقتی چشمم به آن میوه‌های تازه و مرغوب افتاد مجذوب شدم، به حدی که نتوانستم بدون خریدن میوه از آن بگذرم یک کیلو سیب خریدم چند عدد را در بین راه به دوستان تعارف کردم و مقداری را نیز به مدرسه آوردم؛ وقتی به مدرسه رسیدم با خود گفتم، شیخ محمد حیف نبود، چه قدر زود مجذوب این زرق و برق شدی! چه قدر زود دست و پایت را گم کردی!!

ج: مراقبت در گفتار

بدون تردید توجه و مراقبت نفس، زمانی اثر معنوی خود را می‌گذارد که همراه مواظبت و مراقبت در گفتار باشد، زیرا بی‌توجهی به گفتار و اثرات منفی آن در روح آدمی کنترل و مراقبت وسوسه‌های درونی بی‌تأثیر و بی‌فایده خواهد بود.

معظم‌له هم‌زمان با کنترل نفس در گفتار خود نیز مواظبت کامل داشت و از حرف‌های بیهوده پرهیز می‌کرد، نه تنها غیبت نمی‌کرد اجازه غیبت کردن نیز به کسی نمی‌داد، حتی در ادا کردن کلمات دقت زیادی به خرج می‌داد؛ مثلاً کلمه «بد» را به کار نمی‌برد یا کم‌تر استعمال می‌کرد و به جای آن کلمه «خوب نیست» را به کار می‌گرفت.

اثر سخنان بیهوده

آقازاده گرامی ایشان می‌گوید: روزی راجع به غذای حرام از آقا سؤال کردم و عرض کردم نظر شما چه‌طور است و غذای حرام چه‌قدر در روح انسان تأثیر دارد. آقا به مناسبتی در بین فرمایشات خود فرمود: حرف‌های بیهوده و لغو تأثیری زیاد در روح دارد و روح را می‌میراند، سپس درباره تأثیر منفی سخنان بیهوده در روان آدمی فرمود: من حرف‌های بیهوده را کم‌تر از غذای حرام نمی‌دانم.

پیمان ترک گفتار لغو

حجة الاسلام والمسلمین حاج آقا سلیمانی نماینده ولی فقیه در استان سیستان و بلوچستان و امام جمعه محترم زاهدان نقل می‌کند: روزی در خدمت آیه‌الله کوهستانی در حیاط حسینیه ایشان ایستاده بودیم معظم‌له در حالی که دست راستش را به نشانه محبت و رأفت بر شانه چپ من گذاشته بود، فرمود: آقا شیخ عباسعلی! در دوران طلبگی چند سال با طلبه اردبیلی هم حجره بودیم ابتدا که می‌خواستیم با هم در حجره درس بخوانیم و زندگی کنیم، تعهد کردیم که جز حرف‌های واجب و مستحب حرفی دیگر نزنیم. در طول این چند سال کوشیدیم به این تعهد عمل کنیم و عمل هم کردیم.

شناپذیری هرگز

از آن‌جا که شیطان از راه‌های گوناگون در آدمی نفوذ می‌کند و همواره

می‌خواهد انسان را با خواسته‌های غریزی و نفسانی، مقام و موقعیت اجتماعی، علم و دانش، عنوان و تعریف و تمجید از مسیر درست الهی منحرف سازد. مرحوم آیه‌الله کوهستانی با مراقبت مستمر خود تمامی راه‌های نفوذ شیطان را مسدود کرده بود. هرگاه جمعیت زیادی برای زیارتش شرف‌یاب می‌شدند برخی در آن میان می‌خواستند آقا را مدح و ثنا گویند یا برای سلامتی وی صلوات بفرستند خوشش نمی‌آمد و می‌فرمود: برای سلامتی آقا امام زمان علیه السلام صلوات بفرستید.

هرگاه مردم ازدحام می‌کردند و تجلیل فراوانی از معظم‌له به عمل می‌آمد، همان جمله حضرت امیر علیه السلام را زمزمه می‌نمود: خدایا تو مرا از من و مردم بهتر می‌شناسی و من نیز خودم را از مردم بهتر می‌شناسم و مکرر می‌فرمود: «وَأَعْفِرْ لِي مِمَّا يَظُنُّونَ؛ خدایا از آن‌چه که مردم درباره من گمان می‌برند مرا ببامرز.»

وقتی مردم متفرق می‌شدند و معظم‌له به اندرون بازمی‌گشت با خود می‌گفت: خدایا مگر محمد صغیر چه کرد؟! مگر چه کرد؟ و بدین‌گونه نفس خود را متوجه می‌ساخت که تمامی این عزت و احترام‌ها از جانب اوست. «تَعَزُّ مِنْ تَشَاءٍ وَتَذَلُّ مِنْ تَشَاءٍ».

بی توجهی به ثناگویی

یک‌بار که مردم به اشتیاق دیدارش به اندرونی آمده بودند و بر اثر ازدحام و شلوغی جمعیت نرده چوبی سکو شکست. فردا که ایشان متوجه شکستگی نرده شد، پرسید: نرده را چه کسی شکست؟ گفتند: در اثر فشار جمعیت این‌طور شد. باکمال خون‌سردی و متواضعانه با خود گفت: مردم چه می‌گویند؟ خیال می‌کنند ما آدمیم!

خودت را خراب نکن

یکی از شاگردان معظم‌له می‌گوید: روزی در محضر ایشان بالای منبر از وی به بزرگی و عظمت یاد کردم و گمانم این بود که آقا از من تشکر خواهد کرد، وقتی از

منبر پایین آمدم با کمال آرامش و اطمینان رو به من کرد و آهسته به من فرمود:
خودت را خراب نکن.^۱

خضوع بیش تر در هنگام توجه مردم

مردان الهی تمامی عنایات و توجهاتی که مردم به آنان می‌کنند از جانب ذات اقدس حق شمرده و هیچ‌گاه خود را به حساب نمی‌آورند، لذا هرگاه از آنان تکریم و تجلیل بیش تری می‌شود خضوع و خشوعشان در برابر ذات پروردگار افزون تر می‌گردد.

عده‌ای از بزرگان و بازاریان بهشهر همواره از آیه‌الله کوهستانی می‌خواستند که چند روزی در بهشهر اقامت کنند تا مردم شهر از محضرشان بیش تر استفاده نمایند و موجب خیر و برکت شهر گردند. این خواسته عملی نشد تا آن که معظم‌له در عید فطر برای زیارت یحیی بن زید علیه السلام به گنبد تشریف بردند، در بازگشت مردم بهشهر و برخی از روستاهای تابعه متوجه ایشان شده و با ترتیب دادن استقبال باشکوهی از چند کیلومتری بهشهر معظم‌له را در محاصره خویش درآوردند و با احترام و تجلیل بی‌نظیری او را وارد شهر کردند. آقا چند شبانه‌روز در بهشهر توقف کردند و در این مدت گروه گروه مردم اعم از عالمان، تاجران، فرهنگیان، کشاورزان و قشرهای مختلف از نزدیک با ایشان دیدار می‌کردند. یکی از شاگردان معظم‌له می‌گوید: در این مدت متوجه شدم که ذکر سجده ایشان طولانی تر شده است، وقتی علت طولانی شدن آن را جویا شدیم، معلوم گردید که در پی احترام و تجلیل زیاد مردم از ایشان خضوع و تضرعشان در برابر خدای متعال افزون شده و ذکر سجده را از شش مرتبه به نه مرتبه افزایش داده است.^۲

۱. حجة الاسلام والمسلمین حاج سیدرسول حسینی کوهستانی.

۲. حجة الاسلام والمسلمین شیخ محمدرضا روحانی نژاد.

اگر تأثیر دارد بگو

با این که هیچ گاه معظم‌له راضی نبودند اسم مبارکشان در منبر یا در مجالس برده شود و اجازه نمی‌داد که از ایشان به عظمت و بزرگی یاد کنند، ولی اگر احساس می‌کرد که نام و یاد او در مردم تأثیر مثبت می‌گذارد و موجب تنبیه و هدایت عده‌ای می‌گردد مانع نمی‌شد.

روزی مرحوم حجة الاسلام شیخ محمدحسین داوری که از شاگردان ایشان و اهل منبر و وعظ بود به آقا عرض کرد: آقا جان ما که در روستاهای اطراف به منبر می‌رویم از شما و خصوصیات اخلاقی‌تان برای مردم نقل می‌کنیم، آیا راضی هستید؟ فرمودند: در مردم تأثیر دارد؟ آقای داوری گفت: خیلی تأثیر دارد. آقا جان فرمود: اگر مؤثر است عیبی ندارد.

۶- ورع و پارسایی

آنچه از آیات قرآن و روایات اهل بیت علیهم‌السلام استفاده می‌گردد این است که تقوا و خویشتن‌داری از گناه مهم‌ترین و اساسی‌ترین ویژگی رهبران و عالمان الهی و بهترین زاد و توشه برای سالک الی الله است. در حقیقت بهترین حالت برای یک بنده در بینش الهی همان است که در نفس او ملکه تقوا و حالت خویشتن‌داری از گناه تجلی یابد تا با آن دامن خود را از آلودگی‌های گناه پاک نگه داشته و بر خویشتن مسلط گردد و بدین طریق به کمال معنوی و روحی راه یابد. باید توجه داشت که ملکه تقوا دارای مراتب و درجاتی است که مرتبه عالی آن پرهیز از شبهات و نزدیک نشدن به آن است که در لسان روایت از آن به «ورع» تعبیر شده است.

در روایتی از امام حسن عسکری علیه‌السلام آمده است:

«أَوْرَعُ النَّاسِ مَنْ وَقَفَ عِنْدَ الشُّبْهَةِ؛^۱ باورع‌ترین مردم کسی است که در شبهات توقف نماید.»

از مصادیق بارز این حدیث شریف مرحوم آیه‌الله کوهستانی بود، او نه تنها از محرّمات الهی دامن خود را پاک گردانیده بود، بلکه هر جا بوی شبهه می‌آمد دامن خود را برمی‌گرفت و به آن‌جا نزدیک نمی‌گردید، در تمامی امور مربوط به خود مراقبت ویژه داشت، پارچه بافته شده هر کس را برای لباس انتخاب نمی‌کرد، غذای هر سفره‌ای را تناول نمی‌کرد، گندم هر زمینی را برای نان تهیه نمی‌کرد، هر مرکبی را سوار نمی‌گشت و روی هر فرش‌ی جلوس نمی‌نمود. خلاصه در تمام دوران زندگی حتی ایام خردسالی پاک زیست و از کارهای شبهه‌ناک دوری می‌گزید.

پرهیزگاری در کودکی

معظم‌له ماجرای جالبی از دوران کودکی خویش را این چنین تعریف نموده‌اند: در دوران کودکی یکی از بچه‌های محل برای خوردن سیب مرا به داخل باغی برد. او بر بالای درخت رفت و از آن بالا سیب می‌انداخت و من برای گرفتن سیب زیر درخت بودم. همین که خواستم اولین سیب را از زمین بردارم «گزنه» دستم را گزید، من نیز به سرعت دستم را کشیدم. دستم ورم کرده بود و از زهرش احساس ناراحتی می‌کردم. با خود گفتم: عذاب دنیا که این قدر سوز دارد، وای به حال عذاب آخرت. با شتاب از باغ بیرون آمدم.

این توجه و بیداری معظم‌له در دوران خردسالی اهمیت بسیاری دارد و این نیست مگر عنایات و الطاف خفیه حضرت حق که بندگان صالح خود را از همان آغاز شکل‌گیری شخصیت معنوی‌شان مشمول توجهات خاصه خود قرار می‌دهد.

۱. تحف العقول.

پرهیز از مال صغیر

روزی شخصی به خدمت معظم‌له رسید تا او را برای اقامه نماز میت به روستای مجاور کوهستان ببرد. او با خود اسبی داشت که آن را برای آقا آورده بود تا سوارش شود. معظم‌له از وی پرسید: اسب مال کیست؟ او گفت: مال فلانی است، فرمود: زنده است یا مرده؟ شخص جواب داد: فوت کرده است. ایشان پرسید: بچه صغیر هم دارد؟ گفت: یک بچه صغیر دارد، وقتی متوجه شد صغیر هم در آن اسب سهم دارد، فرمود: من نمی‌توانم سوار این اسب شوم و با پای پیاده به طرف آن روستا حرکت کرد.^۱

هشت سال پرهیز از خوردن برنج

هنگامی که رضاخان اراضی شالیزاری منطقه شمال را خاص خود نموده و به اجبار متصرف شد، معظم‌له مدت هشت سال از برنج اراضی مذکور استفاده نکرد و سفارش کرد که از منطقه هزارگریب - که اراضی آن از دستبرد مستجاوزین در امان مانده بود - برای منزل ایشان برنج بیاورند.^۲

البته به نقل بعضی از نزدیکان آقا از آن برنج هم کم‌تر در غذای خود استفاده می‌کردند و قوت روزانه ایشان غالباً نان و ماست بود.^۳

۱. حاج عباس بابایی از علاقه‌مندان معظم‌له.

۲. حاج نصرت قاجار از علاقه‌مندان نزدیک معظم‌له.

۳. جریان از این قرار بود که رضاخان منطقه شالیزاری شمال را اختصاصی اعلام کرد و افشار طوس که مردی بسیار خشن و ظالم بود از طرف وی رییس املاک مازندران انتخاب گردید. وی تمام زمین‌های زیر کشت برنج منطقه را تحت تصرف گرفت با این که زمین را صاحبانش کشت می‌کردند، اما قسمت عمده محصول را نمایندگان املاک تصرف نموده و پس از برداشت تحویل کارخانه شالی‌کوبی - که به همین منظور تأسیس کرده بودند - می‌دادند، سپس به مرکز منتقل می‌کردند و چون همه محصولات از

احتیاط در دانه‌های گندم

معظم‌له زمین‌های زراعتی اعم از آبی و خشک‌زاری را طبق رسوم محلی نصفه‌کاری به اجاره می‌دادند و با زارع قرارداد می‌کردند که برای کوبیدن غلّه و جداسازی دانه از خرمنی استفاده نکند که دیگران از آن برای همین منظور استفاده نمودند تا احياناً دانه‌های باقی‌مانده از غلات مردم با محصول زراعت ایشان مخلوط نشود، بلکه موظف بود یا در خرمن مستقل زراعت را بکوبد و یا اولین نفری باشد که از خرمن مشترک استفاده می‌کند.^۱ این از جمله کارهای معظم‌له است که حاکی از نهایت احتیاط ایشان در اموال بود.

پرهیز از تصرف در زمین مردم

حجة الاسلام والمسلمین شیخ احمد فدایی درباره احتیاط و دقت آیه‌الله کوهستانی می‌گوید:

روزی حضرت آقاخان به من فرمودند برای سنگ‌فرش کردن قسمتی از حیاط حسینیه و بیرونی، قلوه‌سنگ لازم داریم که در ناحیه شرقی کوهستان کنار معدن پیدا می‌شود، بیا برویم و سنگ‌ها را از نزدیک ببینیم. به اتفاق ایشان حرکت کردیم قسمتی از راه را می‌بایست از داخل باغ انار عبور می‌کردیم که معمولاً عبور مردم از آن‌جا بود، در داخل باغ چند قدمی نرفته بودیم که آقاخان برگشت. عرض کردم: آقاخان چرا برگشتی؟ فرمود: چون زمین به واسطه باران گِل شده است صلاح نمی‌دانم از داخل باغ عبور کنیم چرا که موجب تصرف در زمین می‌گردد، در نتیجه از سمت پشت باغ رفتیم.

احتیاط معظم‌له بدین علت بود که زمین بر اثر باران گِل شده بود و بر اثر راه

تمام اراضی در یک‌جا جمع و مخلوط می‌شد، لذا آقاخان در تصرف آن احتیاط می‌نمودند. ولی درباره مزارع گندم تمام محصول را تصاحب نمی‌کردند، بلکه حق‌الارض از صاحب زمین می‌گرفتند.

۱. حاج نصرت قاجار.

رفتن مقداری از گل زیر کفش می‌چسبید و از زمین خارج می‌گشت، لذا ایشان به همین اندازه نیز راضی نبود که تصرف در خاک دیگران کرده باشند.

احتیاط در ورود به بیمارستان

از دیگر مواردی که نشان از احتیاط شدید آن مرد الهی در تمامی حرکات و سکناتش در زندگی دارد این است: هنگامی که آیه‌الله کوهستانی برای معالجه بیماری‌اش به گرگان سفر کرده بود، در منزل یکی از علمای گرگان به نام حاج آقای نبوی اقامت داشت. پزشک معالج ایشان جناب آقای دکتر جباری برای معالجه آقا حاضر شد، پس از انجام معاینات تشخیص داد که هر چه زودتر باید تحت عمل جراحی قرار گیرد. آقا فرمودند: در همین منزل نمی‌شود جراحی را انجام دهید؟ جناب دکتر گفت: حتماً باید در بیمارستان باشد؛ در این هنگام معظم‌له خطاب به آقای نبوی گفت: بیا که کار به گردن ما افتاده است، قسمتی از خمس را که سهم سادات می‌باشد تو قبول کن و سهم امام علیه السلام را من قبول می‌کنم. هدف معظم‌له از این احتیاط آن بود که هیچ شبهه و مشکلی از حیث شرعی برای ورود به بیمارستان نباشد، چرا که معلوم نبود با چه پول‌هایی و در چه مکانی این ساختمان بیمارستان احداث گردیده است و ایشان برای این که هیچ‌گونه اشکال شرعی برای او و دیگران در رفتن به بیمارستان وجود نداشته باشد به این نحو مسئله را حل کرده و با این حرکت خویش نهایت دقت و پرهیزکاری خود را رسانده است.^۱

احتیاط در مصالح ساختمانی

یادگار گرامی ایشان چنین نقل می‌کند: ما برای جوی آبی که از وسط حیاط منزلمان می‌گذشت مقداری سنگ آوردیم تا روی آن را بیوشانیم. آقا از ما پرسید:

۱. حاج نصرت قاجار.

این سنگ را از کجا آوردید آیا از مالکش رضایت گرفتید؟ گفتیم این سنگ مال کسی نبود که رضایت بگیریم و همین طور در بیابان رها شده بود. به صورت تنبیه فرمود: مواظب باشید خراب می شود! این احتیاط کنایه از این است که اگر سنگ‌ها را بدون رضایت صاحبش آورده باشید و حتی از دیگران ضایع شده باشد، این رهن و گرو است بر ویرانی آن بنا که این سخن برگرفته از کلام حضرت امیر علیه السلام در نهج البلاغه است که فرمود: «الْحَجَرُ الْعَضْبُ فِي الدَّارِ رَهْنٌ عَلَى خَرَابِهَا»^۱.

هم چنین آیه الله زاده در نقل دیگری اظهار داشت: در سال‌های آخر عمر شریف مرحوم آقا که ضعف جسمانی ناشی از کهولت سن و بیماری بر وی عارض شده بود، بر آن شدیم که دست شویی و حوضی برای وضو ساختن معظم له در کنار اتاق ایشان درست کنیم و برای بنای آن مقداری ماسه و سیمان و آجر آوردیم. آقا فرمود: این مصالح را که آوردید پولش را حساب کردید یا نه؟ من می خواهم روی آن بایستم و وضو بسازم.

احتیاط در مصرف چوب

خدمت گزار معظم له جناب میرزا حسین حسینی می گوید: برای تعمیر یکی از اتاق‌های منزل نیازمند چوب بودیم که باید از جنگل تهیه می کردیم، آقا جان به ما سفارش کرده بود هنگامی که برای آوردن چوب به جنگل می روید کمی دورتر از اطراف محل بروید و از درخت‌هایی که کنار درّه‌ها قرار دارد چوب تهیه کنید. شاید این توصیه از این حیث بود که برخی از متمکنین منطقه قسمت‌هایی از جنگل را ملک خود می دانستند، لذا ایشان احتیاط کرده سفارش می نمودند که از حواشی درّه‌های جنگل چوب بیاورند تا شبهه مالکیت مالکی در آن نباشد.

احتیاط در امانت‌ها

آقای حاج حبیب‌الله محمودزاده، یکی از علاقه‌مندان معظم‌له بود که در مقابل منزل آقا مغازه داشت. وی می‌گوید: معمولاً وقتی ایام نوروز نزدیک می‌شد مرحوم آقا جان به من می‌فرمود که برای سال نو مقداری پول خرد برایشان کنار بگذارم. یک سال برای ایشان پول خرد تهیه کردم و آن را داخل پارچه‌ای قرار دادم و به ایشان تقدیم داشتم، پس از چند روز دیدم معظم‌له مرا خواست و پارچه را که چندان نو و تمیز هم نبود به من برگرداند. عرض کردم آقا جان این تکه پارچه که ارزشی ندارد! فرمود: اگر فردای قیامت همین پارچه کهنه را از من طلب کنی از کجا بیاورم به شما بدهم.

۷- تقوا در مصرف وجوه شرعی

در مکتب اسلام رعایت و احتیاط در مصرف بیت‌المال و وجوهات شرعی جای‌گاه ویژه‌ای داشته و توجه زیادی به آن شده است. مطالعه و دقت در رفتار اولیای دین به امر بیت‌المال بسیار عبرت‌انگیز و درس‌آموز است و تاریخ اسلام دربر دارنده نمونه‌های فراوانی است که بیان‌کننده گفتار و سیره معصومان علیهم‌السلام و علمای راستین در برخورد با بیت‌المال است.

حضرت علی علیه‌السلام به عاملان خود می‌نویسد:

«ادقوا اقلامکم وقاربوا بین سطورکم واحذفوا من فضولکم واقصدوا قصد المعانی وایاکم والاکنار فان اموال المسلمین لا تحتل الاضرار؛^۱ نوک قلم‌های خود را تیز کنید و بین سطرهای نوشته زیاد فاصله نیندازید، حرف‌های زیاد را حذف کنید و روی کاغذ نیاورید و به بیان اصل معنا پردازید و لفاظی نکنید و از

۱. بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۱۰۵، نقل از سیمای فرزندگان، ص ۴۱۹.

زیاده‌روی در مصرف پرهیزید چه بیت‌المال مسلمانان تحمل این‌گونه ضررها را ندارد.»

آیه‌الله کوهستانی که در مکتب حیات‌بخش اسلام و اهل بیت علیهم‌السلام پرورش یافته بود سیره ائمه علیهم‌السلام را الگوی زندگی خود قرار داده و در امر بیت‌المال دقت فراوانی داشت.

در بابت تصرف در وجوهات شرعی بسیار محتاط بود و در زندگی‌اش هیچ‌گاه از وجوهات استفاده نکرد، حتی در دوران تحصیل نیز از مصرف آن خودداری می‌ورزید و با اندک کمکی که از مادرش می‌رسید زندگی خود را اداره می‌کرد و چه‌بسا آن هم در موقع نیاز به دستش نمی‌رسید، از این‌رو گاهی برای امرار معاش روزهای تعطیلی حوزه کار می‌کرد و کمبود هزینه تحصیلی را جبران می‌نمود.

امتناع کردن از شهریه

یکی از علاقه‌مندان ایشان در این باره می‌گوید: روزی نزدیک مغرب به محضر آقا شرف‌یاب شدم، دو نفر از طلبه‌ها در خدمت ایشان بودند و از من خواستند که برای رفتن به منزلشان از آقا اجازه بگیرم. من نیز درخواست آنان را به آقا عرض کردم و آقا فرمود: من پدرانشان را می‌شناسم وضع مالی‌شان خوب است، من هم پول نفت و نانشان را می‌دهم ولی نمی‌دانم چرا درس نمی‌خوانند. بعد فرمود: وقتی که در مشهد درس می‌خواندم، مادرم آرد جو و گندم را مخلوط می‌کرد و برایم می‌فرستاد و از آن برای امرار معاش استفاده می‌کردم و از سهم امام علیه‌السلام مصرف نمی‌کردم: استادم به من می‌گفت: شیخ محمد برو سهم خودت را بگیر و من می‌گفتم که احتیاج ندارم و رفتم سرکارگری را در آن‌جا پیدا کردم و به او گفتم که روزهای تعطیلی حاضریم با شما کار کنم و چون من طلبه‌ام شاید نتوانم به اندازه کارگر معمولی کار کنم، لذا برایم نصف دست‌مزد را بده، با این وضع درس خواندم

تا از سهم استفاده نکنم.^۱

پرسش احتیاط آمیز از شاگردان

گاه برای احتیاط و این که شاهی بر اباحت تصرف در وجوهات داشته باشد از برخی شاگردان برجسته خود برای مصرف کردن در آن سؤال می‌کرد؛ اگرچه در همان حال هم استفاده نمی‌کرد. داماد معظم‌شان مرحوم آیه‌الله حاج آقا هاشمی نسب نقل کرد که آقا جان از من پرسید: آیا به مقدار کمی می‌توانم در سهم امام علیه السلام تصرف کنم؟ عرض کردم شما که وقف مردم‌اید شبهه‌ای نیست در مباح بودن سهم برای شما.

مواظبت از وجوهات

وجوهات شرعی را در کیسه مخصوصی از کرباس زرد که جیب‌های لابه‌لا داشت قرار می‌داد: سهم امام علیه السلام در یک جیب، زکات در جیب دیگر، سهم سادات در جیب دیگر و همین‌طور تا با هم مخلوط نشوند، حتی اگر به پول خرد نیاز داشت از پول خرد غیر سهم مثلاً برای سهم امام علیه السلام استفاده نمی‌کرد و در مغازه آن را تبدیل می‌کرد.

استفاده نکردن فرزندان از وجوهات

این فقیه وارسته نه تنها در زندگی شخصی خود از سهم امام علیه السلام استفاده نمی‌کرد، بلکه راضی نبود فرزندش نیز - با این که طلبه فاضلی بود - در آن تصرف کند. یادگار گرامی ایشان می‌گوید: گاه که از ایشان پول می‌خواستیم می‌فرمود: الآن چیزی دستم نیست و برای دل‌داری و احترام می‌گفت: آیا تو قبول می‌کنی من مثل تو فرزندی داشته باشم که از من پول بخواهد و من نیز آن را داشته باشم، ولی به او ندهم و آن‌گاه به زیر تشک - که معمولاً پول‌ها را آن‌جا می‌گذاشت - اشاره می‌کرد

۱. حاج عباس بابایی.

و می فرمود: این جا پول هست، ولی خدا شاهد است که دوست ندارم از این پول‌ها به شما بدهم.

مال که را بدهم

یکی از شاگردان معظم‌له می‌گوید: ما چند تن از طلاب به اتفاق آیه‌الله‌زاده برای عروسی آقازاده یکی از علمای منطقه که خود از شاگردان آیه‌الله بود دعوت شده بودیم. مرحوم آقا جان برای کرایه و خرج بین راه مقداری پول به آیه‌الله‌زاده داد. ایشان گفت این کافی نیست اگر می‌توانید بیش تر بدهید. آقا فرمود: ندارم! من نیز جسارت کرده و عرض کردم آقا جان بیش تر بدهید! فرمود: ندارم، مال که را بدهم!

استفاده نکردن از وجوهات برای سفر

حجة الاسلام والمسلمین حاج سیدولی نعمتی می‌گوید: یک وقت به آقا عرض کردم خیلی وقت است که به مشهد مشرف نشدی؟ فرمودند: دلم خیلی می‌خواهد، اما هزینه آن از اموال شخصی اجازه نمی‌دهد و بیت‌المال را هم نمی‌خواهم مصرف کنم.

گویا به خاطر همان مبنای احتیاط‌آمیز ایشان بود که مسافرت، حتی برای زیارت را با وجوهات جایز نمی‌دانست. وقتی شنید آیه‌الله‌العظمی حکیم فرموده که با وجوهات نمی‌شود برای زیارت امام حسین علیه السلام از نجف به کربلا رفت، سخنش را تأیید کرد و گفت: نظر ما با نظر آقای حکیم یکی است.

دغدغه هشت تومان

معظم‌له فرمودند:

زمانی که در مشهد مشغول تحصیل بودم ایام تعطیلات را به منزل آمده بودم. یکی از بستگان برایم مبلغ هشت تومان سهم امام علیه السلام داد، من نیز به ناچار گرفتم و در فکر مصرف آن بودم، ناگهان به ذهنم رسید از آن برای لامپا نفت بخرم، با آن

مقدار نفت تهیه کردم که هنگام مطالعه از آن استفاده می‌کردم و زمانی که مطالعه‌ام تمام می‌شد فنیله چراغ را پایین می‌کشیدم تا این که به مرور زمان نفت تمام شد و خیالم آسوده گشت.

چرا از استادت قرض کردی

مرحوم آقاچان گاه از لحاظ مالی به شدت در مضیقه قرار می‌گرفت و در عین حال از تصرف در وجوهات پرهیز می‌کرد، خود در این باره نقل کرده است: در دورانی که در حوزه علمیه مشهد درس می‌خواندم، خرجی مرا مادرم از شمال می‌فرستاد. مدتی گذشت ولی دیدم از مازندران چیزی نرسید ایام سختی را پشت سر می‌گذاشتم، ناچار شدم از استادم مبلغی قرض بگیرم که هرگاه از مازندران پول برایم رسید قرض وی را پرداخت نمایم. در همان شب نزدیک طلوع فجر خواب دیدم که شخص بزرگواری به من خطاب می‌کند: شیخ محمد چرا از استادت قرض کردی؟ گفتم: پس از چه کسی باید قرض می‌کردم! گفت: از کسی که الآن اسم او را بر سر مأذنه حرم می‌برند. بیدار گشتم در همان لحظه شنیدم مؤذن حرم مطهر در مناجات خود چنین می‌گوید: «اللهم صل علی علی بن موسی الرضا علیه السلام». تا این جمله را شنیدم با شتاب وضو ساخته و به حرم مشرف شدم و از آن حضرت معذرت خواستم.^۱

احتیاط در تقسیم وجوه شرعی

مرحوم آقاچان کوهستانی در پرداخت و تقسیم وجوهات شرعی بین طلاب و مستحقین آن بسیار سخت‌گیر بود و در مصرف سهم امام نهایت دقت و احتیاط را به خرج می‌داد؛ یعنی تا آن جا که به اموال شخصی او مربوط می‌شد سخاوتمند و دستی گشاده داشت و کسی را ناامید نمی‌کرد، اما در بیت‌المال و وجوهات شرعی

۱. حجة الاسلام والمسلمین حاج سید جواد موسوی واعظ.

از شیوه محتاطانه و مایوس‌کننده پیروی می‌کرد و در پرداخت سهم دستی گشاده نداشت و گاه برای مصرف آن استخاره می‌نمود و همین روش احتیاط‌آمیز معظم‌له باعث شده بود که برخی از شاگردان به وی اعتراض می‌کردند، اما ایشان بر مبنای فکری و فقهی خود عمل می‌کرد و در این خصوص اگر می‌دید طلبه‌ای خوب درس نمی‌خواند و موفقیتی در تحصیل علم ندارد و یا احساس می‌نمود که او نمی‌تواند در جامعه چندان ثمربخش باشد - اگر چه تهی‌دست و فقیر بود - از سهم امام علیه السلام به او نمی‌داد، بلکه از وجوهات دیگری مثل زکات و امثال آن وی را تأمین می‌کرد و به مصداق «اتقوا فراسة المؤمن فانه ينظر بنور الله»^۱ می‌فرمود: من در چهره بعضی‌ها اصلاً آثار خدمت و تبلیغ دین نمی‌بینم.

و اگر احیاناً طلبه‌ای وضع مالی مناسبی داشت تا حد ممکن از سهم امام علیه السلام به او پرداخت نمی‌کرد. یکی از شاگردان معظم‌له در این مورد می‌گوید: هرگاه مرحوم آقا جان تقسیمی برای طلاب داشت به من که می‌رسید، می‌فرمود: چون وضع پدرت خوب است، من از پول شخصی به تو قرض می‌دهم و بعد از پدرت می‌گیرم.^۲

خدمت به دین معیار پرداخت شهریه

با آن همه احتیاط که در تصرف وجوهات شرعی به کار می‌گرفت، اگر طلبه‌ای خوب درس می‌خواند و زحمت می‌کشید و آثار تبلیغ دین و خدمت به جامعه را در او می‌دید از پرداخت وجوهات به او دریغ نداشت و با آرامش خاطر وی را تأمین می‌نمود.

در واقع معیار ایشان در پرداخت شهریه این بود که طلبه از فرصت‌ها به نحو

۱. بحار الانوار، ج ۶۷، کتاب ایمان و کفر، باب ۲، ح ۴، ص ۷۴.

۲. حجة الاسلام والمسلمین حاج شیخ اسماعیل پوریانی.

احسن استفاده کند و در راه کسب علم و عمل از هیچ تلاشی فروگذار نکند تا بتواند در آینده از حریم مکتب اسلام و اهل بیت علیهم السلام دفاع نماید، لذا اگر هر یک از طلاب در امتحانات حوزه نمره و امتیاز خوبی می‌آوردند تشویق می‌کرد و جایزه می‌داد.

گفتنی است که معظم‌له در آغاز تأسیس حوزه نمی‌خواست که به طور مرتب و ماهانه به طلاب و دانش‌پژوهان حوزه شهریه‌ای پرداخت نماید، بلکه در نظر داشت به مقدار رفع نیاز اولیه‌شان از وجوهات آن‌ها را تأمین کند و این در حالی بود که مبنای عملی آقا در وجوهات مصرف نکردن یا کم مصرف کردن بود، از این رو قسمتی از وجوهات را برای تقویت حوزه‌های بزرگ به مراجع عظام نجف و قم می‌فرستاد.

مرحوم حاج آقای درزیان در این باره چنین می‌گوید: زمانی که در حوزه کوهستان مشغول تحصیل بودیم طلبه‌ای، جمعی از طلاب را تحریک کرد اعتراض کنند که چرا آقا جان شهریه نمی‌دهد و یا کم می‌دهد، ولی آیه‌الله بروجردی در قم شهریه زیادی پرداخت می‌کند. روزی معظم‌له در حسینیه خود مشغول سر تراشیدن بود چند نفر از طلاب مرا واسطه گرفتند که به آقا جان بگو این مقدار شهریه کم است و کفاف طلاب را نمی‌کند و من خواسته آنان را به معظم‌له رساندم. آقا خیلی عصبانی شد و فرمود: ما بنا نداشتیم از این کارها بکنیم! آن‌گاه خطاب به آن شخص که دیگران را به اعتراض وامی‌داشت، فرمود: تو که طلبه نیستی! بروجردی آقا زاده است، مال جسدش را می‌دهد و من رعیت زاده‌ام، می‌ترسم چه کنم؟! سپس رو به من کرد و فرمود: او در لباس روحانیت نمی‌ماند، دو سه روز از آن حادثه نگذشته بود که متوجه شدیم از مدرسه رفت و از کسوت لباس روحانیت نیز خارج شد.

به اندازه دو تومان باید درس بخوانی

معظم‌له در ضمن موعظه‌ای به یکی از طلاب که برای ادامه تحصیل عازم مشهد بود، فرمود: شما باید به اندازه «دو تومان» درس بخوانید و بعد آن را مصرف کنید و اگر آن روز درس نخواندی و دو تومان را مصرف کردی، بدان که صاحب آن زنده است و ناظر اعمال توست، پس مواظب خودت باش.

نفت مال امام زمان علیه السلام است

عالم بزرگوار آقای سیدباقر ساداتی در ضمن خاطرات خود درباره احتیاط و دقت آقای کوهستانی چنین می‌گوید: مرحوم آقا جان شب‌های درسی طلبه‌ها را سرکشی می‌کرد که مشغول مطالعه هستند یا نه؟ شبی حقیر مشغول مطالعه بودم که در حدود ساعت یک بعد از نصف شب در حال مطالعه خواب رفتم. چراغ اطاق روشن مانده بود و لحظه‌ای متوجه شدم که پنجره کاغذی حجره را کسی می‌زند، بیدار شدم فهمیدم صدای آقا جان است که می‌فرماید: پسر جان اگر بیداری اشکال ندارد چراغ روشن باشد، ولی اگر می‌خواهی بخوابی چراغ را پایین بکش نفت مال امام زمان علیه السلام است که بیهوده می‌سوزد. این روش معمول آن عالم ربانی بود که شب‌های درسی مدرسه را کنترل می‌کرد و اگر می‌دید طلبه‌ها مشغول صحبت هستند و مطالعه نمی‌کنند با عصا به در می‌کوبید و سفارش می‌کرد که وقت خود را تلف نکنید و از فرصت بیش‌تر استفاده نمایید.

مال امام، کار امام

مرحوم آیه‌الله کوهستانی گذشته از آن که در پرداخت وجوهات دقت کافی داشت، در نحوه مصرف و چگونگی از آن هم به طلاب سفارش می‌کرد که شهریه را در جهت رضایت و پسند امام زمان علیه السلام صرف نمایند. یکی از دست‌پروردگان معظم‌له حجة الاسلام حاج سید محمود شفیعی دارابی می‌گوید: جمعی از طلاب مدرسه که برای جشن عروسی یکی از طلبه‌ها دعوت شده بودیم از آقا جان مبلغی

پول درخواست کردیم، معظم‌له هنگام پرداخت وجه به من فرمود: پول را بگیر، مال امام علیه السلام است و باید کار امام علیه السلام شود؛ یعنی باید برای خشنودی حضرت ولی عصر علیه السلام مصرف گردد.

پس از آن که برای شرکت در مراسم عروسی به روستای دوستان رفتیم متوجه شدیم که حمام عمومی محلّ در و پیکر مناسبی ندارد و موازین اسلامی رعایت نمی‌گردد، از این رو مقداری از پول خود را برای تعمیر و عوض نمودن درب حمام اختصاص دادیم و طبق سفارش آقا کار امام علیه السلام کردیم.

رهایی از کمندهای شیطان

آیه‌الله کوهستانی افزون بر آن که در نحوه پرداخت و تقسیم وجوهات احتیاط می‌کرد در دریافت وجوهات و سایر کمک‌های مردمی نیز بسیار محتاط بود؛ چنین نبود که هر پولی را بپذیرد گاه در شدت نیاز پول‌های هنگفتی را قبول نمی‌کرد و حاضر نبود که طلاب را از آن‌گونه پول‌ها تأمین نماید. مرحوم حجة الاسلام والمسلمین حاج آقا درزیان که از شاگردان نزدیک معظم‌له بود می‌گوید:

صبحی متوجه گشتم که خانمی از اهالی محل با حال گریه و زاری به منزل آقا جان آمد. آقا وقتی او را در آن حال دید پرسید: چرا گریه می‌کنی؟ بگو چه کار داری؟ زن گفت: گریه‌ام برای خواب ترسناکی است که دیشب دیدم و آن این که دیدم شخصی چند ریسمان بر دوش دارد و از نزدیک منزل شما می‌گذرد گفتم تو کیستی؟ و این ریسمان‌ها برای چیست؟ گفت من هر کس هستم به شیخ محمد بگو دوبار او را کمین زدم و نتوانستم او را به دام بیندازم، ولی دفعه بعد حتماً او را در کمند خود گرفتار می‌کنم. من از خواب بیدار شدم خیلی ترسیدم، صبح که نماز را خواندم زود نزد شما آمدم تا این قضیه را برای شما تعریف کنم.

پس از آن که زن ماجرای خواب را نقل کرد آقا جان برای من توضیح داد که

ظاهراً این دو کمند مربوط به دو نفر می‌شود که پول زیادی از وجوهات را آورده بودند ولی من نپذیرفتم: یک مورد مال شخصی ثروتمندی بود که اهل حساب و کتاب نبود و پس از هفتاد سال پولی به مبلغ یک میلیون و ششصد و چهل هزار تومان سهم امام علیه السلام آورد (که در آن زمان این مبلغ بسیار زیاد بود) و به من گفت حتماً باید شما حساب مرا بررسی کنی وگرنه جای دیگر حساب نمی‌کنم و پول را می‌برم تهران خانه می‌خرم.

من در پاسخ او گفتم حساب شما را بررسی می‌کنم، ولی خودم این پول را قبول نمی‌کنم و نیازی به این پول ندارم، طلبه‌های من نیز محتاج به این پول‌ها نیستند مقداری از وجوهات نزد من هست با آن هزینه طلاب را تأمین می‌نمایم. شما مبلغ ششصد و چهل هزار تومان را برای آیه‌الله شاهرودی در نجف بفرست و یک میلیون دیگر را برای آیه‌الله بروجرودی در قم حواله کن. او قبول نکرد و اصرار داشت که باید این پول را بپذیری، چون دیدم خیلی اصرار می‌ورزد به یکی از دوستان گفتم این مبلغ را برای آیه‌الله شاهرودی و آیه‌الله بروجرودی حواله کن.

به حسب ظاهر کمند اول شیطان این جریان بود که از او سالم ماندیم. کمین دوم هم مربوط می‌شود به شخصی که ظاهراً بهایی بود. او حدود هفتادوشش هزار تومان پول آورده بود که برای مصرف طلاب یا امور خیریه صرف گردد دیدم این پول بیمار است، لذا از گرفتن آن امتناع ورزیدم چند نفر که در جلسه حضور داشتند، گفتند: آقا شما نیازمند به این مبلغ هستید، چرا رد می‌کنید؟ عرض کردم نیازمند بمانم بهتر است که دست به این پول‌ها بزنم شاید کمند دوم هم این بود و از این به بعد از شر شیطان به خدا پناه می‌برم.

آقای درزیان در ادامه افزودند: وقتی آقا جان این دو قضیه را برای من نقل فرمود، دیدم از جا برخاستم و «آیه‌الکرسی» و برخی ادعیه دیگر را خواند و به

طرف درها و پنجره‌های حسینیه دمید و فرمود: شیطان زیرک است از این در و پنجره تو می‌آید.

۸- تقوا در مصرف موقوفات

معظم‌له در مصرف موقوفات و حفظ اموال موقوفه احتیاط تمام داشت. در قریه کوهستان بخش وسیعی از اراضی و باغ‌های مرکبات وقف عزاداری حضرت سیدالشهدا علیه السلام بود و تقریباً خرج عمده عزاداری از همین موقوفات تأمین می‌شد و خود آن مرحوم نیز متولی بود، لذا خیلی مقید بود که عزاداران در مراسم روزه یا سینه‌زنی شرکت کنند؛ اگر عده‌ای فقط موقع غذا حاضر می‌شدند و روزه گوش نمی‌دادند بسیار ناراحت می‌شد و می‌فرمود: برخیزید و اندکی سینه بزنید و عزاداری کنید بعد بروید.

حتی اگر در مجلس عزا کسی یک استکان چای می‌خورد و می‌خواست از مجلس برخیزد، به او می‌فرمود: بنشین این نوحه را گوش بده آن‌گاه اگر خواستی می‌توانی بروی.

صرف چای همراه با استماع روزه

روزی در حسینیه مجلس روزه برقرار بود و معظم‌له با عده‌ای از مهمانان در اتاق دیگر حضور داشتند چند تا چایی برای ایشان آوردند وقتی روزه شروع شد بلافاصله آقا چایی‌اش را برداشت و خطاب به مهمانانش فرمود: برویم آن طرف بنشینیم که ثواب روزه را هم درک کنیم و به این مقدار هم حاضر نبود که چایی را بدون استماع روزه میل کند.

اول استماع روزه بعد شب‌نشینی

یکی از علاقه‌مندان آقا می‌گوید: شبی با چند تن از جوانان برای زیارت آقا جان و شرکت در مراسم روزه به حسینیه ایشان رفتیم، معظم‌له به خاطر

کسالت و بیماری نتوانسته بود در مراسم روضه شرکت کند. ما پس از صرف چای بدون استماع روضه و مرثیه برای دیدار آقا جان به اندرون رفتیم، پس از احوال‌پرسی و تعارفات معمولی آقا متوجه گردید که ما بدون استماع روضه به حضورش رسیدیم، فرمود: چون چای خوردید و آن هم وقف عزاداری سیدالشهدا است، برخیزید بروید روضه سیدالشهدا را گوش بدهید بعد بیایید که با هم می‌نشینیم و صحبت می‌کنیم.

پرهیز از حیف و میل اموال وقفی

خدمت‌کار ایشان مرحوم جعفر دایی می‌گوید: آقا جان همیشه به من سفارش می‌کرد در مجالس عزاداری هر اندازه که می‌خواهند بخورند، ولی بکشید حیف و میل نشود و بسیار در این امر دقت داشت.

در حسینیه ایشان که هر هفته مراسم روضه برپا بود وقتی روضه تمام می‌شد دستور می‌داد چای و زغال و تنباکوی وقفی را جمع می‌کردند، حتی سفارش می‌نمود که آن مقدار از تنباکویی را که مصرف شده و قسمتی از آن سالم و قابل استفاده است جدا کنند و برای هفته آینده به کار بگیرند. بعد می‌فرمود: از این لحظه به بعد هر چه می‌خواهید بنشینید، ولی چیزی از وقفی نباید استفاده شود.

پس از اتمام مجلس چراغ وقفی را خاموش می‌کردند و به امر ایشان چراغ شخصی را روشن می‌نمودند که از این پس حاضران اگر خواستند بنشینند چراغ شخصی ایشان روشن باشد.

احتیاط شدید در بیت‌المال و اموال وقفی

یادگار گرامی معظم‌له می‌گوید: احتیاط و مراقبت شدید ایشان و اهل منزل دربارهٔ امور موقوفه و یا سایر وجوهات شرعی طوری ما را تربیت کرده بود که هیچ‌گاه جرئت نمی‌کردیم به اجناس وقفی و سایر اموال بیت‌المال دست بزنیم. با این که اغلب اجناس خوراکی وقفی از قبیل عسل، ترشی، آرد، روغن، گردو و

غیره در منزلمان نگهداری می‌شد، به آن‌ها نزدیک نمی‌شدیم و از کودکی به ما آموخته بودند که این‌ها مال امام علیه السلام است و اگر کسی به آن‌ها دست بزند مورد خشم و غضب امام علیه السلام واقع می‌شود.

کوزه عسل

یکی دیگر از اعضای خانواده می‌گوید: وقتی کوزه عسل وقفی را تمیز می‌کردیم به ناچار دستان ما تا آرنج آغشته می‌شد و آقا جان می‌فرمود: بلافاصله دستان را بشویید تا مبادا به دهان بزنید و هرگاه قند وقفی را برای مجلس خورد می‌کردند، می‌فرمود: دهان خود را ببندید تا خاک قند داخل دهان شما نرود.

پرهیز از سه چیز

یکی از شاگردان معظم‌له در این باره می‌گوید: آقا جان سفارش می‌کرد که زیر بار سه چیز نروید: مال صغیر، مال میت و مال وقف. و می‌فرمود: این وقف دست من نبود ابتدا در اختیار پدرم قرار داشت و تولیت آن پس از ایشان قهراً به من رسید، که ناچار شدم آن را به عهده بگیرم در غیر این صورت زیر بارش نمی‌رفتم.^۱

پرتقال وقفی

یکی از شاگردان دیگر آن بزرگوار نقل کرد: روزی در محضر ایشان از مسجد خارج می‌شدیم، یک عدد پرتقال از درخت به زمین افتاده بود، چون پرتقال مسجد وقفی بود فرمود: این پرتقال را بردارید و حفظ کنید تا به جایش مصرف شود.

باید یک مجلس روضه بخوانی

عالم فاضل حجة الاسلام والمسلمین حاج شیخ امامقلی پارچی نقل کرد: در

۱. حجة الاسلام والمسلمین شیخ قاسم کاظمی.

اتاقمان چراغ روشنایی نداشتیم و چراغ حسینه را برای مطالعه به اتاق مدرسه بردم، وقتی معظم‌له متوجه شدند فرمودند: چراغ وقف حسینه بود نباید به اتفاق می‌پردی حالا که از آن استفاده کرده‌ای باید یک مجلس روضه بخوانید.

باید مرثیه بخوانید

حجة الاسلام والمسلمین آقا سیدباقر ساداتی در ضمن خاطرات خود از دقت و احتیاط آیه‌الله در امور وقفی می‌گوید: در یکی از روزهای تعطیلی حوزه، جعفر دایی به مدرسه آمد و از چند نفر طلاب کمک گرفت تا برای چیدن انارهای موقوفه وی را یاری کنند. طلبه‌ها پس از کندن انارها هر یک برای خود تعدادی انار برداشتند، در این زمان آقا جان برای سرکشی و یا استراحت به باغ تشریف آوردند و همین که چشمشان افتاد به آن کیسه‌های کوچکی که از بقیه انارها جدا گشته بود، پرسیدند این‌ها چیست؟ جواب دادند دست‌مزد ماست. آقا فرمود: نه این طور نمی‌شود! چون انارها وقفی است و بهتر این که مقداری مرثیه و نوحه در این جا بخوانید تا خوردن انارها برای شما جایز باشد. طلبه‌ها گفتند: ما مرثیه یا نوحه‌ای همراه نداریم که بخوانیم. آقا فرمود: پس بنشینید آن‌گاه معظم‌له سینه خود را برهنه کردند و شروع کردند به گفتن حسین حسین و طلاب نیز همراه ایشان سینه زدند، سپس فرمود: اکنون می‌توانید آن انارها را با خود ببرید.

کفش‌هایتان را تکان دهید

معظم‌له آن چنان در تصرف موقوفات احتیاط می‌کردند که به مردم و کشاورزان سفارش کرده بودند وقتی از داخل زمین وقفی عبور می‌کنید، پس از خروج باید کفش‌هایتان را تکان دهید تا خاک زمین وقفی به زمین شما وارد نگردد.

۹- اخلاق خانوادگی

اخلاق مرحوم آیه‌الله کوهستانی در خانواده براساس محبت و مهربانی بود. با اعضای خانواده حتی خدمت‌گزاران برخوردی توأم با ادب و احترام داشت، به فرزندان خود حرمت می‌نهاد و آنان را عزیز می‌داشت. در خانواده سخت‌گیر نبود.

سفارش آیه‌الله اصفهانی

آقازاده از والده مکرم خود نقل می‌کند: ایامی که در نجف بودیم چون آقا محتاط بود و از وجوهات استفاده نمی‌کرد زندگی بر ما سخت می‌گذشت، وقتی مرجع بزرگ حضرت آیه‌الله‌العظمی سیدابوالحسن اصفهانی رحمته‌الله از وضع زندگی ما آگاه شد متأثر گردید و به آقا فرمود: شیخ محمد بر خانواده سخت‌گیر، بخور و بگو که خدایا مال سیدابوالحسن را می‌خورم. این حرف سیّد موجب شد که دیگر هیچ‌گاه در امور زندگی سخت‌گیری نمی‌کرد.

آقازاده درباره شیوه رفتاری والد معظم خود می‌گوید: ایشان شیوه و رفتار عبادی و غیرعبادی خود را بر دیگران تحمیل نمی‌کرد به اعضای خانواده شخصیت می‌داد، با آنان مشورت می‌کرد و می‌خواست که برای او استخاره بگیرند؛ مثلاً گاه از عروس خود یا از میرزا حسین (خدمت‌کار منزل) می‌خواست برای ایشان استخاره کنند و بدین ترتیب آنان را گرامی می‌داشت.

سخت‌گیری در مسائل شرعی و دینی

همان‌طوری که در مسائل مباح و حلال سخت‌گیری نمی‌کرد، اما اگر بی‌توجهی درباره مسائل شرعی و دینی در اعضای خانواده می‌دید تحمل نمی‌کرد و تذکر می‌داد و نصیحت می‌نمود، اگر مؤثر واقع نمی‌شد برای تنبیه مدتی به وی اعتنا نمی‌کرد.

اهتمام به نماز خانواده

هم‌چنین درباره نماز اهل خانه حساس بود تا نمازشان قضا نگردد و گاهی اوقات شخصاً می‌آمد و اهل منزل را برای نماز صبح بیدار می‌نمود و اگر بیدار نمی‌شدند برای مرتبه دوم و سوم صدا می‌زد.

دقت در حجاب فرزندان

درباره حجاب فرزندان و نوادگان خود توجه ویژه‌ای داشت حتی در مورد نوع بستن روسری بانوان منزل اعمال نظر می‌کرد تا طوری آن را بر سر کنند که حدود الهی حفظ گردد.

احترام به مادر

مادر، در دین مبین اسلام جای‌گاه بسیار عالی دارد. درباره حرمت و رعایت حقوق مادر در اسلام توصیه فراوان شده است و در قرآن کریم احسان به والدین پس از عبادت خداوند قرار گرفته است.

آیه‌الله کوهستانی سفارش اسلام را در زندگی عملی‌اش به خوبی عمل نمود. وی نهایت احترام و ادب را درباره مادر مراعات می‌کرد و از هرگونه حرکتی که موجب آزردن خاطر مادر می‌گشت پرهیز می‌نمود و مثل عبد در مقابل مولا از مادر اطاعت می‌کرد. هر شب پس از نماز مغرب و عشا نزد مادرش می‌رسید و از وی احوال‌پرسی و دل‌جوایی می‌کرد همیشه او را «ننه‌جان» خطاب می‌نمود و ذره‌ای صدایش را در برابرش بلند نمی‌ساخت.

معظم‌له می‌فرمود: گاهی از اوقات که مادرم عصبانی می‌شد و از روی عصبانیت حرف تندی می‌زد، من به پاس احترام وی زود محیط منزل را ترک می‌کردم نکند که در مقابل ایشان موضع‌گیری کنم و احترامش را نگه ندارم.

کمک به مادر

هنگامی که مادر پیرش برای رفع حوایج خود نیاز به کمک داشت، یاریش

می‌داد و در این باره نقل شده است که معظم‌له شبی مشغول غذا دادن به مادرش بود که مقداری از غذا روی لباس مادرش ریخت، لذا خیلی عصبانی و ناراحت شد و از روی ناراحتی سخنی گفت که سبب آزرده‌گی خاطر ایشان گردید؛ معظم‌له بی‌درنگ برخاست و زود اتاق را ترک کرد و پس از لحظاتی بار دیگر خدمت مادر رسید و سلام کرد و با کمال خون‌سردی و آرامش گفت: ننه‌جان می‌خواهی لباست را عوض کنم؟! گویا اصلاً هیچ اتفاقی نیفتاده است.

تواضع در برابر مادر

معظم‌له آن قدر برای مادر عزیزش احترام قایل بود که راضی نمی‌شد مادر به گونه‌ای ایشان را خطاب کند که در خود احساس بزرگی و برتری نماید. روزی شخصی منزل معظم‌له آمد و خواست با ایشان ملاقات کند. در خانه را به صدا درآورد و گفت: آقا جان منزل تشریف دارند؟ آقا مشغول استراحت بود و مادرشان پاسخ داد که آقا خوابیده است. هم‌زمان معظم‌له از خواب برخاست و از اتاق بیرون آمد و به مادرش گفت: ننه‌جان شما دیگر به من آقا نگو همان محمد صدا بزنی کافی است.

پرستاری از مادر

در اواخر عمر که مادرشان بر اثر کهولت نمی‌توانستند برای قضای حاجت بیرون بروند و خودشان را رسیدگی نمایند، معظم‌له در گوشه اتاق جایی درست کرده بود که مادرشان برای قضای حاجت در زحمت نباشند و معمولاً خودشان ظرف و لگن را خالی می‌کردند، وقتی به ایشان اعتراض می‌کردند که بچه‌ها ظرف را خالی می‌کنند و شما چرا به زحمت می‌افتید! می‌فرمود: من بچه‌های خود را دوست دارم، اگر آنها این وظیفه را خوب انجام ندهند و کوتاهی کنند، آن وقت از آنان دل‌گیر می‌شوم.

سلام دوباره

روزی آقا جان از مسجد باز می‌گشت وقتی نزدیک منزل رسید، والدهٔ محترم را دید که با یکی از همسایگان در داخل کوچه مشغول صحبت است. معظم‌له با این‌که معمولاً از داخل کوچه عبور نمی‌کردند، ولی برای احترام و عرض سلام مسیر را تغییر داد و از داخل کوچه عبور کرد. مادرش چون مشغول صحبت بود و گویا نشنیده بود جواب سلامش را نداد، معظم‌له برگشت و دوباره سلام نمود. این بار مادر جواب سلامش را داد و آن‌گاه آقا به منزل رفت.

۱۰- سلوک اجتماعی

از فرازهای مهم و برجسته در زندگی و سیره اجتماعی مرحوم آقا جان کوهستانی معاشرت و سلوک محبت‌آمیز ایشان با مردم و اقشار جامعه بود؛ چرا که وی می‌کوشید سیره و روش رسول خدا ﷺ را در رفتار اجتماعی و فردی خود پیاده کند، از این رو در معاشرت و رفتار اجتماعی خود با مردم بسیار مهربان بود و دربارهٔ آنان رفتاری از روی عطف و تواضع داشت، با رویی گشاده از آنان استقبال می‌کرد و دست پر از رأفت و محبت خود را بر سر همه می‌کشید تمامی اقشار جامعه از غنی و فقیر، پیر و جوان نزد او محترم بودند. همیشه در مجلس و حضور مردم دوزانو می‌نشست^۱ و تمام وجودش را گذشت و ادب و مهرورزی فرا گرفته بود. هر کس با ایشان معاشرت داشت شیفتهٔ رفتار و اخلاق و منش و ادب فوق‌العاده‌اش می‌گشت، اگر کسی یک‌بار به حضورشان می‌رسید برای همیشه مجذوب جاذبه و فضایل معنوی و کمالات اخلاقی او می‌گردید.

۱. گویا معظم‌له در مجلس چهارزانو می‌نشست تا این که فرمودند: شبی در عالم رویا دیدم که شخص

جلیل‌القدری خطاب به من گفت: نشستن شما مثل نشستن جد ما نیست. ظاهراً این خواب موجب شده

بود که ایشان اغلب دوزانو می‌نشستند.

او خدمت‌گزار مردم بود و ساعت خاصی برای ملاقات نداشت، هر کس در هر موقع از روز یا شب برای دیدارش و یا حاجتی مراجعه می‌کرد با آغوش باز و گشاده از وی پذیرایی می‌کرد؛ چه بسا اتفاق می‌افتاد معظم‌له مشغول استراحت بود و اشخاصی برای رفع حاجت یا استخاره مراجعه می‌کردند، ایشان احساس خستگی و ناراحتی نمی‌کرد و تا آن‌جا که امکان داشت در رفع نیازهایشان می‌کوشید.

آن بزرگوار چنان مهربان و دل‌سوز بود که یک‌بار شخص نابینایی برای دیدار و زیارت خدمت آقا رسیده بود و در بازگشت چون نمی‌توانست به تنهایی به منزل خود بازگردد آقا به خدمت‌گزارش فرمود تا کنار جاده که حدود یک کیلومتر از محل فاصله دارد او را راهنمایی کرده و سوار ماشین کند.

هر کس که خدمت ایشان می‌رسید آقا افزون بر آگاه شدن از امور دینی زادگاه آن شخص، از اوضاع و احوال اقتصادی و فرهنگی آن منطقه اطلاع حاصل می‌کرد و از مشکلات و گرفتاری‌های آن‌جا آگاه می‌شد و چنین نبود که دربارهٔ مردم و مشکلات آنان بی‌تفاوت باشد. او خود را شریک غم و اندوه و نامالیمات مردم می‌دانست و به راستی قلب این مرد بزرگ و الهی کانون مهر و محبت دربارهٔ بندگان خدا بود.

محبوب دل‌ها

از این‌رو مردم نیز دوستی عمیق و احساسات درونی خود را دربارهٔ وی مبذول می‌داشتند و در اظهار ارادت و محبت به ساحت مقدسش سر از پا نمی‌شناختند و با جان و دل او را «آقا جان» خطاب می‌کردند. این تعبیر ساده و پرمعنا حاکی از عمق دوستی و پیوند مردم با آن عالم وارسته بوده است به طوری که در منطقه مازندران معظم‌له به همین نام «آقا جان کوهستانی» مشهور شد.

دامن داشتن در قیامت

یکی از ارادتمندان معظم له می‌گوید:

در یکی از روزهای کاری فصل بهار خدمت آقا جان کوهستانی رسیدم. وی در حال رفتن به مسجد برای اقامه نماز جماعت بود که عرض کردم الآن فصل بهار است، آهو بچه‌اش را شیر نمی‌دهد؛ یعنی هر کس مشغول کار و کشاورزی است. من کار را رها کرده و برای حسابی خدمت شما رسیده‌ام، من این‌جا آمدم تا فردای قیامت دامن شما را بگیرم.

آقا با تواضع و فروتنی فرمود: از کجا معلوم که ما دامن داشته باشیم، شاید شما در آن‌جا دامن داشته باشی!

حاج محمدرضا می‌گوید: به آقا جان عرض کردم آقا حاضری با یک‌دیگر عهد کنیم که فردای قیامت اگر من دامن داشتم تو دامن مرا بگیری و اگر تو داشتی من دامن تو را بگیرم. آقا با کمال تواضع و بزرگواری پذیرفت و به نشانه عهد و پیمان با هم دست دادیم که در قیامت یک‌دیگر را فراموش نکنیم.^۱

این رفتار متواضعانه جز همان رفتار و سیره اولیای دین نیست که چنین خودشان را به مردم نزدیک می‌کنند و خود را برتر و بالاتر از آنان نمی‌بینند.

احترام به شخصیت مردم

شخصی به نام خیرالله - که به خاطر سبیل بلندش او را خیرالله سبیل می‌گفتند - نقل کرد: روزی چند تن از محترمان و معتمدان شهر «نکا» قصد دیدار آیه‌الله کوهستانی را داشتند در مسیر راه وقتی مقصود آنان را دانستم به آن‌ها عرض کردم، اگر ممکن است مرا با خود به کوهستان ببرید تا من هم خدمت آقا جان کوهستانی برسم، ولی آنان به خاطر سبیل بلند و سر و وضع نامناسب من

۱. حاج محمدرضا رضای پور لمراسکی.

تمایلی به این کار نداشتند. گفتم پس مرا تا جاده کوهستان برسانید بقیه راه را پیاده طی می‌کنم. این پیشنهاد را پذیرفتند و مرا در ابتدای جاده کوهستان پیاده کردند و خودشان حرکت کردند، من پس از حدود نیم ساعت خدمت آقا جان رسیدم در حالی که آقایان در محضر آقا نشسته بودند، وقتی من وارد حسینیه شدم آقا جان بسیار مرا احترام کرد و در کنار خود نشانید و از من دل‌جویی کرد به حدی که این حرکت آقا غیرعادی به نظر می‌نمود و موجب شگفتی آن چند نفر شده بود. آنان از این احترام فوق‌العاده آقا تحت تأثیر قرار گرفتند و موقع خداحافظی خطاب به من گفتند: آقا خیرالله نمی‌رویم؟ آقا در جوابشان فرمود: او که با شما نبود.^۱ آری، این است شیوه و رفتار اولیای دین که هیچ کس را کوچک و حقیر نمی‌شمارند و همواره یار و یاور ضعیفان و مطرودین جامعه هستند.

سلوک با اهل محل

رفتار و سلوک معظم‌له با اهالی کوهستان نیز محبت‌آمیز و از روی رأفت و شفقت بود، با آنان رفتاری مهربانانه و پدرانانه داشت و در رفع حوائج آنان و در رسیدگی به فقرا و درماندگان اهتمام کامل به خرج می‌داد. از آن رو که خود در کوهستان می‌زیست علاقه فراوان داشت که مردم کوهستان به سبب مراودهٔ بیش‌تر با ایشان بیش از دیگران متخلّق به آداب و اخلاق اسلامی باشند، لذا برای ترغیب و تشویق در روز عید فطری در جمع نمازگزاران فرموده بود: ای کوهستانی‌ها اگر فردای قیامت من آن‌جا باشم و شما را به جهنم ببرند نزد خدا خجالت می‌کشم.

مردم کوهستان نیز متقابلاً به معظم‌له علاقه‌مند و به ایشان احترام می‌گذاشتند و در عمق جانیشان به ایشان محبت می‌ورزیدند و دربارهٔ طلاب و رفع نیازمندی‌های

۱. حجة الاسلام والمسلمین حاج آقا بیانی.

آنان در حد توان خود از هیچ کوششی دریغ نداشتند.

صله رحم

سیره آن بزرگوار این بود که هر ساله تا سیزده نوروز، چون مهمانان از نقاط مختلف استان به محضرشان می‌آمدند، منزل را ترک نمی‌کردند ولی پس از آن صله رحم و بازدید را از قسمت بالای محل آغاز می‌کردند و به تمامی منازل تشریف می‌بردند و در هر خانه چند لحظه توقف و احوال‌پرسی می‌کردند. از این رو اهالی محل نیز قبلاً سفره‌ای سنتی از انواع شیرینی و حلوا مهیا می‌نمودند.

شهادت کوبه در

یکی از شاگردان معظم‌له که سالی در بازدید ایشان از اهل محل وی را همراهی می‌کرد خاطره جالبی را این چنین بازگو می‌کند:

پس از تعطیلات نوروز آقا جان به من فرمودند بیا با هم برای صله ارحام به منازل اهل محل برویم و در ضمن فرمودند که یک دستمال بردار تا تخم‌مرغ‌های آب‌پز شده و رنگ زده سر سفره عید را داخل دستمال قرار داده و برای دیگر طلبه‌ها ببریم به اتفاق آقا جان حرکت کردیم، هر خانه‌ای که صاحب‌خانه بود وارد می‌شدیم و مدتی می‌نشیم، ولی اگر در خانه‌ای را می‌زدیم و اهل منزل در خانه نبودند آقا جان با عصای خویش به کوبه در می‌زدند و می‌فرمودند: ای کوبه در فردای قیامت شهادت بده که محمد آمد برای صله ارحام!

۱۱- تکریم و تواضع نسبت به بزرگان

تکریم و احترام به بزرگان و عالمان دین یکی از اسباب موفقیت اهل علم در

۱. مرحوم حضرت آیه‌الله شیخ علی محمدی بایع کلایی.

تحصیل و نیل به کمالات معنوی و موجب جلب رضایت پروردگار متعال است؛ هم‌چنان که به تجربه ثابت گردید اهانت و تحقیر آنان موجب کوتاهی عمر و محرومیت از کسب علم و معرفت است.

از صفات پسندیده و نیکوی عالمان متعهد و راستین این است که درباره بزرگان و اهل علم و معرفت تواضع و ادب زیادی به خرج می‌دهند. حضرت آیه‌الله کوهستانی یکی از آن عالمان برجسته و وارسته است که هیچ‌گاه از تعظیم و تکریم علما و بزرگان دریغ نورزید و همواره از آنان به بزرگی و نیکی یاد می‌کرد.

معظم‌له نه تنها به علما و اهل علم احترام می‌کرد و به طلاب و فضایی که چه بسا از شاگردان او بودند کمال تواضع و ادب را مبذول می‌داشت و آن‌ها را بزرگ می‌شمرد و با آنان برخوردی متواضعانه و پدراانه داشت. روحانیانی که از مناطق مختلف - چه از شهر و چه از روستای اطراف - برای زیارت خدمت ایشان شرف‌یاب می‌شدند محترم می‌شمرد و تا سر جوی کنار منزل آنان را بدرقه می‌نمود به‌ویژه اگر یک روحانی به اتفاق چند نفر از دوستانش به محضر آقا می‌رسید احترام بیشتری می‌گذاشت و گاه می‌فرمود من نباید برای این‌ها از جای خود بلند شوم این‌ها بچه‌های من هستند، ولی برای این که چند نفری که همراه او هستند حرمتش را نگه دارند و او را بزرگ و محترم بشمارند، برای آن‌ها برمی‌خیزم و هنگام خداحافظی به همراهان نصیحت می‌کرد که شما باید قدر این روحانی را بدانید او به شما خدمت می‌کند و احکام اسلامی را می‌آموزد از وی قدردانی کنید، از سوی دیگر به آن روحانی نیز سفارش می‌کرد که تو باید قدر مردم را بدانی و خود را برتر و بهتر از آنان نشماری.

آن فقیه فروتن با آن همه شهرت و نفوذ فوق‌العاده معنوی و اجتماعی هیچ‌گاه خود را در حد شخصیت بزرگ نمی‌دید و در برابر بزرگان و فقها خود را یک

آخوند ساده دهاتی بیش نمی دانست.

بی اعتنا به القاب

یکی از شاگردان معظم له می گوید: روزی جمعی از شاگردان و ارادتمندان در حضور ایشان به فیض نشسته بودیم دعوتنامه ای برای ایشان رسید که پشت پاکت آن از وی به آیه الله کوهستانی تعبیر کرده بودند، آقا جان وقتی آن جمله را دیدند رو به یکی از شاگردان خود کردند و فرمودند: ببین کار به جایی رسید که به مرحوم کلینی (صاحب کتاب اصول کافی) با آن همه عظمت ثقة الاسلام می گویند و به من شیخ محمد «آیه الله» می گویند.^۱

آخوند روستایی

مرحوم آیه الله کوهستانی قسمت مهمی از وجوهات را به حوزه نجف یا قم نزد مراجع عظام می فرستاد. یکی از علمای منطقه به این حرکت آقا معترض بود و می گفت: وقتی حوزه ما نیازمند شهریه است چرا ایشان به قم یا نجف می فرستند. وقتی آقا این سخن را شنید با تواضع و بزرگواری خویش فرمود: ما حرفی نداریم که برای آنان شهریه بفرستیم، اما می ترسیم فرستادن شهریه آنان را کوچک کند، زیرا ما آخوند روستایی هستیم و آقایان علمای شهرند در عین حال از آن پس مرحوم آقا جان در ایام عید غدیر به طلاب آن شهر عیدی می پرداخت.^۲

احترام به عالم در بیمارستان

هنگامی که برخی از علمای معاصر به دیدارش می آمدند از تکریم و تجلیل درباره آنان فروگذار نمی کرد و با ادب و دوزانو نزد آنان می نشست. روزهایی که معظم له در «بیمارستان زارع» ساری برای معالجه بستری بودند

۱. حجة الاسلام والمسلمین شیخ محمدعلی صادقی.

۲. حجة الاسلام والمسلمین سید محمود شفیعی دارابی.

گروه‌های مختلف مردم از ایشان عیادت می‌نمودند؛ از جمله روزی حضرت آیه‌الله حاج شیخ حسن طبرسی به عیادت وی آمدند، وقتی متوجه شدند که آقای طبرسی می‌خواهند ببینند سراسیمه به اطرافیان فرمود: لباس‌های مرا بیاورید قبا و عبا را به تن کرد و عمامه را بر سر گذاشت و دوزانو بر روی تخت نشست هر چه اصرار کردند که شما کسالت دارید معذور هستید قبول نفرمودند.^۱

تقویت مراجع و بزرگان

در واقع سیره مرحوم آیه‌الله کوهستانی حمایت ویژه از بزرگان دین و جای‌گاه بلند مرجعیت و فقاہت بود و در هیچ شرایطی حاضر نبود که این جای‌گاه رفیع تضعیف یا شکسته شود، چرا که اهانت به آن را تضعیف اسلام و حوزه می‌دانست و همواره در برابر هر حرکتی که در جهت شکستن حریم جامعه روحانیت متعهد انجام می‌گرفت در حد وسع خود موضع‌گیری می‌کرد.

یکی از شاگردان معظم‌له می‌گوید:

هنگامی که در قم مشغول تحصیل بودم حادثه‌ای رخ داد که در پی آن برای اعتراض عده‌ای از طلاب راهپیمایی کردند و از مدرسه فیضیه حرکت و در بیت یکی از مراجع اجتماع کردند. من ابتدا در این حرکت شرکت کردم ولی وقتی فهمیدم که این جریان به انحراف کشیده می‌شود و بعضی از افراد قصد سوءاستفاده دارند از اجتماع فاصله گرفتم و برگشتم.

چند روز از این ماجرا گذشته بود که روزی برای دیدار و عرض ادب در کوهستان به محضر آیه‌الله کوهستانی شرف‌یاب شدم، ایشان از من جریانات و حوادث قم را جويا شد و فرمود: شما از ماجرا اطلاع دارید؟ عرض کردم بله، ابتدا در این حرکت شرکت داشتم، ولی در اثنا برگشتم. معظم‌له فرمود: همین مقدار که

۱. حجة الاسلام والمسلمین شیخ محمدرضا روحانی‌نژاد.

شرکت کردی چوبش را می‌خوری و به همین مناسبت ماجرای را که در نجف در زمان اقامت ایشان واقع شده بود برای من بیان داشت که بسیار آموزنده بود و آن قضیه به نحو اجمال چنین است که فرمودند:

قضیه‌ای در حوزه نجف اتفاق افتاد که در پی آن عده‌ای از فضلا و طلاب نجف جلسه‌ای را ترتیب دادند و از برخی مراجع و علمای برجسته برای شرکت در آن دعوت به عمل آوردند، ولی علما به خاطر مصالحی شرکت نکردند و فضلا و طلاب از این حرکت ناراحت شدند و تصمیم گرفتند به عنوان اعتراض نجف را به عزم کربلا ترک نمایند و در نتیجه مدتی در درس اساتید خود شرکت نکنند و قرار بر این شده بود که حدود چهل نفر از فضلا را انتخاب نمایند که این‌ها باید نجف را ترک کنند در میان آنان من نیز بودم و این در حالی بود که از تصمیمشان بی‌خبر بودم.

روزی یکی از طلاب نزد من آمد و پس از نقل ماجرا گفت: شما هم باید به کربلا بروی! عرض کردم که یکی از رفقای من مریض است و باید به خانواده وی رسیدگی کنم از این رو نمی‌رسم. آن طلبه اصرار ورزید که حتماً باید بروی! در جواب گفتم اگر هم می‌رسیدم به کربلا نمی‌رفتم، چون عامه مردم گمان دارند مراجع عظام شب‌ها از امام زمان علیه السلام درس می‌گیرند و روز به ما طلاب درس می‌دهند. وقتی ما طلاب این مراجع و بزرگان را بشکنیم و حرمتشان از بین برود دیگر ما که کسی نیستیم؛ یعنی ابتدا مراجع را با ما طلبه‌ها می‌شکنند و آن وقت شکستن ما که کاری ندارد.^۱

دفاع از حریم مرجعیت شیعه

حاج آقای بنی‌کاظمی دربارهٔ تکریم و تعظیم به بزرگان از آیه‌الله کوهستانی

۱. حجة الاسلام والمسلمین بیانی شهیدآبادی.

می‌گوید:

در دوران نهضت روحانیت (سال ۴۲) علما و روحانیون بزرگ از این نهضت مقدس و نیز انقلابیون حمایت می‌کردند. عمال شاه به‌ویژه ساواک از راه‌های مختلف می‌کوشیدند مردم را از آنان جدا سازند و از راه جوّسازی و اشاعهٔ دروغ و تخریب شخصیت، مردم را به آن‌ها بدبین کنند. متأسفانه این امر در برخی از ساده‌دلان خودی نیز مؤثر می‌افتاد، اینک به ماجرای در این مورد اشاره می‌کنیم: بعد از ظهر جمعه بود به اتفاق چند نفر از دوستان به زیارت آیه‌الله کوهستانی شرف‌یاب شدیم و طبق معمول عده‌ای از مشتاقان معظم‌له حضور داشتند، چند نفر طلبهٔ مازندرانی که در حوزه مشهد درس می‌خواندند نیز حاضر بودند و یکی از آنان در حال انتقاد از آیه‌الله‌العظمی سیدهادی میلانی بود که ما وارد شدیم، طلبه می‌کوشید با بیان ضعف‌هایی از آقای میلانی به آقای کوهستانی بقبولاند که انتقادش وارد است آقا هم با حلم و بردباری توأم با استدلال، نظر منتقد را رد می‌کرد، دقایقی طول کشید طلبه که خود را ناموفق دید با ناراحتی گفت آقا جان هر چه می‌گویم شما حمل بر صحت می‌کنید، معظم‌له با همه صبر و حوصله‌اش برآشفته و با صدای بلند فرمود: اگر من عملی مثل حضرت آیه‌الله میلانی را حمل بر صحت نکنم پس عمل چه کسی را باید حمل بر صحت کنم! برخورد و دفاع قاطع آقا همه را تحت تأثیر قرار داد و آن طلبه جوان نیز دم فرو بست و دیگر نتوانست سخن بگوید.

ستونِ طبرستان

روزی چند تن از ارادتمندان آیه‌الله خدمت معظم‌له رسیدند و خواستند نسبت به حضرت آیه‌الله حاج شیخ حسن طبرسی -از علمای بزرگ و معاصر وی- اعتراض و انتقاد کنند که با برخورد شایسته و منطقی معظم‌له روبه‌رو شدند. آقا در جواب آنان فرمود:

حاج شیخ حسن ستون طبرستان است اگر امثال او نباشند، خوانین منطقه عمامه را از سر ما می‌گیرند و نمی‌گذارند ما با خیال آسوده در این‌جا درس و بحث داشته باشیم.^۱

ارزش منبر عالم

هم‌چنین در وقتی دیگر عده‌ای نزد معظم‌له از عالم منطقه‌ای شکایت کردند که فلانی به مصالح وقف کم توجه است و رعایت غبطه وقف را نمی‌کند و با پاسخ قاطع آقا روبه‌رو گشتند که فرمودند: چه می‌گویید؟ یک منبر و سخنرانی ایشان به تمام این اموال موقوفه می‌ارزد.

جانب‌داری از عالمان روش و سیره معظم‌له بود. وی اجازه انتقاد نابجا به کسی را نمی‌داد و قاطعانه از حریم پاک و مطهر عالمان راستین دفاع می‌کرد. تمامی اعمال و رفتار معظم‌له در جهت بزرگداشت روحانیت متعهد بود. چه زیباست سخن عالم روشن بین حضرت آیه‌الله شاهرودی به شهری که درباره آن عالم بزرگوار فرمود: «در بزرگواری آقای کوهستانی همین بس که هیچ طلبه‌ای را تضعیف نکرد، بلکه تقویت نمود».^۲

۱۲- در ملاقات با رجال سیاسی و نظامی

شهرت فضل و تقوا و رفتار پدرانۀ مرحوم آقا جان علاوه بر آن که قشرهای مختلف مردم را شیفته خود کرده بود، بلکه رجال دولتی و نظامی رژیم وقت را نیز مجذوب مکارم اخلاقی خود ساخته بود. نیروهای دولتی از راه دور و نزدیک به محضرشان شرف‌یاب می‌شدند و از مواعظشان فیض می‌بردند و با افتخار غذای

۱. میرزا حسین حسینی خا. متکار معظم‌له.

۲. حجة الاسلام والمسلمین حاج سید رسول حسینی کوهستانی.

ساده ایشان را میل می نمودند و تبرک می جستند، آن بزرگوار نیز همواره در دیدارشان عهدنامه مالک اشتر در نهج البلاغه را برایشان تشریح می کردند و آنان را به رعایت حال مردم و عدالت و تقوا سفارش می نمود.

بی شک افرادی نیز بودند که برای مقاصد شوم سیاسی و مملکتی می آمدند و گاه با آوردن هدایایی می خواستند خود را به معظم له نزدیک سازند، اما آن عالم بیدار بافراست و سیاست هوشیارانه خود دسیسه های آنان را خنثی می کرد و اجازه سوء استفاده نمی داد. چرا که با طبع بلند و مناعت نفس می زیست عزت نفس و کرامت انسانی خود را با هیچ چیز مصالحه نمی کرد و به زندگی زاهدانه خود قناعت می ورزید.

نپذیرفتن هدایای مقام های دولتی

آیه الله زاده می گوید: روز عید فطر استاندار وقت به اتفاق یکی از رجال دولتی استان برای ملاقات به حضور رسیدند، پس از دیدار و موقع خداحافظی یکی از همراهان استاندار به من گفت: داخل ماشین دو جعبه پرتقال است که برای آقا هدیه آوردیم شما همراه من بیا و آن را تحویل بگیر. من چون با روحیات آقا آشنا بودم نپذیرفتم، ولی آن ها جعبه پرتقال را به شخص دیگری داده و او به اندرونی منتقل کرد و این در حالی بود که آقا در جریان آوردن پرتقال به اندرون نبود. حدود ساعت ده شب به خدمت معظم له رسیدم و عرض کردم که استاندار و همراهانش دو جعبه پرتقال هدیه آوردند، ایشان فرمود: انشاء الله از این پرتقال نمی خورم معلوم نیست از کجا گرفته باشند و دیگر چیزی نگفت.

هنگام طلوع فجر بود که شنیدم آقا صدا می زند که اسماعیل نماز را زود بخوان با شما کاری دارم. من بلافاصله پس از نماز حضورشان رسیدم، به من فرمود: نصف شب به فکرم رسید که این چه کاری بود؟ چرا اجازه دادید این ها پرتقال را بگذارند و بروند؟! این دو جعبه پرتقال را حتماً باید به ساری ببرید و به ایشان

تحویل دهید.

یکی از نزدیکان گفت: آقا حالا که آوردند عیبی ندارد بده به طلبه‌ها بخورند. معظم‌له عصبانی شدند و فرمودند: شما حرف نزن اگر این بار بپذیریم دفعه بعد برای ما عبا می‌فرستند.

بعد من به آقا عرض کردم دوتا از پرتغال‌ها از روی آن برداشته شد گفت: دو تا از پرتغال‌های درشت ما را روی آن بگذارید و تحویل دهید.
من نیز همان روز صبح پرتغال را به ساری بردم و تحویل آن‌ها دادم.

حکایتِ عبا پارِه

عالم فاضل و روشن‌بین مرحوم حضرت آیه‌الله شیخ محمد شاهرودی (از علمای بزرگ بهشهر) درباره عزت و مناعت طبع آیه‌الله کوهستانی چنین نقل کرد: روزی یکی از مقامات بلندپایه حکومتی در استان برای کار مهمی با آقای کوهستانی ملاقات کرد و این در حالی بود که من نیز حضور داشتم. نماز ظهر و عصر را به ایشان اقتدا کردیم و پس از نماز که به طرف بیت معظم‌له می‌آمدیم آن صاحب‌مقام مشغول گفت و گو با آقا بود. من متوجه شدم که آقای کوهستانی قسمتی از عبا خود را در مشتم خود محکم گرفته‌اند این حال تا موقعی که مهمانان حضور داشتند ادامه داشت؛ قبلاً در ذهنم گذشت که شاید لباس ایشان آلوده شده و از روی احتیاط با دستشان آن قسمت را گرفته‌اند، پس از آن که مهمانان از محضر آقا مرخص شدند ایشان عبا را آزاد کردند. از وی پرسیدم که چرا در این مدت قسمتی از عبا خودتان را با مشتم گرفته بودید؟ تبسمی کردند و عبا را نشانم دادند که قسمتی از آن پارِه و نخ‌ما شده بود و فرمودند: من این قسمت را پوشاندم تا مهمان‌های ما گمان نکنند من در مشکل قرار دارم که بعد

برایم عبا بفرستند.^۱

معظم‌له در عین حال که با همه مهمانان با تواضع و فروتنی برخورد می‌کرد، اما اگر احساس می‌نمود که طرف مقابل قصد تکبر کردن و تحقیر را دارد با عزت نفس در برابر او می‌ایستاد و اظهار ضعف و کوچکی نمی‌کرد:

مرحوم حجة الاسلام والمسلمین حاج شیخ اسحاق درزیان می‌گوید: روزی چند تن از نظامیان عالی‌رتبه رژیم وقت برای دیدار خدمت معظم‌له آمدند و آقا جان طبق معمول روزها چند قرص نان و چند کاسه آش با قاشق چوبی برای آنها آورد، ولی چون غذا باب میل آنان نبود و انتظار پذیرایی بهتری داشتند با بی‌رغبتی آش را خوردند، پس از مدتی آقا جان تشریف آورد و گفت: ناهار میل کردید؟ بعضی در کمال بی‌ادبی گفتند این ناهار بود که به ما دادید! آقا با شجاعت و قاطعیت فرمود: البته ما [آن را] ناهار می‌دانیم. و برخلاف معمول آنها را تا دم در اتاق بیش‌تر بدرقه نکرد.

۱۳- احترام به استاد

از دیگر ویژگی‌های آن عالم وارسته حق‌شناسی و رعایت ادب اسلامی در برابر کسانی بود که به گونه‌ای حقی بر عهده او داشتند. بسیار مراقب بود که حقوق آنان را ادا نماید و احترام لازم را مبذول دارد، اگر نزد استادی درس خوانده بود همیشه از وی به نیکی یاد می‌کرد. وی مقداری از کتاب معالم‌الاصول یا کتاب دیگری را نزد حضرت آیه‌الله شیخ نجف‌علی فاضل استرآبادی فرا گرفته بود، از این‌رو احترام ویژه‌ای برای ایشان قایل بود و همواره از ایشان به «جناب فاضل» یاد می‌نمود.

۱. جناب آقای حاج عبدالرضا حاتمی.

روزی که حضرت آیه‌الله شیخ نجف‌علی فاضل به دیدن مرحوم کوهستانی تشریف آورده بود هنگام خداحافظی یکی از حاضران اجازه خواست تا از آن دو بزرگوار عکس یادگاری بگیرد، مرحوم کوهستانی راضی نبود. آقای فاضل فرمود: عیب ندارد بگذار عکس بگیرند. معظم‌له با این که معمولاً اجازه نمی‌دادند از ایشان عکس بگیرند، ولی به احترام استادش پذیرفت و از آنان عکس گرفتند که هم‌اکنون آن عکس به یادگار مانده است.

معظم‌له نه تنها نهایت احترام را به اساتید خود می‌گذاشت، بلکه به فرزندان آن‌ها نیز ارج می‌نهاد. روزی که فرزند حضرت آیه‌الله‌العظمی سیدابوالحسن اصفهانی به حضورش رسیده بود احترام زیادی به وی کرد و با کمال بزرگواری و تواضع او را عزیز داشت.

آیه‌الله‌زاده می‌گوید: حرمت نهادن ایشان به اساتید خود در خانواده هم تأثیر گذاشته بود؛ گاه خانم محترمی به منزل ما می‌آمد که دختر استادشان بود، لذا افراد خانواده نیز احترام خاصی به او می‌کردند.

از این‌گونه رخ می‌کند

روزی نوه یکی از علمای بزرگ منطقه که گویا معظم‌له نزد او شاگردی کرده بود خدمتش رسید با این که ریشش را تراشیده و کروات هم زده بود ایشان احترام خاصی برای وی قایل شد و برخی از شاگردان که نزدش حضور داشتند گفتند: چه قدر به او احترام کردید؟! در جواب فرمودند: از این‌گونه باز رخ می‌کند.

حق‌شناسی در برابر اساتید

روحیه تعهد و حق‌شناسی مرحوم آیه‌الله کوهستانی زمینه‌ای شده بود که ایشان در برابر اساتید خود احساس مسئولیت کرده و از زیادی حقوق بر عهده‌اش بترسد. معظم‌له در این باره می‌فرمود: در مشهد استادی داشتیم که چندان در تدریس مسلط نبود. شریک بحث من گفت بهتر است استاد دیگری انتخاب کنیم.

در جوابش گفتم: همین درس را ادامه می‌دهیم در عوض بیش‌تر زحمت می‌کشیم، چرا که اگر استاد دیگر انتخاب کنیم او هم بر گردن ما حق پیدا می‌کند آن وقت حق دیگران بر گردن ما زیاد می‌شود و من دوست ندارم حقوق بر من زیاد شود بگذار حق کم‌تری بر عهده ما باشد، زیرا ممکن است از ادای حقوق خود برناییم.

۱۴- مهمان‌نوازی

از جمله ویژگی‌های اخلاقی انسانی مرحوم آیه‌الله کوهستانی که تقریباً از امتیازات منحصر به فرد ایشان بود مهمان‌نوازی و سفره‌باز و بابرکت اطعام وی بوده است تا آن‌جا که طعام و آش آقا جان کوهستانی در مازندران حتی نقاط مختلف کشور از شهرت به‌سزایی برخوردار گشته بود به حدی که برخی از بزرگان و مراجع نیز تمایل داشتند از آن میل نمایند و از برخی دوستان معظم‌له خواستار آن آش ساده بودند.

در خانه وی همواره بر روی همگان باز بود. معظم‌له با کمال میل و رغبت توأم با خوش‌رویی از مهمانان پذیرایی می‌نمود و منزلش جای‌گاه امنی برای مستمندان و عموم ارادتمندان بود که از نقاط مختلف استان به خدمت ایشان می‌رسیدند. عالم فاضل آقا شیخ ولی‌الله عموزادی از پدر بزرگوارش مرحوم حجة‌الاسلام محمدعلی عموزادی نقل می‌کند که می‌گفت: در زمان ما شخص فقیری آمده بود که نمی‌دانستم اهل کجا بود، ولی آن‌قدر در منزل آقا ماندگار شد که در همان‌جا از دنیا رفت.

به ندرت اتفاق می‌افتاد که بر سر سفره‌اش مهمانی یا مهمانانی حضور نداشته باشند و روزهای جمعه و تعطیلی بر تعداد آنان افزوده می‌شد به‌ویژه در ایام عید فطر و یا ایام نوروز بیش از صد نفر بود و گاه به سی صد نفر نیز می‌رسید که همگی از خوان گسترده معظم‌له بهره‌مند می‌گشتند و معمولاً هم بدون اطلاع قبلی بود

حتی روزی پس از شمردن قاشق‌ها مشخص شد که سی صد نفر از مهمانان غذا میل کرده بودند. طبق معمول هر روز پذیرایی و ناهار عبارت بود از یک کاسه آش و مقداری نان محلی همراه قاشق چوبی که پس از اقامه نماز جماعت در مسجد آن را با اشتیاق میل می‌کردند و آن را مایهٔ سعادت و برکت و موجب شفای امراض می‌دانستند، از این رو هر چه نان بر سر سفره باقی می‌ماند پس از جمع‌آوری در سینی بزرگ معظم‌له بر آن‌ها دعا می‌خواند و مهمان‌ها برای تبرک با خود می‌بردند. نکته جالب توجه این که مهمانان ایشان فقط از قشر فقیر یا مستمند نبودند، بلکه هر کس که وارد می‌شد - چه غنی و چه فقیر عالم یا غیرعالم - با این آش ساده یک‌سان پذیرایی می‌شدند. معظم‌له نیز خود با مهمانان غذا می‌خورد و در اواخر عمرشان که به خاطر کسالت پرهیز غذایی داشت به هنگام پذیرایی در حسینیه می‌نشست تا مهمانان ناهار را میل کنند، از این رو اغلب یک یا دو ساعت از ظهر گذشته به اندرونی تشریف می‌بردند و ناهار خود را میل می‌کردند؛ چه بسا بر اثر کثرت مهمان‌ها چیزی برای خوردن باقی نمی‌ماند و به اهل خانه می‌فرمود: هر چه در بساط دارید بیاورید، ولو این که مقداری نان و ترشی باشد. گاهی پیش می‌آمد که ناهار تناول نمی‌کرد و شب به شام اکتفا می‌نمود.

شب‌ها نیز اگر احياناً مهمان داشت با آنان می‌نشست و اگر خود نمی‌توانست نزد مهمان شام را میل کند قبل از صرف شام خود برای مهمان غذا می‌فرستاد و یا می‌پرسید برای مهمان غذا برده‌اید؟

چه قدر فقیر هستیم

در واقع مرحوم آیه‌الله کوهستانی نه تنها از کثرت مهمانان اظهار ناخشنودی نمی‌کرد، بلکه اگر روزی بر سفره‌اش مهمانی نبود که با وی هم‌غذا گردد بسیار ناراحت و متأسف می‌شد. یکی از نوادگان معظم‌له در این باره چنین می‌گوید:

در ایام کودکی در حیاط حسینیه با عده‌ای از بچه‌های محل مشغول بازی

بودیم و آن روز برای آقا جان مهمان نیامده بود چند مرتبه آقا از اندرونی بیرون آمد و از من پرسید: مهمان نداریم؟ گفتم: نه! آقا اظهار تأسف کرد و فرمود: امروز ما چه قدر فقیریم.^۱

سفره با برکت

جناب آقای راسخی دربارهٔ سفره با برکت ایشان که خود بسیار از آن بهره‌مند گشته بود چنین می‌گوید:

تا آن‌جا که من می‌دانم و دیدم ظهرها به تعداد افراد یک کاسه گلی آش با قاشقی چوبی و نان خانگی و شب‌ها یک بشقاب پلو از برنجی ارزان قیمت با خورشتی بسیار ساده بر روی سفره چیده می‌شد و آقا می‌فرمود: بفرمایید! من توجه داشتم هنگامی که غذا کم بود سر مبارک پایین و دعاهایی آهسته بر لبان جاری می‌شد که واقعاً و حقیقتاً همگی سیر می‌شدند. ممکن است خواننده‌ای بگوید: راسخی! تو چون به ایشان ارادت داشتی و به قول معروف «حُبُّ الشَّيْءِ يعمى ويصم» اغراق می‌گویی. چنین نیست که میهمانان وقتی می‌دیدند غذا کم است رعایت می‌کردند و سیر نشده دست می‌کشیدند.

برای این که خوانندگان عزیز این ماجرا را باور کنند، من این جریان را از زبان مردی بیان می‌کنم که سید بود و چندان پای‌بند تکالیف نبود و شاگرد دبیرستان و بعد آموزگار شده بود به طوری که کارهای زشت بسیار مرتکب گردیده و برایم نقل می‌کرد، من او را منع می‌کردم که گناهان را نباید ذکر کرد تا می‌توانی جبران کن و استغفار. او می‌گفت: استغفار کرده‌ام و می‌ترسم خدای بر من نبخشاید و من می‌گفتم باز آی، هر آن چه هستی باز آی این درگه ما درگه نومیدی نیست....

به هر حال او می‌گفت که در زمان جهالتم دوستانی ناباب داشتم و آن‌ها اصلاً

۱. حجة الاسلام والمسلمین سیدعسکری هاشمی‌نوبختی.

خدایی قبول نداشتند و من با وصف آن که در فساد از آن‌ها کمی نداشتیم، ولی خدا را قبول داشته و به اصطلاح معروف حضرت عباس علیه السلام سرم می‌شد، به ایشان می‌گفتم بالاخره قیامتی در کار است و حساب و کتابی، هر چه می‌گفتم فایده نداشت... به نظرم آمد مثل این که خدای کمک کرد، گفتم: بیایید شمی برویم خدمت آقای کوهستانی و آن‌جا شام بخوریم و بابت آن پولی نمی‌دهید و آن وقت ببینید با غذای کم، چگونه ایشان اعجاز می‌کند و شما هر چه می‌خواهید بخورید تا سیر شوید و به چشم خود این کرامت را ببینید. گفتند: باز داری آسمان و ریسمان می‌کنی سید؟ بالاخره از من اصرار و از ایشان انکار. به هر حال حاضرشان کردم و آن‌ها بسیار پرخور بودند مخصوصاً ناهار کم‌تر خورده و به قول معروف شکم را صابون زده تا این که مرا رسوا کنند و به گفته آن‌ها دروغ‌هایم آشکار گردد. به هر حال رفتیم، تقریباً دو ساعت از شب گذشته بود که مبادا دو رکعت نماز از ترس صاحب‌خانه بخوانیم. سفره حاضر و اتفاقاً آن شب جز ما چند نفر کسی نبود، سلامی کرده و به سفره نشستیم و غذا هم بسیار کم بود. آقا فرمود: بفرمایید «بسم الله». این‌ها شروع کردند به خوردن، من هم زیرچشمی مواظب بودم و می‌دیدم لقمه‌ها یکی پس از دیگری به حلقومشان فرو می‌رود. مثل این که پس از هر لقمه کاسه پر می‌شد و دست نخورده به جای خود، آن‌ها تا توانستند شکمی از عزا درآوردند و من پی در پی به آنان اشاره می‌کردم که بخورید. آن‌ها نیز به شکمشان اشاره می‌کردند که پر شده و جا نداریم؛ یعنی تا بلغت الحلقوم خوردیم. آری! برادر چنین بود. وقتی بیرون آمدیم (البته پس از نصایح دل‌پسند آقا) آنان به من گفتند: ای والله! عجب، خیلی جای تعجب بود این غذای کم چه قدر خوشمزه و زیاد می‌شد؟ ما کوشیدیم تا تو را رسوا کنیم، نشد که نشد، خداوند آن سید را بیامرزد و آن رفقای کذایی را هدایت کرده باشد.

«والله یرزق من یشاء بغير حساب»^۱.

پذیرایی ساده چرا؟

شاید برای برخی از خوانندگان گرامی این پرسش مطرح شود که چرا آیه‌الله کوهستانی از مهمانان با آش ساده پذیرایی می‌کرد، با این که سفارش شده که از مهمانان به بهترین وجه پذیرایی نمایید. در پاسخ باید گفت انگیزه این کار معظم‌له عدم بضاعت مالی و احتیاط در مصرف وجوهات بود، چرا که وی در حدّ توان مالی خود از مهمانان و ارادتمندان پذیرایی می‌کرد.

فرزند گرامی ایشان می‌گوید: روزی حضرت آقا به من فرمود: من دوست داشتم از مهمانان بهتر پذیرایی کنم و برای من خیلی دشوار است که غذایی بسیار ساده برای مهمانان خود بیاورم، ولی اگر چنین نمی‌کردم ناچار بودم از وجوهات استفاده نمایم، از این رو در حدّ توان مالی خود از آنان پذیرایی می‌کنیم.

دشوارترین روزهای زندگی

معظم‌له خود در این باره جریانی را نقل فرموده است: فراموش نمی‌کنم روزی را که مهمان محترمی بر من وارد شد و من سرگرم تدریس و مباحثات بودم، نزدیک ظهر به اندرون رفتم و جويا شدم که برای پذیرایی مهمان محترمی که از راه دور آمده چه داریم؟ معلوم شد که جز نان و دوغ چیزی در بساط نیست، چاره‌ای نبود جز آن که مهمان را با آن غذای ناچیز پذیرایی کنم. نان و دوغ را نزد مهمان فرستادم مدتی از خجالت در اندرون تأمل کردم، وقتی به نزد مهمان عزیز آمدم معلوم بود که غذای مطبوعی نبود و او نیز انتظار نداشت که با این وضع پذیرایی شود. آن روز یکی از دشوارترین روزهای زندگی من بود.^۲

۱. سوره بقره، آیه ۲۱۲.

۲. محمدرضا روحانی نژاد، یادنامه آیه‌الله کوهستانی.

دقت در مخارج مهمانی

یکی از شاگردان آن بزرگوار می‌گوید: روزی در محضر مبارک ایشان نشسته بودیم عرض کردم آقا جان در گذشته حضرت عالی قلیان می‌کشیدی و مهمان‌های قلیانی هم از کنار حضرت عالی بهره‌مند می‌شدند، اکنون شما قلیان را ترک کردی و مهمانان هم خجالت می‌کشند، خوب است کسی را بیاورید که به وضع مهمان‌ها رسیدگی کند. فرمودند: من متوجه این امر هستم، لیکن اگر کسی را بیاورم باید مبلغی را به ایشان بدهیم، اموال شخصی من کفایت این کار را نمی‌کند و از مصرف وجوهات هم جرئت نمی‌کنم بپردازم.^۱

۱۵- دستگیری از فقرا و نیازمندان

دست پر مهر و محبت و قلب رئوف معظم‌له پیوسته در جست و جو و تحقیق حال فقرا و مستمندان و گوشه‌نشینان بود. هر جا فقری سراغ داشت از کمک کردن به آن دریغ نمی‌ورزید، در کمک و توجه و عنایت به مستمندان و فقرا دقتی خاص داشت. در عین محبت پدران و رسیدگی به حال فقرا شیوه کمک به گونه‌ای بود که آبرو و شخصیت آنان حفظ می‌شد.

آقای بنی‌کاظمی در این باره چنین می‌گوید: معظم‌له به بنده دستور فرمودند با تفحص و تحقیق خصوصی لیستی از فقرا و مستمندان - از سادات و غیر سادات - به طور جداگانه تهیه نمایم تا کمک‌های مناسبی برای هر یک پرداخت شود. معظم‌له محرمانه به وضع آنان رسیدگی می‌کرد و در این مورد گاه پیش می‌آمد افرادی که تصور نمی‌کردم نیازمند باشند ایشان خصوصی معرفی و مبلغی حواله می‌کرد که می‌بایست در تاریکی شب و به طور ناشناس به آنان برسانیم. هیچ‌گاه

۱. حجة الاسلام والمسلمین حاج سیدولی نعمتی.

سایل را رد نمی‌کرد و در حد توان مالی خود مبلغی را در اختیار سایل قرار می‌داد.

عالم فاضل آقای روحانی نژاد نقل می‌کند:

روزی در محضرشان افتخار حضور داشتم ناشناسی که خود را فقیر معرفی کرد از معظم‌له درخواست کمک کرد، حضرت آقا مختصر پولی به او داد و از قرائن پیدا بود که معظم‌له پولی که بتواند در اختیارش بگذارد - ندارد، مرد ناشناس هم دست‌بردار نبود با سماجت و اصرار کمک بیشتری می‌خواست. معظم‌له در حالی که دستی بر روی سینه داشت با خوش‌رویی و تبسم فرمود: آقا من غلام شما هستم در حال حاضر بیش از این برایم مقدور نیست، سهم امام علیه السلام موجود است ولی از خدا می‌ترسم و آن را نمی‌توانم در اختیار شما بگذارم، اگر پولی برسد در خدمت شما هستم.^۱

سخاوت در پاسخ توهین سائل

حجة الاسلام والمسلمین حاج سیدرسول حسینی کوهستانی دربارهٔ اهتمام و بزرگواری معظم‌له درباره فقرا ماجرای را چنین نقل کرد:

غروب یکی از روزهای ماه مبارک رمضان من و یکی دیگر از طلاب همراه مرحوم آقا جان برای اقامه نماز مغرب و عشا به سمت مسجد حرکت کردیم، به محض ورود به مسجد فقیری از راه رسید و از معظم‌له درخواست کمک کرد. آقا برای پرداخت وجه استخاره کرد (گاهی معظم‌له برای دادن پول استخاره می‌کرد) سپس رو به من کرد و فرمود: پنج قران دارید به من قرض بدهید؟ من عرض کردم: بله و از جیب خود پنج قران درآوردم و به آن فقیر دادم. فقیر از مبلغ کم پول ناراحت شد و رو به آقا کرد و با تندگی گفت: من یک تومان خرج کردم تا این‌جا

۱. محمدرضا روحانی نژاد، یادنامه آیه‌الله کوهستانی.

آدم این مقدار پول را می‌خواهم چه کنم؟ تو چه قدر متکبری، آقا به خاطر اهانت وی متأثر شد و از روی ناراحتی چند مرتبه تکبیر گفت و دیگر چیزی نفرمود و مشغول نماز گردید. در بین نماز مغرب و عشا یا بعد از نماز بود که آن فقیر می‌خواست از مسجد خارج شود ولی جایی نداشت، آقا خطاب به وی گفت: کجا می‌روی؟ برو منزل همان متکبر. او چاره‌ای نداشت و با کمال شرمندگی به منزل آقا آمد، معظم‌له دستور داد از وی پذیرایی کنید. برخی از دوستان می‌خواستند به خاطر اهانتی که به آقا جان کرده بود او را اذیت کنند ولی آقا جان سفارش کرده بود آزارش ندهید او شب را در آنجا استراحت کرد و صبح رفت.

پناه دادن به غریبه‌ها

عالم وارسته آیه‌الله فاضل (داماد معظم‌له) نقل فرمود: شبی پس از نماز مغرب و عشا همراه آقا جان به سمت منزل می‌آمدیم، مشاهده کردیم دو نفر غریب داخل حیاط مسجد آتش روشن کردند و گویا قصد داشتند همانجا استراحت کنند و شب را به صبح برسانند آقا جان آنان را دعوت کرد و از آن‌ها خواست که به منزلشان بیایند، ولی آنها نپذیرفتند و گفتند ما همین‌جا می‌مانیم ما همراه آقا به مدرسه رفتیم ولی معظم‌له، دلش آرام نگرفت و نگران آن دو نفر بود که جعفر دایی را فرستاد تا آنان را به منزل بیاورد؛ وی رفت و آن دو را با خود آورد و از آن‌ها پذیرایی نمود.

توصیه به پزشکان در رعایت حال فقرا

حجة الاسلام والمسلمین حاج سید ولی نعمتی درباره اهتمام معظم‌له در مورد فقرا و این که همواره در فکر نیازمندان بود چنین اظهار نمود: هنگامی که معظم‌له در اثر کسالت و عمل جراحی در بیمارستان گرگان بستری گشتند، پس از بهبودی ایشان مبلغی را برای تصفیه حساب بیمارستان در اختیار دامادشان مرحوم حجة الاسلام والمسلمین هاشمی‌نسب گذاشتند که به دکتر جبّاری پزشک معالج

ایشان بیردازند، جناب دکتر از گرفتن این مبلغ امتناع وزرید و گفت: حضرت آقا شما شنیدید که ما اطبا از بیماران پول می‌گیریم، ولی ما هم مورد را نگاه می‌کنیم حساب شما فرق دارد. معظم‌له در جواب ایشان فرمود: درست است، ولی بجاست از امثال ما پول بگیریید از قشر فقیر و محروم پول نگیریید.

۱۶- اصلاح و رفع نزاع‌ها

مرحوم آیه‌الله کوهستانی در مسائل قضایی و حقوقی و ایجاد سازش بین مردم بسیار موقّق و دارای نفوذ فوق العاده بود و خانه‌اش مرجع تظلم و پناهگاهی برای مردم بود. در بسیاری از روزها از گوشه و کنار استان، مؤمنان به منظور رسیدگی به اختلاف و نزاع‌ها و شکایت‌ها به حضورش می‌رسیدند که معظم‌له دشوارترین موارد اختلاف را با قدرت معنوی و موعظه و بیان حکم اسلامی پایان می‌داد. بیان گرم و پر از مهرش چون آب سرد، آتش دعوا و التهابِ نزاع را خاموش می‌ساخت.

چه بسیار نزاع‌های خانمان سوز را به مودّت و محبت تبدیل کرد و چه بسیار کینه‌ها را از دل‌ها زدود. این در حالی بود که برخی از منازعه‌ها در نهایت شدّت و دامنه‌دار بود و طرفین در کمال یأس و نومیدی باور نمی‌کردند که به این زودی رفع کدورت شود.

بارها مشاهده شده است که کسانی سالیان دراز شکایت‌ها و پرونده‌های قطوری در دادگستری داشتند و رسیدگی نمی‌شد، اما وقتی به ایشان مراجعه می‌نمودند، معظم‌له با نفوذ کلمه و با مهربانی، نزاع و کدورت را تمام می‌کرد و آنان را به برادری و گذشت توصیه می‌کردند. به راستی او در وصل و پیوند دل‌ها و ایجاد روحِ اخوّت بین مؤمنان موفق و کم‌نظیر بود.

نفوذ کلام

حجة الاسلام و المسلمین حاج شیخ ولی الله عموزادی می گوید: زن و مردی که گویا نسبتی با هم داشتند و در مسئله ارث درگیر بودند، جهت اختلاف نزد آقا جان آمده بودند. معظم له پس از چند لحظه که برایشان صحبت کرد و آنان را پند و اندرز داد، تحت تأثیر قرار گرفتند؛ به طوری که یکی از آن‌ها به آقا گفت: آقا جان ما آمدیم به زیارت شما و اصلاً اختلافی در ارث نداریم و از عمل خود پیشیمان گشته بودند.

قسم لازم نیست

حجة الاسلام حاج شیخ قلی پارچی نقل کرد: شخصی نزد آقا جان آمد و مردی را همراه خود آورد. وی مدعی بود که آن مرد گاو او را دزدیده است و از آقا می‌خواست که از وی اعتراف بگیرد و گاو او را برگرداند، ولی آن مرد انکار می‌کرد و می‌گفت: من دزد نیستم. صاحب گاو گفت: اگر راست می‌گویی قسم بخور. معظم له فرمود: قسم لازم نیست فقط شما برو وضو بگیر و بیا. وقتی این جمله از زبان آقا جاری گشت، ترس آن مرد را فراگرفت و بدون قسم به گناه خود اعتراف کرد.

حجة الاسلام آقا شیخ صفر ولی پور درباره نفوذ کلام معظم له چنین می‌گوید: دو نفر نزد آقا جان آمده بودند و بر سر یک رأس گوسفند با هم اختلاف داشتند. هر کدام ادعا داشتند که گوسفند مال من است. یکی گفت آقا جان من شاهد دارم چوپان من این جاست و گوسفندم را می‌شناسد. وقتی چوپان حاضر شد آقا از جا برخاست و چوپان را به سمت سکوی حسینی هدایت کرد و با کمال نرمی به او گفت: این آفتاب را می‌بینی، او گفت: بله آقا جان. آقا پرسید: آیا مثل این آفتاب برای تو روشن است که گوسفند مال ارباب توست. چوپان تحت تأثیر حرکت آقا

قرار گرفت و نتوانست حقیقت را انکار نماید و اعتراف کرد که ارباب من مرا به اجبار آورد که به دروغ شهادت بدهم و گرنه گوسفند مال او نیست.

۱۷- عفو و گذشت

از صفات پسندیده پرهیزکاران، که مورد تأکید و سفارش قرآن و روایات است، عفو و گذشت از جاهلان و صبر و بردباری در برابر نادانان و غرض‌ورزان است.

خداوند در قرآن می‌فرماید: «ولیعفوا ولیصفحوا الا تحبون ان یغفرالله لکم والله غفور رحیم»^۱ آن‌ها باید عفو کنند و چشم‌پوشند آیا دوست نمی‌دارید خداوند شما را ببخشد و خداوند آمرزنده و مهربان است.»

رسول گرامی اسلام ﷺ می‌فرماید: «علیکم بالعفو فان العفو لایزید العبد الا عزا فتعافوا یعزکم الله»^۲ گذشت را پیشه خود سازید که عفو بر انسان جز عزت نمی‌افزاید، پس عفو کنید تا خداوند سربلندتان گرداند.»

آیه‌الله کوهستانی از جمله پرهیزکارانی است که به نحو شایسته خود را به این صفت زیبا آراسته و در برابر آزار و اذیت‌های جاهلان صبر و حلم را پیشه خود ساخته بود و به همگان حتی دشمنان خود سعه صدر داشت و کسی را از گذشت و رحمت خویش دور نمی‌ساخت. یکی از شاگردان معظم‌له از ایشان نقل کرد که فرمودند: من هر سال شب عید فطر همه کسانی را که در حق من ظلم و جفا نمودند می‌بخشم، چرا که خود در مکتب قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام پرورش یافته و بهتر از هر کس سزاوار داشتن صفت عفو و گذشت بود.

۱. سوره نور، آیه ۲۲.

۲. اصول کافی، ج ۳، ص ۱۶۶-۱۶۸.

مطالعه در زندگی این انسان کریم ما را بیش از پیش به زوایای رفتار معظم‌له آشنا می‌سازد. باید گفت نمونه‌های فراوانی از عفو و بزرگواری این بزرگ‌مرد در زندگی یافت می‌شود که به چند مورد از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

عالم فاضل حجة الاسلام والمسلمین شیخ محمدرضا رحمانی از شاگردان معظم‌له می‌گوید:

ایامی که در حوزه کوهستان مشغول تحصیل بودم بر روی مسئله‌ای بین برخی از اهالی محل نزاع و کش مکش رخ داد. یکی از جاهلان به آقا بی‌ادبی روا داشته و این نزاع را به ایشان نسبت داده و گفت: این دود از کُنده شما بلند شده است! آقا در پاسخ آن فرد جاهل چیزی نفرمود و سکوت اختیار کرد، اما صبر و حلم آقا اثر وضعی خود را گذاشت، من همان شب داخل حسینیه خوابیده بودم آقا جان نیز در آن شب در حسینیه استراحت کرده بود، نصف شب متوجه شدم که در حیاط حسینیه را کسی می‌کوبد، خواستم بروم در را باز کنم ولی آقا جان اجازه نداد و فرمود: من خودم در را باز می‌کنم، هنگام بیرون رفتن، درِ اتاق را بست که من از چیزی آگاه نگردم ولی من بیدار بودم وقتی آقا جان در را باز کرد دید مادر همان شخصی است که به ایشان جسارت کرده بود، یک استکان آب آورده که پسرش سخت مریض شده برای شفای وی آقا جان بر آن دعا بخواند. آقا جان هم با بزرگواری آب را برداشت و شاید در حدود بیست دقیقه در حالی که در حیاط قدم می‌زد بر آب دعا خواند و به آن مادر برگرداند که آن شخص در اثر دعای معظم‌له شفا یافت.

خوشرویی در برابر جسارت

حجة الاسلام و المسلمین آقا میرنعمین حسینی نقل کرد: روزی به اتفاق آقا جان برای دیدار و صلۀ رحم به طرف منزل شخصی حرکت کردیم، وقتی نزدیک منزل آن فرد رسیدیم متوجه شدیم که دارد پشت سر آقا جان بدگویی می‌کند و مطالب

نامربوطی می‌گوید، من خواستم در بزمن آقا فرمود: نه کمی صبر کن، وقتی جسارت‌های صاحب خانه تمام شد، آقا فرمود: حالا در بزمن همین که صاحب خانه در را باز کرد و آقا جان را پشت در دید رنگ چهره‌اش پرید و خیلی شرمنده شد، اما آقا به روی خود نیاورد و احوال‌پرسی گرمی با وی انجام داد. از خانه که بیرون آمدیم به آقا گفتم: شما چه جور آدمی هستی، او به شما فحش می‌دهد و شما این چنین با وی احوال‌پرسی می‌کنی؟ آقا در جوابم گفت: اعتنا نکن و حرف‌هایش را نشنیده بگیر.

حلم در برابر جاهل جسور

یکی از شاگردان آیه‌الله کوهستانی از صبر و گذشت ایشان چنین حکایت

کردند:^۱

روزی آقا جان برای سرکشی و خدافت‌گویی کارگرانی که مشغول سنگ‌فرش کردن خیابان محل بودند نزد آنان رفت در همین میان شخص غریبه‌ای خود را به آقا نزدیک کرد و گفت از بهشهر چند کیسه گندم به آسیاب شما آوردم، ولی آسیابان بار مرا دزدید. آقا جان در پاسخ او فرمود: گمان نمی‌کنم آسیابان من چنین کاری کرده باشد ولی در عین حال تحقیق می‌کنیم اگر حقی از شما ضایع شده باشد به شما برمی‌گردانیم. آن مرد سخن آقا را نپذیرفت و اصرار داشت که به طور حتم آسیابان شما دزدی کرده است و بعد با جسارت و بی‌ادبی گفت: شما خودتان هم دزدید آسیابان شما هم دزد است. تا این بی‌احترامی را کرد عده‌ای از کارگران محلی که مشغول کار بودند تحمل نکردند و بیل و هر آن چه در دست داشتند بلند کردند که بر فرق آن مرد بی‌ادب بکوبند، ولی آقا جان با بزرگواری جلوی عمل آنان را گرفت و گفت: نزنید آن‌گاه جلوتر رفت و او را از این گفتار زشت و ناپسند

۱. حجة الاسلام والمسلمین شیخ محمد صادقی گلوردی.

بازداشت و به او فرمود: باید سنجیده و مودبانه سخن بگویی این چه طریق صحبت کردن است اگر مانع نمی شدم تو را می کشتند بعد او را راهنمایی کرد که هر چه زودتر آن جا را ترک کند و برای این که مطمئن شود او را اذیت نمی کنند آن قدر آن جا ایستاد تا آن مرد غریبه کاملاً از آن ها دور شود و سپس به منزل بازگشت.

صبر در برابر بی ادبی ها

حضرت آیه الله نصیری از شاگردان برجسته معظم له درباره صبر و حلم آیه الله کوهستانی در برابر اهانت ها و بی ادبی های اشخاص جاهل فرمودند:

شخصی در اثر هواهای نفسانی و سوءظن نامه توهین آمیزی برای من نوشته که سخت مرا متأثر نمود، چرا که سزاوار آن همه بدگویی و اهانت نبودم برای تسکین خاطر و درد دل خدمت استادم آیه الله کوهستانی رسیدم و نامه آن شخص را به آقا نشان دادم و خواستم از معظم له چاره جویی نمایم. پس از ملاحظه نامه فرمودند:

آن چه که این آدم برای من نوشته به مراتب بدتر و قبیح تر بود نگران نباش باید بیش از این ها صبر و تحمل داشته باشی در جواب نامه او بنویس: من و شما هر دو عقیده به قیامت داریم و هر دو هم روزی وارد قیامت خواهیم شد جواب حرف های شما باشد تا در قیامت هر طور که خدای من و تو صلاح دانست عمل می کنم. آیه الله نصیری فرمود: وقتی متوجه شدم که آن شخص برای آقای کوهستانی نیز چنین نامه ای نوشته است، شرمنده شدم که چرا این نامه را به ایشان نشان دادم، وقتی برای آقای کوهستانی با آن همه عظمت چنین نامه هایی می آید دیگر تکلیف من و امثال من معلوم است. و آن جا دریافتم که صبر و استقامت آقا چه قدر زیادر است.^۱

۱. حجة الاسلام والمسلمین سیدحسین نصیری فرزند آیه الله نصیری.

۱۸- ارشاد و هدایت

از مهم‌ترین و اصلی‌ترین وظایف عالمان و نگهبانان راستین اسلام تبلیغ و بیان احکام و معارف عمیق اسلامی برای مردم است. عالم دینی باید با شناخت درست از حقایق اسلام و عمل به دستورات آن مردم را به سوی سعادت و کمال هدایت کند.

آیه‌الله کوهستانی از زمره عالمانی است که تبلیغ دین و بیان معارف اسلامی و هدایت مردم در جهت عمل کردن به دستورات شرع مقدس در زندگی او جای‌گاه ویژه‌ای دارد به حدی که پس از بازگشت از نجف در این اندیشه بود به‌طور سیار در شهرها و روستاها گردش کند و احکام اسلامی را برای مردم بیان نماید.

گرچه معظم‌له اهل خطابه و سخنرانی نبود، اما هیچ‌گاه از تبلیغ و هدایت مردم غافل نگردید و در هر فرصت و موقعیت مناسب برای هدایت و سوق دادن انسان‌ها و عمل کردن به دستورات سازنده اسلام استفاده می‌کرد.

شهرت علمی و معنوی آن بزرگوار زمینه مساعدی را برای تبلیغ وی فراهم آورده بود، چرا که هر روز یا هر هفته گروه‌های مختلف از کشاورز و بازاری و فرهنگی گرفته تا نیروهای دولتی و نظامی از نقاط دور و نزدیک به محضرش می‌رسیدند.

معظم‌له با فراستی که از نور ایمان و تقوایش سرچشمه می‌گرفت هر کس را به فراخور حالش موعظه کرده و از معارف اسلامی برای وی بیان می‌کرد و وظایف شرعی و دینی‌اش را گوشزد می‌نمود.

در هنگام موعظه و نصیحت چنان پند و اندرز می‌داد که گویی از ضمیر و دل آنان آگاه و از امراض روحی‌شان مطلع است، چرا که بارها علاقه‌مندان وی نقل می‌کردند که گویا آقا از درون و اندیشه ما آگاه بوده که این چنین ما را موعظه نمودند. از این‌رو هر کس که از محضرش مرخص می‌شد درمان مرض روحی

خود را پیدا می‌کرد.

معارف دینی را عمیق ولی بسیار ساده و جذاب برای مشتاقان و ارادتمندانش ارائه می‌نمود سخنان دلنشین و سازنده آن عالم ربانی چنان حاضران و شنوندگان را تحت تأثیر قرار می‌داد که هیچ‌گاه از محضرش احساس خستگی و ملال نمی‌کردند، پندها و مواعظ ارزنده آن بزرگوار را با عمق جان‌شان می‌شنیدند و از سرچشمه‌های فضل و دانش او راه کمال و سعادت را می‌یافتند، چون سخنش از دل برمی‌خاست لاجرم بر عمق جان شنونده می‌نشست در تمام این سخنان جز خدا را در نظر نداشت و همواره مردم را به خدا دعوت می‌کرد. او انسان کاملی بود که به سعادت و تکامل انسان‌ها می‌اندیشید.

یکی از بزرگان و فیلسوفان معاصر که دربارهٔ آیه‌الله کوهستانی از وی سؤال کردند، گفت: آیه‌الله کوهستانی عالمی بود که مردم را به خدا دعوت می‌کرد.

حافظ عقاید مردم

از جمله وظایف مهم و اساسی عالم دینی درکنار تبلیغ و ارشاد آن است که عقاید صحیح مردم را حفظ کند و افکار و اندیشه‌های باطل و خرافات را از ذهنشان بزدايد و اگر در این هدف موفق نبود دست‌کم عقاید آنان را خراب نکند و موجب انحراف و گمراهی آن‌ها نگردد.

آیه‌الله کوهستانی با توجه به این نکته اساسی در موعظه‌های خود به طلاب و دانش‌پژوهان حوزه می‌فرمود: عقیده مردم را خراب نکنید و به همین مناسبت داستان ذیل را نقل می‌کرد: روزی دزدی کیسهٔ پولی را در کوچه پیدا کرد و پس از برداشتن پول تکه کاغذی را که بر روی آن «آیه‌الکرسی» نوشته شده بود در درون کیسه مشاهده نمود. با خود گفت باید صاحب این کیسه را پیدا کنم و پولش را به او برگردانم، پس از یافتن صاحب کیسه پول را به او برگرداند، صاحب پول گفت: شگفت است تو که سارقی چرا پول را به من برمی‌گردانی؟ سارق گفت: چون دیدم

آیه‌الکرسی داخل کیسه گذاشتی پول را به تو باز پس دادم چرا که من دزد مال مردم هستم نه دزد عقیده مردم، زیرا مردم اعتقاد دارند اگر آیه‌الکرسی را در کیسه و یا در جای دیگری بگذارند مالشان محفوظ می‌ماند.^۱

در همین خصوص و در جهت حفظ و تقویت عقاید صحیح مردم، وقتی یکی از شاگردان خود را برای تبلیغ به یکی از روستاهای اطراف به شهر می‌فرستاد به ایشان فرمود: فلانی، مردم منطقه‌ای که به تبلیغ می‌روید اعتقادِ راسخی به طلبه‌ها و روحانیان دارند؛ طلبه را مثل فرشته می‌دانند، به گمان آنان هیچ‌گاه نماز شب طلبه ترک نمی‌شود، سعی کن در این مدت نماز شب ترک نشود ولو اهل نماز شب نباشی.^۲

ظرافت در شیوه تبلیغ

همان‌طور که گفتیم، حضرت آیه‌الله هماره مردم را به خدا متوجه می‌کرد و در مواقع حساس از شیوه‌های مختلف برای ارشاد و هدایت آنان بهره می‌گرفت و با ظرافت خاصی اعمال و رفتارشان را در جهت کسب رضای خدا سوق می‌داد. روزی از مؤمنان اهل محل به رحمت خدا رفت و یکی از جوانان مؤمن مشغول کندن قبر بود، در این هنگام معظم‌له برای تفقد و دل‌جویی صاحبان عزا بر بالای قبر حاضر گردید، وقتی دید آن جوان با حرص و ولع در حالی که تمام بدن او را عرق فرا گرفته، مشغول کندن قبر است گفت: فلانی چه می‌کنی؟! آن جوان گفت: دارم قبر می‌کنم. آقا به او فرمود: پیل و کلنگ را زمین بگذار رو به قبله بایست دست‌ها را بلند کن و بگو: خدایا لحظه‌هایی که داخل قبرم و عمل ثوابی می‌کنم، این کار را برای تو انجام می‌دهم و پیش تو امانت و ذخیره‌ای برای روز

۱. نقل از حضرت آیه‌الله حاج سیدجعفر حسینی بر مایی.

۲. حجة الاسلام والمسلمین حاج سیدرسول حسینی کوهستانی.

قیامت باشد، روزی که هیچ چیز ارزش ندارد جز عملی که برای خدا باشد، چرا که شیطان خبیث است و از دستت می‌گیرد، پس مواظب خودت باش!

ناصحی مشفق

خوش رفتاری و سعه صدر در امر به معروف و نهی از منکر از شروط اساسی در موفقیت ناصح و مبلغ است تا جایی که از بزرگ‌ترین رموز موفقیت و پیروزی انبیا و اولیای الهی در تاریخ زندگی‌شان همین نکته به ظاهر ساده و کوچک است. آیه‌الله کوهستانی نیز در امر به معروف و نهی از منکر همین روش را پیاده می‌کرد و راه و رسم امر به معروف را خوب می‌دانست دل‌سوزانه و برادرانه پسند می‌داد و با لسانی لَین و کلماتی دل‌نشین در دل‌ها نفوذ می‌کرد:

جناب آقای راسخی از قول یکی از دوستانش چنین نقل می‌کند: شبی خدمت آن بزرگوار رسیدم به علت گرمی هوا پیراهن آستین کوتاه پوشیده بودم گرچه پوشیدن چنین پیراهنی رسم شده بود، ولی آن مرد الهی دوست نداشت که دوستانش چنین لباسی بر تن داشته باشند و آهسته به بنده فرمود: اگر دوستی عیب دوست ببیند و نگوید، آیا خیانت کرده یا نه؟ عرض کردم خیانت کرده! فرمود که به شما توصیه می‌کنم دیگر این پیراهن را در خارج از منزل نپوشی و من با جان و دل پذیرفتم.

اثر بوسه

حجة الاسلام شیخ قربان درودی نقل می‌کند: روزی در محضر مرحوم آقا جان نشستیم بودیم که جوانی باریشی تراشیده و صاف خدمت ایشان رسید، پس از استفاده از محضر معظم‌له موقعی که می‌خواست با آقا جان خداحافظی کند آقا از وی تفقد کرد و برخلاف معمول صورتش را بوسید. یکی از اهالی محل که در حضور آقا نشستند بود اعتراض کرد که آقا جان چرا صورت این جوان ریش تراشیده را بوسیدی، آقا در پاسخش چیزی نفرمود تا آن که پس از دو سه هفته

همان جوان با عده‌ای دیگر از جوانان خدمت آقا جان شرف‌یاب شدند و اتفاقاً پیرمرد معترض نیز حضور داشت، پس از مرخص شدن آن جوانان آقا پاسخ آن اعتراض را داد و فرمود: دیدی آن بوسه چه کار کرد!

اهتمام به هدایت نسل جوان

معظم‌له که همیشه در اندیشه سعادتمندی و خوش‌بختی انسان‌ها بود و دلش برای هدایت آنان می‌تپید به نسل جوان اهتمام افزون‌تری داشت که تأسیس حوزه خود نمونه‌ای از دیدگاه روشن و بینش الهی او درباره نسل جدید است. وی در آن شرایط سخت و ظلمانی که اسلام و قرآن و احکام نورانی آن روز به روز کم‌رنگ می‌شد و حکام جور می‌خواستند چراغ اسلام را خاموش کنند، جوانان را از جاده و صراط مستقیم منحرف و به ابتذال و بیهودگی بکشاند با تشکیل حوزه‌ای قوی و پرشور شروع به پرورش جوانان نمود و نور قرآن و معارف اهل‌بیت علیهم‌السلام را در دلشان روشن کرد. افزون بر آن توجه مرحوم کوهستانی به رشد معنوی نسل جوان ویژه طلبه‌ها نبود، بلکه به دیگر جوانان نیز اهتمامی وافر و برای آنان برنامه‌ای پر بار داشت.

آقای بنی‌کاظمی که در آن زمان از جوانان متدین بود می‌گوید:

حدود سال ۱۳۲۹ شمسی که دورانی بسیار تاریک و ظلمانی بود فعالیت دشمنان اسلام و روحانیت به اوج رسیده بود و از هر طرف برای گمراهی نسل جوان از اسلام هجوم آورده بودند مسیحیت، توده‌ای‌ها، فرقه ضاله بهائیت، دراویش و حکومت وقت همه در تلاش بودند تا نسل جوان را میان‌تهی و از دین و اخلاق جدا سازند.

جمعی اندک از جوانان بر آن شدیم که با عنایت الهی و با مشورت و هدایت آیه‌الله کوهستانی انجمن جوانان مسلمان بهشهر را در خصوص حفظ دیانت آنان تشکیل دهیم وقتی با معظم‌له مشورت کردیم بسیار ما را تشویق کرد و فرمود: مرا

عضو انجمن خود بدانید. آن بزرگوار با احتیاطی که دربارهٔ مصرف سهم امام علیه السلام داشت گاه به بنده اجازه می‌داد تا از سهم امام علیه السلام برای تبلیغ و هدایت جوانان استفاده کنم و برنامه و چگونگی مصرف و مقدار آن را نیز به وی گزارش کنم. در برنامه انجمن جوانان مسلمان هر از چند دانشمندان اسلامی همانند استاد شهید مطهری، شهید هاشمی‌نژاد، استاد محمدتقی جعفری و دیگر دانشمندان را دعوت کرده و کنفرانس‌های مؤثری تشکیل می‌دادیم و از آنان بهره‌مند می‌شدیم. یکی از آن دانشمندان که از وی دعوت به عمل آمد حضرت آیه‌الله‌العظمی مکارم شیرازی بود. ایشان چند روز در بهشهر کنفرانس و پاسخ به سؤالات داشت. در یکی از روزها به محضر آیه‌الله کوهستانی رسید و معظم‌له او را گرمی داشت و پذیرایی خوبی کرد و این تقدیر به خاطر تلاشی بود که ایشان دربارهٔ ارشاد و هدایت نسل جوان می‌کرد. از تلاش‌های مؤثر آقای مکارم شیرازی در آن دوران مجلهٔ مکتب اسلام بود که تأثیر فراوانی در ارشاد نسل جوان داشت.

تشکیل جلسه‌های اعتقادی

جناب آقای بنی‌کاظمی در ادامه می‌افزایند:

حدود سال ۱۳۳۲ شمسی بود که دشمنان اسلام و روحانیت با جوسازی و توطئه تبلیغاتی قشر جوان را تقریباً از روحانیت جدا کرده و عقاید جوانان را تخریب می‌کردند، در آن شرایط خدمت معظم‌له رسیده و ضمن بیان این حقیقت تلخ، لزوم ارشاد جوانان و تقویت بنیهٔ اعتقادی آنان را با این بزرگوار در میان گذاشتم و درخواست تشکیل سلسله جلسات اعتقادی را نمودم. معظم‌له با آغوش باز پذیرفت و جلسات را تشکیل داد که حدود سه سال به طول انجامید و در آن یک‌دوره عقاید حقه امامیه، مسائل جبر و اختیار و تفویض و مباحث کلامی را افاضه فرمودند.

در آن روزگار اعضای انجمن جوانان مسلمان و عده‌ای از جوانان بهشهر به

کوهستان می‌رفتیم و در این نشست‌ها برخی از جوانان توان و روحیه پرسش‌های اعتقادی را نداشتند، ولی آقا با مزاح‌های متین و با برخورد متواضعانه و سازنده خود جوانان را به ذوق می‌آورد تا به راحتی و بدون هیچ مشکلی سؤال‌های خود را مطرح نمایند. می‌فرمود: «شما بگویید خدا نیست تا روشن تر از خورشید ثابت کنم که خدا هست» و به حق چنین کرد. جوانانی که از آغاز تا پایان این مباحث حضور داشتند دلشان از توحید و ولایت و تقوا روشن شد و در طول سال‌هایی که جریانات و تحولات سیاسی و اعتقادی در جامعه و کشور به وجود آمد متزلزل و منحرف نشدند و هم‌چنان استوار در خط ولایت در اندیشه و عمل باقی ماندند و هم‌اکنون در سطح شهر به اعتقاد راستین و اعمال صالح معروفند و این نبود مگر از عنایات الهی و برکات وجود مقدس آن فقیه برجسته و عارف وارسته.

بیان احکام اسلامی راه حلال بودن حقوق

از جمله مشکلاتی که در عصر طاغوت برای جوانان مؤمن و انقلابی مطرح بود مسئله خدمت و اشتغال در نظام طاغوتی و حقوق آن بود، چرا که عالمان دینی خدمت در نظام طاغوت را نکوهش و در مشروعیت آن تأمل داشتند. تبلیغ دین و بیان مسائل اسلامی، خدمت به مردم به‌ویژه نیازمندان و درماندگان راه کار عملی آیه‌الله کوهستانی برای حل این مشکل بود. معظم‌له می‌فرمودند: با این شرایط که خود را کارمند امام زمان علیه السلام بدانید و در حیطة کار خود مشکلات مؤمنان را اصلاح کنید مجاز خواهید بود.

در حرام مصرف نکنید

آیه‌الله زاده می‌گوید: برخی که در رژیم گذشته کارمند دولت بودند و از وضعیت حلال بودن حقوق خود می‌پرسیدند، حضرت آقا می‌فرمودند: اگر دو شرط را رعایت کنید، مشکل نخواهید داشت: اول آن که در حرام مصرف نکنید.

دوم آن که مردم رعایای امام زمان علیه السلام هستند و اگر آنان مشکل داشتند، مشکلات آنها را برطرف نمایند؛ مثلاً اگر کسی در جنگل بانی کاری دارد و نمی‌تواند حرف خود را بزند، شما او را راهنمایی کرده و به کارش رسیدگی کنید.

یکی از جوانان مؤمن در این باره می‌گوید: برای مشورت در خصوص استخدام دولتی در بانک خدمت آقا جان کوهستانی رسیدم و نظر خود را به عرض آقا رساندم، معظم‌له فرمود: بانک نه! بانک مشکل دارد، اما فرهنگ خوب است. گفتم حقوقی که می‌گیریم چه می‌شود فرمود: روزی یک مسئله از مسائل اخلاقی و اسلامی را در کلاس با دانش‌آموزان مطرح کن - انشاء الله - مشکل نخواهی داشت.^۱

اگرستم نکنید حقوق حلال است

روزی افسر جوانی که در ارتش مشغول خدمت بود و باور دینی خوبی داشت، نزد معظم‌له آمده و از وی درخواست نصیحت کرده و از حلال و حرام بودن حقوقش پرسید. مرحوم آیه‌الله کوهستانی در ضمن موعظه‌هایش به آن افسر جوان فرمود: شما بکوشید به فرایض دینی خود عمل کنید و با مردم به درستی و مهربانی رفتار کنید و ستمی بر آنان روا ندارید مشروعیت و حلال بودن حقوق شما بر عهده من.^۲

سفر تبلیغی خاطره انگیز به هزارجریب

از فرازهای جالب توجه و به یادماندنی زندگی پرثمر حضرت آیه‌الله کوهستانی سفر تبلیغی معظم‌له به منطقه هزارجریب است که هنوز خاطره شیرین آن در اذهان مردم زنده است و آن را با افتخار نقل می‌کنند. ایشان در خصوص

۱. دبیر متعهد آقای حسن شریعتی.

۲. حجة الاسلام والمسلمین شیخ یدالله مقدسی.

سعی و تلاش وافر خود در امر تبلیغ و نشر حقایق اسلام سفری به منطقه بیلاقی هزارجریب کردند که موجب برکات و خیرات زیادی گردید، شرح قسمتی از این مسافرت الهی خالی از لطف و فایده نیست.

مردم با ایمان و متدین منطقه باصفای هزارجریب که همواره اعتقاد ویژه‌ای به خاندان عصمت و طهارت و نیز به علما و روحانیت متعهد داشته و دارند هنگامی که دریافتند دانشمند فرزانه و فقیه عالی‌قدر در مازندران و در کوهستان طلوع کرده و مشغول تعلیم و تربیت طلاب است با استقبال زیادی فرزندان خود را به حوزه علمیه ایشان فرستادند و ارادت و شیفتگی خود را به ساحت آن عالم متقی اظهار داشتند، با شهرت یافتن فضایل و ملکات اخلاقی و علمی معظم‌له از نقاط دور و نزدیک به دیدار ایشان می‌شتافتند و از انفاس قدسی وی بهره‌مند می‌گشتند و همواره از آقا می‌خواستند تا مسافرتی به منطقه هزارجریب بکنند به‌ویژه شاگردانی که از همان منطقه بودند بر مفید واقع شدن این سفر تأکید داشتند.

مرحوم آقا جان کوهستانی به دنبال فرصت مناسبی بود که بتواند این ابراز احساسات و علاقه را پاسخ مثبت دهد و دین خود را در برابر این مردم عالم دوست و باوفا ادا نماید تا این که در حدود سال ۱۳۶۶ ه. ق به زیارت حضرت رضا علیه السلام مشرف گردید و در بازگشت از سفر مشهد از راه دامغان وارد منطقه بیلاقی هزارجریب شدند. روزی که خبر ورود آیه‌الله به گوش مشتاقان معظم‌له رسید، چنان اظهار خشنودی و شادمانی نمودند که سابقه نداشت ایشان به هر روستایی که قدم می‌گذاشتند با استقبال پرشکوه و کم‌نظیر مردم آن روبه‌رو می‌شدند. مرحوم حاج علی‌اصغر کوهستانی (پدرخانم آیه‌الله‌زاده) نقل کرد: ما به اتفاق چند نفر ملازم رکاب آقا جان بودیم و از نزدیک مشاهده می‌کردیم چگونه مردم از دیدن آقا جان خوشحال شده و از شدت شور و شوق اشک شادی از دیدگان جاری می‌ساختند که قابل وصف نبود.

مردم در مسیر راه‌ها با دود کردن اسپند و قربانی نمودن گاو و گوسفند مقدم پر خیر و برکت آقا جان را گرامی می‌داشتند.

سرور و شادی مردم به خاطر ورود آقا در برخی از روستاها چنان بود که بیش از سه کیلومتر راه را برای استقبال از معظم‌له پیاده طی کرده و لحظه‌های خاطره‌انگیز و به‌یادماندنی را به نمایش می‌گذاشتند. بعضی روستاها وقتی خبر نزدیک شدن آقا به روستایشان را می‌شنیدند، تمام اهالی زن و مرد، پیر و جوان همه دست از کار می‌کشیدند و با همان لباس کار به سوی کاروان آن عالم ربانی می‌شتافتند؛ چرا که مردم معتقد بودند با ورود معظم‌له برکات و نعمت‌های خداوند در منطقه زیاد و بلاها رفع خواهد شد.

مرحوم حاج علی‌اصغر کوهستانی افزودند که ما در حدود چهل و پنج روستا در کنار آقا جان بودیم و ایشان را همراهی می‌کردیم، در تمام این مدت غذای آقا جان ساده بود و بیش‌تر نان و ماست میل می‌نمودند با این که به خاطر ایشان پذیرایی مفصل تهیه می‌دیدند ولی آقا به حداقل قناعت می‌ورزید. در یکی از منازل که برای صرف نهار نزول اجلال نموده بودند میزبان منزل که مشاهده کرد معظم‌له از برنج آن‌ها تناول نکرد به گریه افتاد. علت گریه‌اش را پرسیدند و گفت: ما این برنج را خودمان تهیه کردیم و دوست داریم آقا جان از غذایی که از دست‌رنج ما به دست آمده میل کنند. معظم‌له متوجه جریان شد و مقداری از آن برنج را تناول فرمودند و میزبان باقی‌مانده آن را تبرک کرد و بر روی بام منزل خود ریخت.

باری هدف اصلی معظم‌له از این مسافرت علاوه بر دیدار و قدردانی از احساسات درونی مردم، هدایت و راهنمایی آنان برای عمل کردن به دستورات دین و اهتمام ورزیدن به مسائل شرعی بود. از نکات حائز اهمیت در شیوه و برخورد آیه‌الله این است که ایشان به هر روستایی وارد می‌شدند از عالم و

روحانی آن محل تجلیل می‌کرد و برای آن احترام ویژه قایل بود، گرچه غالب این روحانیان از شاگردان خود آقا محسوب می‌شدند ولی معظم‌له چون پدری مهربان به فرزندان علمی خود عشق می‌ورزید و به آنان افتخار می‌کرد و مردم را به استفاده و فیض بردن از آنان تشویق می‌کرد.

در این مسافرت هدایت‌گر بسیاری از مشکلات و مسائل دینی و اجتماعی آن منطقه به دست توانای معظم‌له حل و فصل گردید و بسیاری از مناقشات خانمان‌سوز قبیله‌ای به صلح و دوستی مبدل گشت و چه بسا برای احداث مسجد و عمران و آبادی اقدام شد و بالاخره در آن مدت کوتاه صدها مسائل دینی و اجتماعی مردم سامان گرفت و برای همیشه خاطرات شیرین آن مسافرت در یاد و مذاق مردم خوب آن منطقه ثبت و ماندگار شد.

با کمال تأسف برکات و اقداماتی که درباره سفر آن بزرگوار به هزارجریب انجام گرفت مضبوط نگردید و به مرور زمان فراموش شد.

نقل شده که وقتی معظم‌له به یکی از روستاها تشریف بردند، متوجه شدند که روستا مسجد ندارد، لذا به میزبان خود گفت: چرا این روستا مسجد ندارد و او را تشویق و ترغیب نمود که برای ساختن مسجد اقدام کنند که میزبان بی‌درنگ خانه خود را در اختیار ایشان قرار دادند که آن را تبدیل مسجد کنند، معظم‌له نیز صیغه وقف را جاری ساختند که بعدها آن را تجدید بنا کردند و مسجد آبرومندی از برکت آیه‌الله کوهستانی در آن روستا بنا گردید.^۱

۱۹- اهتمام به حفظ مقدسات اسلامی

آیه‌الله کوهستانی در کنار سنگر تعلیم و تربیت از مسائل و حوادث اجتماعی و

۱. حجة الاسلام والمسلمین سیدعلی جبارزاده.

سیاسی اطراف خود غافل نبود، در امور دینی و مذهبی و در حفظ مقدسات اسلامی اهتمامی فوق العاده داشت و در برابر خطر سقوط اخلاقی و زمینه‌های بروز مفاسد اجتماعی و اهانت به ارزش‌های اصیل اسلامی عکس‌العمل نشان می‌داد و تا جایی که می‌توانست از نفوذ معنوی و مذهبی خود برای محو منکر و توسعه معروف می‌کوشید.

تبدیل سینما به مسجد

یکی از متمکنین به سال ۱۳۴۱ ش برای اولین بار در شهر نکا اقدام به تأسیس ساختمانی برای سینما کرد هنوز به اتمام نرسیده بود که مورد اعتراض و نگرانی مؤمنان و علما به‌ویژه حضرت آیه‌الله لیموندهی - که عالم موجه شهر نکا بود - گردید. برای جلوگیری از آن هر چه تلاش کردند اثری نبخشید به ناچار موضوع را به عرض حضرت آیه‌الله کوهستانی که در میان اقشار جامعه از قداست و جای‌گاه علمی و معنوی ویژه‌ای برخوردار بود، رسانیدند تا از نفوذ معنوی و کلامی خود استفاده کرده و از این اقدام جلوگیری نمایند. معظم‌له بانی را به حضور طلبیده و با ارشاد و موعظه پدران فرمودند: پسر جان شنیدم که شما با دست خود خانه آتشین برای خود درست می‌کنی، حیف این جوانی نیست که حرکت شما موجب نگرانی و ناراحتی حضرت آیه‌الله لیموندهی و مؤمنان گردیده است.

تا این که بانی تحت تأثیر نصایح مشفقانه و انفاس قدسی معظم‌له قرار گرفته و با طیب خاطر امر ساختمان را با همان وضعیت نیمه‌تمام به محضر ایشان تقدیم نمود، سپس بنا به دستور معظم‌له مؤمنان به تکمیل بنا همت گماردند و طی یک برنامه باشکوه حضرت آیه‌الله به نکا تشریف برده و ساختمان را با نام مسجد افتتاح کردند و با اقامه نماز در آن مسجد «توفیق»^۱ نام‌گذاری نمودند.

۱. یادآوری می‌شود که مسجد توفیق برای بازسازی و توسعه بنای آن در حال احداث است و

در نتیجه ساختمانی که برای به فساد کشاندن نسل جوان بنا شده بود، به جای گاه عبادت مؤمنان تبدیل گردید؛ چرا که در آن عصر ساختن سینما جز گسترش فساد و ترویج ابتذال و بی بند و باری فایده دیگری نداشت.

توصیه به حصار کشیدنِ حسینیه

مرحوم حاج ابوالقاسم نوربخش ولاشدی نقل کردند:

در سال‌های اول ورود مرحوم آیه‌الله کوهستانی به مازندران گاهی معظم‌له در برخی مناسبت‌ها به روستاهای اطراف سفر می‌کرد و به ارشاد مردم می‌پرداخت. یکی از سال‌ها در فصل تابستان از روستای ما «ولاشد» عبور می‌کرد، حسینیه محل در کنار خیابان قرار داشت چون دیدند که اطراف حسینیه محصور نیست و چهارپایان داخل حسینیه و حیاط آن اجتماع کردند به نزدیک یکی از خانه‌های حسینیه تشریف بردند و صدا زدند پیرزنی دم درب آمد، به او فرمود: به مردم این روستا بگو سزوار است که شما دور خانه‌هایتان را محصور کنید و آن را چپر و دیوار نمایید، ولی خانه امام حسین علیه السلام اطرافش باز باشد و محل استراحت حیوانات قرار گیرد؟ شما چگونه این اهانت را روا می‌دارید و امید شفاعت دارید! آن ایام مردمان روستا تمامی در مزارع مشغول کار بودند عصر که به روستا برگشتند آن پیرزن قصه را برای آن‌ها تعریف کرد که آقای روحانی با چنین مشخصاتی از این‌جا عبور کردند و چنین فرمودند. پیرمردان اهل ولاشد متوجه شدند که آن آقای بزرگوار آیه‌الله کوهستانی بود، از این‌رو بسیار متأثر شدند و فردای آن روز کار کشاورزی را تعطیل کردند و به جنگل رفته چوب تهیه نمودند و تا عصر دور حسینیه را محصور کردند.^۱

۱- انشاءالله - به زودی با کمک مؤمنان و نمازگزاران راهاندازی و مورد استفاده قرار گیرد.

۱. حجة الاسلام والمسلمین شیخ عبدالله محمدی.

حفظ احترام حسینیه

یکی دیگر از شاگردان معظم له در این باره نقل می‌کند: یکی از تجار و متمکنین بهشهر که بنگاه توتون داشت و کارگران زیادی برای او کار می‌کردند به علت این که برای نخ کردن توتون‌ها فضای مناسب را در اختیار نداشت حسینیه‌ای را که متولی آن خودش بود برای این کار اختصاص داد و کارگران زن می‌رفتند داخل حسینیه مشغول نخ کردن توتون‌ها می‌شدند و تقریباً حسینیه تبدیل به انبار توتون شده بود. روزی آیه‌الله کوهستانی مرا خواست و فرمود: شنیدم در حسینیه قتلگاه بهشهر زنان توتون نخ می‌کنند، شما تحقیق کنید و ببینید راست یا دروغ؟

من رفتم و دیدم که زن‌ها و کارگران داخل حسینیه مشغول کارند جریان را به عرض آقا رساندم به دنبال این خبر آقا آن تاجر و متولی حسینیه را خواست و وی را برای این عمل توهین‌آمیز مواخذه کرد و فرمود: آن حسینیه امانت در دست شماست نباید خیانت کنی، آن‌جا حسینیه است و متعلق به حضرت سیدالشهدا علیه السلام است نباید انبار خود قرار بدهی.^۱

این قضیه نشان از اهتمام شدید معظم له به آثار مذهبی است.

۱. حجة الاسلام والمسلمین حاج شیخ قاسم کاظمی.

فصل سوم:

ارادت به پیشگاه خاندان عترت علیهم السلام

عترت پیامبر صلی الله علیه و آله جای گاه اسرار خدا و ظرف علم او هستند؛ کسانی که خمیدگی دین به وسیله آنها راست شده است. آل البیت ستون‌های استوار و تکیه‌گاه یقین و اطمینان و ایمانند و احدی را نمی‌توان با آنان مقایسه کرد. آنها در بهترین جایی که قرآن را در آن حفظ می‌کنید (در دل‌ها و قلب‌های پاک خود) جای دهید و هم‌چون تشنگانی برای سیراب شدن، به سرچشمه زلال آنان هجوم آورید. به اهل بیت پیامبر علیهم السلام بنگرید و قدم به جای قدمشان بگذارید که آنها هرگز شما را از جاده هدایت بیرون نمی‌برند و به پستی و هلاکت بازمی‌گردانند.^۱ آری، مردان الهی از نهاد و ضمیر پاکشان به اهل بیت عشق ورزیدند و مسیر زندگی خود را سمت و سوی زندگی آنها قرار دادند و راه اهل بیت علیهم السلام را تنها راه خدا و نجات دانستند.

مرحوم آیه‌الله کوهستانی از زمره این مردان الهی است که با تمام وجود به این خاندان عشق می‌ورزید ولایت و محبت آنها با جانش عجین شده بود و به فضل و کرمشان امید بسته بود و حقیقت دین را جز ولایت و محبت عترت آل رسول صلی الله علیه و آله نمی‌دانست و با ذکر فضایل و معارف و مصیبت‌های آنها ارادت و

۱. قسمت‌هایی از خطبه ۲ نهج البلاغه.

فروتنی خود را به ساحت مقدس آن بزرگواران نشان می‌داد و تمام افتخارش این بود که خدمت‌گزارِ آستان منورشان باشد.

در پیشگاه حضرت امیر علیه السلام

مرحوم آقا جان کوهستانی نسبت به مقام والای امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام محبت و علاقه زیادی داشت و این دوستی و سرسپردگی از سر ظاهر و بدون پیروی نبود بلکه ولایت و موَدّت آن حضرت در اعماق وجودش ریشه دوانیده و بر زندگی‌اش سایه افکنده بود؛ بدین معنا که زندگی و رفتار و کردارش نشان از رفتار علوی و عبادت‌هایش، صبغه نیایش‌های مولایش را می‌داد. خواسته‌ها و آرزوهایش را مطابق خواسته آقا و امامش قرار داده بود و هر آن چه را که مقتدا و محبوبش دوست می‌داشت او نیز بدان علاقه‌مند بود؛ از این رو در جمله‌ای زیبا می‌فرمود: چون حضرت امیر علیه السلام می‌فرماید: «وَالْعَافِيَهُ أَحَبُّ إِلَيَّ» ما هم عرض می‌کنیم عافیت را دوست داریم.

معرفت و دلبستگی ایشان به آن حضرت به حدی بود که به دوستی و شیعه بودن خویش افتخار می‌کرد و آن را بهترین هدایت و سبب رستگاری می‌دانست و می‌فرمودند: من برای آن پدر و جدی که اول بار مذهب تشیع را پذیرفته‌اند هر روز فاتحه می‌خوانم و به این وسیله از آنان قدردانی می‌کنم چرا که زحمت ما را از این جهت کم کرده‌اند.

همواره افتخار می‌کرد امام و مقتدایش حضرت علی علیه السلام است و بر این نعمت عظمی خدا را شکر می‌کرد و در این جمله کوتاه ارادتش را اظهار کرد: «خدا یک علی داشت الحمدلله آن هم امام ما شد.»

در پیشگاه حضرت زهرا علیها السلام

عشق و ارادت معظم له به مقام والای بانوی دو عالم حضرت فاطمه اطهر علیها السلام خود نشان از مهر و محبت سرشار ایشان به پیامبر و آل پاکش داشت. مرحوم حجة الاسلام والمسلمین حاج آقای درزیان نقل کرد که آقا جان به حضرت زهرا علیها السلام خیلی علاقه داشت و در مصائب و مظلومیت آن حضرت زیاد اشک می ریخت. اوایلی که من خدمت ایشان رسیدم سالی چند مرتبه منبر می رفت، چند بار توفیق پیدا کردم که از منبرهای پرفیضش استفاده کنم. خوب به یاد دارم که یک مرتبه روضه حضرت ابوالفضل علیه السلام را خوانده بود و خیلی گریه کرد و در منبر دیگر روضه حضرت زهرا علیها السلام را خواند و مصائب و مظلومیت آن بزرگوار را بیان کرد و بسیار گریست و فرمودند: مصیبت حضرت زهرا علیها السلام برای ائمه علیهم السلام خیلی سخت است، هرگاه مشکلات و حوایج بزرگی داشتید به آن حضرت متوسل شوید، چون خواندن مصیبت حضرت زهرا علیها السلام بر ائمه خیلی سخت می گذرد.

هم چنین مرحوم آقای درزیان نقل کردند: اوایل که به حوزه معظم له آمده بودم گاهی در منزل ایشان روضه می خواندم، روزی به ایشان عرض کردم چرا وقتی ما روضه می خوانیم کسی گریه نمی کند؟ فرمود:

آیینہ شو جمال پری طلعتان طلب جاروب زن خانه را آن گه مهمان طلب صاحب کتاب «پرواز روح» دانشمند گرامی سیدحسن ابطحی درباره توجه مرحوم آیه الله کوهستانی به مقام حضرت زهرا علیها السلام می نویسد: یک روز در تفسیر آیه شریفه «ثم اورثنا الكتاب» که در سوره فاطر واقع است بین من و آیه الله کوهستانی جزئی بحثی اتفاق افتاد؛ یعنی من این آیه را این طور معنا می کردم: «ما کتاب را ارث دادیم به کسانی که از میان بندگانمان که اختیارشان کردیم که بعضی از ایشان ظالم به نفس خودند و برخی میانه رو هستند و بعضی از آنها به همه

خوبی‌ها پیش گرفته‌اند و گوی سبقت را به اذن خدا از دیگران ربوده‌اند که این فضیلت بزرگی است، این هر سه دسته وارد بهشت می‌شوند.»

مرحوم آیه‌الله کوهستانی می‌خواست بگوید از ظاهر آیه استفاده می‌شود که این سه دسته از اقسام عباد است، ولی من می‌گفتم: طبق ده‌ها روایت و حدیث که در تفسیر این آیه وارد شده این سه دسته از اقسام مصطفین است. ایشان می‌فرمود: من احادیث را قبول دارم و حق با شماست ولی اگر ما باشیم و آیه شریفه، بهتر است که طبق آنچه من می‌گویم معنا شود. دیدم آقای کوهستانی ناراحت شد و گفت: شما مرا به بحثی وارد کردید که می‌ترسم حضرت زهرا علیها السلام را ناراحت کرده باشم. ایشان این جمله را آن‌چنان با توجه می‌گفت و اشاره به جهتی می‌فرمود مثل آن که حضرت زهرا علیها السلام در آن‌جا نشستند و می‌شنود و سپس از آن حضرت عذرخواهی کرد و رو به همان جهت نمود و گفت: یا فاطمه من نمی‌خواهم بگویم که حتی فرزندان غیرمسلمان تو به بهشت نمی‌روند همه آن‌ها اهل بهشت‌اند، به خاطر تو زیرا دامن تو پاک است و جمیع ذریه تو بر آتش جهنم حرامند من قبول دارم. اما می‌خواستم آیه را به ظاهرش معنا کنم.

در پیشگاه امام حسین علیه السلام

شور و شوق و صف‌ناپذیر معظم‌له به خاندان عصمت موجب شده بود که هر هفته شب‌های پنج‌شنبه و جمعه و ایام جشن و شادی یا ایام سوگ و ماتم اهل بیت علیهم السلام در حسینیه خود^۱ مجلس برپا می‌نمود و در این مجالس با کمال تواضع و ادب شرکت می‌جست و در مصائب و مظلومیت آنان به‌ویژه حضرت

۱. معظم‌له به فرزندگرامی‌شان سفارش کردند که پس از وفات ایشان تمامی شب‌های پنج‌شنبه و جمعه و ایام جشن و سرور و وفیات ائمه علیهم السلام باید مجلس در حسینیه برگزار گردد که طبق وصیت معظم‌له هم‌اکنون نیز این جلسه‌ها به‌طور هفتگی ادامه دارد.

اباعبدالله الحسین علیه السلام اشک از دیدگان جاری می‌ساخت و عنایت خاصی به این جلسه‌ها داشت؛ چه بسا خود احیاناً زودتر از علاقه‌مندان دیگر حضور پید می‌کرد و اگر واعظ مجلس نمی‌آمد خود بر منبر می‌رفت و ذکر مصیبت می‌خواند و تنها به خواندن مرثیه اکتفا نمی‌کرد.

ایام محرم و صفر که فرا می‌رسید آثار حزن و اندوه در چهره ایشان هویدا بود؛ به‌ویژه در دهه عاشورا، کسی حالت لبخند و شادی در ایشان مشاهده نمی‌کرد. در دو ماه محرم و صفر تمام شب‌ها مجالس روضه و عزاداری در تکیه حسینی برگزار می‌شد و برای هر چه باشکوه‌تر برگزار شدن مجالس عزا نماز مغرب و عشا را در این دو ماه در همان حسینیه اقامه می‌فرمود. شب اول محرم خود بر منبر می‌رفت و برای تشویق مردم جهت شرکت در مجالس سوگواری سیدالشهدا علیه السلام چنین می‌فرمود: در کربلا از سنین مختلف اعم از پیر، جوان، کودک، زن و مرد، حضور داشتند، شما هم از پیر، جوان، زن و کودک همگی با شور و حال در مجالس امام حسین علیه السلام شرکت کنید.

در دهه عاشورا که پس از اقامه نماز، مراسم روضه و عزاداری برقرار بود، معظم‌له شرکت فعال داشت و مثل سایر عزاداران با کمال تواضع و احترام از جا برمی‌خاست و سینه می‌زد آن‌گاه در بین سینه‌زنان گردش می‌کرد. سپس قسمتی که برای عزاداری و سینه‌زنی بچه‌ها و نوجوانان تعیین شده بود - که در واقع قسمت پایین حسینیه بود - می‌ایستاد و همراه بچه‌ها دودستی سینه می‌زد و بدین ترتیب بذر عشق و محبت به حضرت سیدالشهدا را در دل این نونهالان می‌کاشت و آنان را با مکتب حیات‌بخش و انسان‌ساز اهل بیت علیهم السلام آشنا می‌ساخت.

ایشان به راستی این سینه‌زدن‌ها و عزاداری‌ها را سعادت‌آفرین می‌دانست لذا می‌فرمودند: «من در این سینه‌زدن‌ها اثراتی می‌بینم».

به خاطر همین شناخت و ولایت عمیق به تشکیلات پرشور امام حسین علیه السلام بود که وقتی یکی از ارادتمندان از ایشان پرسید: معلوم نیست همه این‌ها که سینه می‌زنند مخلصانه و برای خدا باشد؟ آقا برآشفتم و در جواب فرمود: تو جرئت داری بگویی یکی از این سینه‌زنها هم برای خدا نیست؟

با این جواب صریح و روشن آن شخص دریافت که چنین تفکری بی‌اساس و ناشی از عدم معرفت به آن خاندان بزرگوار و کریم است؛ چه آن که خداوند در این سینه‌زنها و اظهار ارادت کردن‌ها آثار معنوی هدایت و سعادت انسان‌ها را قرار داده است.

احترام شدید به عزاداران امام حسین علیه السلام

یکی از ارادتمندان که سال‌ها با آیه‌الله کوهستانی در ارتباط بود در خصوص علاقه معظم‌له به مجالس امام حسین علیه السلام می‌گوید:^۱

مرحوم شهید حجة الاسلام دانش آشتیانی از شهدای هفتاد و دوتن، دوست‌بنده بود و گه‌گاهی به بهشهر می‌آمد، روزی پرسید: این آقای کوهستانی کیست تعریف او را بسیار شنیده‌ام؟ عرض کردم: ایشان بالاتر از حرف‌هایی است که جناب عالی شنیده‌اید باید از نزدیک آقا را ببینی. با هم به کوهستان رفتیم، شب هفتم ماه محرم بود، ایشان در حسینیه نماز می‌خواندند و عزاداری می‌کردند. آقای دانش پرسید: اگر طلبه‌ای در سازمان‌های دولتی استخدام شود اشکال دارد؟ فرمودند: اگر بتواند خود را از شرور حفظ و دیگران را راهنمایی کند خوب است و این کار حضرت فیل است (عین عبارت). با عنایت و لطفی که به بنده داشتند فرمودند: «اگر مانند ایشان باشید، عیبی ندارد، حال اگر به من بگوید حقوقم کفاف نمی‌کند من با وصف آن که در پرداخت مال امام علیه السلام سخت گیرم، از مال امام به او می‌دهم.»

۱. جناب آقای محمدتقی راسخی.

پس از این گفت و گو، سینه زنان وارد حسینیه شدند مرحوم آیه‌الله، عبا را به کناری افکند و به میان آنان رفته و به اصطلاح میان‌داری کرده و وسط سینه‌زنان، قدم‌زنان سینه می‌زدند. این عمل چند بار تکرار شد سپس تشریف آورده و به جای خود نشستند و ما از این عمل بی‌ریا بسیار خوشمان آمد ولی ایشان فرمودند: چون این افراد را می‌شناسم بعضی از آن‌ها رعایت مسائل شرعی را نمی‌کنند، لذا هر وقت می‌آمدند زیاد توجه نمی‌کردم ولی شبی خواب دیدم همین افراد سینه‌زنان، به طرف حسینیه می‌آیند، و مشعلی پیشاپیش آنان وجود دارد که تمام فضا را روشن ساخته که نظیر آن را در دنیا ندیده بودم، از خواب بیدار شدم، با خود گفتم: درست است که برخی آداب شرعی را مراعات نمی‌کنند، ولی حالا میهمان ابی‌عبدالله‌الحسین علیه السلام هستند، باید مقدمشان را گرامی داشت. از آن به بعد هر وقت دسته‌های سینه‌زنی می‌آیند با احترام زیاد آنان را استقبال و بدرقه می‌کنم.

حضور در مجالس عزاداری امام حسین علیه السلام

دهه اول روزها افزون بر آن که در منزل معظم‌له روزه برقرار بود سعی داشت که در سایر منازل اهل محل که مجالس روزه و عزا برپا بود شرکت نماید. در فصل کار و کشاورزی که مجالس روزه در محل، خلوت می‌شد سعی می‌کرد بیشتر در مجالس عزا حضور پیدا کند، گاهی مهمان‌های خود را نیز به همراه می‌برد تا مراسم عزاداری امام حسین علیه السلام تعطیل یا کم‌رنگ نگردد.^۱ در زمان سیاه‌ریزی که از مجالس عزاداری و روزه‌خوانی جلوگیری به عمل می‌آمد^۲ ایشان بدون ترس و واهمه این مراسم را برپا می‌نمود؛ به گونه‌ای که

۱. نقل از حجة الاسلام والمسلمین حاج سید رحیم حسینی.

۲. بی‌مناسبت نیست جریانی را که حاکی از ظلم و ستم و عمق قساوت آن حکومت پلید است در این جا بدان اشاره کنیم: هنگامی که عمال رضاخان می‌خواستند در نزدیک روستای کوهستان ساختمان‌هایی را به عنوان بنگاه دخانیات بنا کنند برای تهیه مصالح آن سفال یا آجر خانه‌های مردم را غصب و تصاحب

عده‌ای از دوست‌داران و مشتاقان سیدالشهدا علیه السلام برای عزاداری از بهشهر و یا روستاهای منطقه به کوهستان می‌آمدند، در واقع شخصیت و ابهت معنوی والای معظم‌له بود که مأموران حکومتی جرئت تعرّض به ایشان را نداشتند.

در سال آخر حیاتشان (۱۳۵۰ ش) که بر اثر کسالت نتوانستند در مجالس شرکت نمایند برای این که از برکات و فیوضات عزاداری سیدالشهدا محروم نگردند واعظ را به اندرونی دعوت نمود و در منزل اقامه عزا و روضه کردند و با آن بیماری و ضعف بر سینه خود می‌زدند از جمله اشعاری که واعظ در هنگام روضه خواندند و معظم‌له بسیار گریستند چند بیت شعری بود که زبان حال حضرت زینب با بدن مطهر امام حسین علیه السلام است:^۱

پناه عالمیان زینب پناه ندارد

بگو رو به که آرد که جز تو شاه ندارد

یقین من شده حتمی که می‌روم به اسیری

ز بعد قتل تو این امر اشتباه ندارد

اگر اجازه دهی صف کشیده بیایم

که ابن سعد نگوید حسین پناه ندارد

بده اجازه که آیم من به شمر بگویم

که ای ستمگر بی‌دین حسین گناه ندارد

کرده و با خود می‌بردند حتی از بردن سفال روی مساجد و یا تکایا نیز فروگذار نمی‌کردند. خلاصه آن‌که هر جا احتمال می‌دادند سفال یا آجر هست آن را برمی‌داشتند. به حدّی که نقل شده اگر آجر از لای دیوار خانه‌ای پیدا بود روی آن را با گِل می‌پوشاندند تا آجر نمایان نباشد. در این عصر تاریخ آیه‌الله کوهستانی که برای زیارت خانه خدا به عتبات عالیات سفر کرده بودند در نامه‌ای به واعظ محلّ نوشته بود: «اگر چنانچه عمّال رضاخان می‌خواهند سفال حسینیه را بردارند ابتدا آن‌ها را ببرید سفال منزل مرا بردارند تا آسیبی به بنای حسینیه وارد نشود».

۱. حجة الاسلام والمسلمین شیخ مهدی رضازاده.

در اینجا مناسب است مرثیه‌ای را که حضرت آیه‌الله کوهستانی دربارهٔ حادثهٔ عاشورا سروده و خود حاکی از عشق درونی معظم‌له به حضرت سیدالشهداء علیه السلام است ذکر نماییم:

گردش دوران نگر ظلم بی پایان نگر
 شاه دین از صدر زین افتاده بین روی زمین پادشه را شد مکین
 یکه و تنها به هامون دشت پر عدوان نگر
 آن خدیو ملک هستی منبع دفع شرور اندر این دار غرور
 با تن صد پاره پار از ظلم این دونان نگر
 اصل علم و معدن اسرار حق در اضطراب از عطش در پیچ تاب
 با دل پر غم ز دست مردم نادان نگر
 بین اعداء و خیام بنموده قلبش منقسم با دو صد آه و الم
 سوی دشمن چشمی و چشمی سوی طفلان نگر
 بی برادر بی پسر صحرا پر از خوف و خطر اشک جاری از بصر
 بی کسی بین بی پناهی ظلم بین طغیان نگر
 دل پریشان قلب سوزان جان در آزار ستم (آذر از ستم) جمله اهل حرم
 دختران خامس آل عبا گریان نگر
 کان آتش سینهٔ لخت و جگر تفتیده بین بی مددکار و معین
 چشم چشمه رخ چه رود و اشک چون باران نگر
 سگ سگالان کوفیان بی حیا رو بر خیام با نهایت اهتمام
 جز غزالان فسرده جمله گرگان نگر
 شاه غیرت صدر ایوان فلک کفو کریم صاحب لطف عمیم
 با دو زانو رو به لشکر کرده و گویان نگر

شبیعه آل ابوسفیان شما با من به جنگ
 قوم بی ناموس و ننگ
 بی حمیت مردمان، بی جرم این نسوان نگر
 تا حیات اندر تنم روح و روانم در بدن
 با همه رنج و محن
 اهل بیتم در امان از جور بی دینان نگر
 آه و فریاد و فغان از رجعت لشکر سویش
 رو به جان نیکویش
 زخم شمشیر سنان هم تیر و با پیکان نگر
 آن همه شمشیردار و نیزه دار بی شمار
 ناکسان نابکار
 آن تن مجروح و خونین شه خوبان نگر
 «ابن مهدی» شو خموش از جور و ظلم ظالمان
 یا غیان و طاغیان
 شافعت روز جزا سلطان مظلومان نگر

در پیشگاه حضرت ابوالفضل علیه السلام

علاقه و محبت فوق العاده مرحوم آیه الله کوهستانی به اسوه شجاعت و وفا، یعنی حضرت عباس بن علی علیه السلام نشان از عشق و ارادت خالص ایشان به اهل بیت عصمت و طهارت دارد. معظم له نسبت به ساحت مقدس آن بزرگوار بسیار ابراز خضوع و ادب می کرد و از معرفت و ایثار و جانبازی او سخن به میان می آورد و آن حضرت را الگوی ایمان و صفات ارزشمند انسان کامل می دانست.

در سایه همین معرفت ژرف، شیفتگی و ارادت ایشان به حضرت ابوالفضل علیه السلام قابل توصیف نبود و در مصائب آن امام شناس واقعی بسیار اشک می ریخت از فرط علاقه غالباً به وعاظی که در محضرشان روضه می خواندند سفارش می نمود که روضه حضرت ابوالفضل علیه السلام را بخوانند و گاه که خود به منبر می رفتند روضه آن حضرت را می خواندند؛ به طوری که بعضی از مستمعین از روی مزاح می گفتند که آقا جان غیر از روضه حضرت ابوالفضل علیه السلام روضه دیگری بلد نیست.

به راستی معظم‌له شیفته و دل‌دادهٔ قمر بنی‌هاشم عَلَم‌دار کربلا بود؛ تا حدی که فرزند عزیزش از والده مکرمه خود نقل می‌کند: زمانی که به همراه آقا در نجف اقامت داشتیم هرگاه ایام زیارتی به کربلا مشرف می‌شدیم آقا به ما می‌فرمود: وقتی به زیارت مشرف می‌شوید نخست بچه‌ها را به زیارت حضرت ابوالفضل علیه السلام برده و بعد به زیارت امام حسین علیه السلام ببر، چون بچه‌های من متعلق به آن حضرت‌اند.

ارادت و خاکساری همراه با ادب معظم‌له تنها به شخص آن مظهر ایمان و بزرگواری نبود بلکه هر آنچه که متعلق به او و نشانی از آن عبد صالح خدا داشت نزد ایشان از جایگاه ویژه برخوردار بود. از این رو احترامش نسبت به عَلَمی که نشانه عَلَم‌داری علم‌دار کربلا در عزاداری‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرد وصف نشدنی بود. در مراسم دسته‌روی و عزاداری سیدالشهدا علیه السلام معظم‌له با پای برهنه به دنبال عَلَم راه می‌افتاد حتی در سرمای زمستان که گاه همراه با برف و باران بود کفش را از پای درمی‌آورد و بدین طریق ارادت خالصانه خود را به مقام والای آن حضرت ابراز می‌نمود.

گفتنی است که در کوهستان طبق سنت دیرین رسم بر این است که در دهه عاشورا عزاداری روز هفتم محرم به نام حضرت عباس علیه السلام است (و ظاهراً به خاطر آن است که روز هفتم محرم آب را بر امام حسین علیه السلام و اهل بیت او بستند) و مراسم آن، طبق رسم خاصی، صبح روز هفتم آغاز می‌شود. مردم صبح زود در تکیه حسینی اجتماع می‌کنند و عَلَمی را به نشانهٔ عَلَم حضرت ابوالفضل علیه السلام با تشریفات ویژه‌ای درست می‌کنند و پس از روضه آن حضرت، عَلَم را جهت تبرک در تمام منازل محل گردش می‌دهند و مردم نیز نذرهای خود را به عَلَم‌دار و همراهان هدیه می‌کنند. طبق فرموده مرحوم آیه‌اللّه کوهستانی نخست جهت تکریم و احترام علم را به سمت بیت یکی از علمای گذشته محل، که در واقع جد

مادری‌شان نیز بود، می‌بردند و سپس به طرف منزل معظم‌له حرکت می‌کردند. مرحوم کوهستانی در این مراسم با نهایت خضوع و احترام شرکت می‌نمود و به همراه علم با مردم با پای برهنه به سمت منزل آن عالم به راه می‌افتاد و پس از ذکر توسل مختصر در بیت آن عالم بزرگوار علم را به سمت بیت ایشان می‌آوردند. معظم‌له به جهت استقبال از عزاداران خود را زودتر به منزل می‌رسانید، وقتی که علم نزدیک بیت ایشان می‌رسید معظم‌له دست‌ها را در حالی که به آستین کشیده بود می‌گشود و با خضوع و ادب زیاد علم را در آغوش خود می‌کشید و آن را می‌بوسید، گویا خود حضرت ابوالفضل علیه السلام را می‌بوسد. آن‌گاه علم وارد منزل ایشان می‌شد و پس از روضه‌ای مختصر که توسط واعظ در بیت معظم‌له خوانده می‌شد علم را به تمام منازل محل گردش می‌دادند. این سنت حسنه همچنان ادامه دارد و مردم برای آن روز احترام ویژه‌ای قایل هستند و در آن روز به احترام آقا ابوالفضل علیه السلام اغلب دست از کار می‌کشند و به عزاداری می‌پردازند و در تمام مجالس روضه آن روز مصیبت آن حضرت خوانده می‌شود.

در پیشگاه حضرت رضا علیه السلام

مرحوم آقا جان کوهستانی در میان اهل بیت بزرگوار پیامبر صلی الله علیه و آله به حضرت رضا علیه السلام اظهار محبت بیشتری می‌کرد و در سایه همان دلستگی و ارادات بود که بارها جهت زیارت و بهره‌مند شدن از عنایت‌های خاصه آن استان ملک‌پاسبان به مشهد سفر کرد. ایشان در حقیقت بهترین و مطمئن‌ترین وسیله سعادت و نجات را در توسل و زیارت به آن امام رئوف و اجداد طاهرینش می‌دید.

برنامه زیارتی معظم‌له

هرگاه که مشهد مشرف می‌شد برنامه زیارتی‌شان چنین بود که روزی سه وعده برای زیارت به حرم مطهر مشرف می‌گشت و مقید بود نمازهای فریضه را در حرم

و در مسجد گوهرشاد اقامه نماید. پیاده به حرم، مشرف می‌شد و در بین راه حرم، همواره مشغول ذکر و دعا بود.

مرحوم حجة الاسلام سید محمد مصطفوی که ایشان را همراهی می‌نمود نقل کرد: به آقا جان عرض می‌کردم من شما را با ماشین می‌رسانم در جواب فرمودند: شما مرا خیلی زود به حرم می‌رسانی ولی من پیاده که می‌روم کار می‌کنم. گویا مقصود معظم‌له این بود که با پیاده رفتن که زحمت و خستگی بیشتری دارد ثواب زیادتری نصیب وی می‌گردد افزون بر آن که در بین راه نیز مشغول ذکر خدا است.

هنگام تشریف به حرم عبا را آستین می‌کشید و با تواضع و ادب فوق‌العاده شرفیاب می‌شد و با خضوع و خشوع تمام در بارگاه ملکوتی آن امام همام مشغول زیارت می‌شد.

یکی از ارادتمندان ایشان، آقای حاج علی اصغر کریمی، که در دو سفر زیارتی راننده ایشان بود می‌گوید: در تمام مدت که در محضر آقا جان بودم برنامه‌شان این بود که روزی سه مرتبه به حرم مشرف می‌شد به خاطر کهنلت سن و پیری من او را همراهی می‌کردم، سحر و نزدیک صبح به همراه ایشان به حرم می‌رفتم تا دو سه ساعت آقا مشغول زیارت و دعا و نماز بودند و پس از زیارت برای صرف صبحانه به منزل می‌آمدیم. بار دیگر نزدیک ظهر با هم به طرف حرم حرکت می‌کردیم. مرتبه سوم هم یک ساعت به اذان مغرب روانه طرف حرم می‌گشتیم و در تمام مدت آقا جان حال و هوای خاصی داشت و با توجه و خشوع و صف‌ناپذیری به دعا و زیارت و قرائت قرآن می‌پرداختند.

سخن حضرت آية الله فاضل لنکرانی (دام ظلّه)

حضرت آية الله العظمی فاضل لنکرانی معظم‌له را در حرم مطهر حضرت رضا علیه السلام دیده بودند درباره توجه و حضور ایشان فرمودند: وقتی ایشان را در حرم

امام رضا علیه السلام دیدم که مثل یک زائر معمولی مشغول زیارت بود که هیچ به خود نمی‌گرفت و با چه حال و توجهی زیارت می‌خواند خیلی لذت بردم.

لحظه وداع

از دیگر مواردی که در برنامه زیارتی معظم له جالب توجه است لحظه وداع ایشان با مولایش حضرت رضا علیه السلام بود. آقای مصطفوی در این باره می‌گوید: حال آقا جان موقع وداع و خدا حافظی عجیب بود، چنان با حضرت سخن می‌گفت که گویا حضرت را در برابر خود مشاهده می‌کند و حضوری با او گفت و گو می‌کند و مثل یک عبد ذلیل در مقابل مولا عجز و لابه می‌نماید. پس از مدتی که روبه‌روی حضرت می‌ایستاد اشک ریزان به سمت رواق دارالسیاده می‌رفت، صورت را روی عتبه می‌گذاشت و مدتی با حضرت در این‌جا درد دل می‌کرد، آن‌گاه به سمت درب صحن می‌رفت و لحظاتی در آن‌جا توقف می‌کرد. خلاصه آن که در حدود یک ساعت بلکه بیشتر لحظه وداع ایشان با حضرت طول می‌کشید گویا نمی‌توانست از آن حضرت دل بکند و از محضرش جدا گردد. در تمام این مدت گریه و اشک فراوانی از دیدگانش جاری بود و حالشان قابل وصف نبود.

بوسیدن ضریح

مرحوم آیه‌الله کوهستانی همانند سایر شیعیان و دوستان اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام که همواره در اطراف عتبه‌های امامان معصوم ازدحام می‌کنند و پروانه‌وار به دور ضریح مقدس آنان می‌چرخند و با گریه و زاری حاجت‌های دنیوی و اخروی خود را از آن بزرگواران طلب می‌کنند دوست می‌داشت که خود را به ضریح مطهر برساند و با بوسیدن آن، عمق دوستی و ارادت خویش را به آن حضرت ابراز نماید. آقازاده ایشان از والد مکرشان چنین نقل می‌کند که فرمود: روزی آخری که می‌خواستیم با حضرت رضا علیه السلام وداع کنیم به امام عرض کردم میل دارم ضریح مطهر شما را ببوسم، از طرفی جمعیت بسیار زیاد بودند و در حال

عادی نزدیک شدن به ضریح ناممکن بود ولی حضرت توجهی نمودند و ناگهان لطف آن بزرگوار شامل حال ما شد خود را به ضریح رسانده و آن را بوسیدم.

من حرز بلد نیستم

معرفت و شناخت معظم له به ساحت آن امام همام به حدی بود که توجه به غیر آن حضرت را در کنار مرقدش جایز نمی دانست.

روزی در جوار مرقد مطهر حضرت رضا علیه السلام یکی از فضلا به ایشان گفت: آقا حرزی به من بیاموز که همواره به همراه داشته باشم. معظم له در حالی که اشاره به قبر مطهر حضرت می کرد فرمود: من حرز بلد نیستم، هر چه می خواهی برو از حضرت بخواه.

سختاوت در خراسان

اخلاق و سیره معظم له در سفر زیارتی مشهد نیز درخور توجه و درس آموز است که در حقیقت نشان از معرفت عمیق ایشان نسبت به آن امام رؤف دارد. همسفران معظم له نقل کردند که رفتار آقا در مشهد با خانواده و دوستان از لطافت و صفای خاصی برخوردار بود؛ به گونه ای که در نوع غذا و خریدن سوغات توسعه افزون تری قائل می شد و هیچ گونه سخت گیری نمی کرد و می فرمود: ما مهمان حضرت رضا علیه السلام هستیم این جا برای خوردن غذا استخاره نمی کنیم و به دوستان نیز سفارش می کردند که خانواده را در تنگنا قرار ندهند. روزی یکی از همراهان وی مقداری میوه نامرغوب خریده بود، آقا خطاب به وی فرمود: این جا خراسان است، مبادا بر خانواده سخت بگیرید، بگذارید این چند روز بر خانواده خوش بگذرد.

کسب اجازه از حضرت رضا علیه السلام

آقای حاج علی اصغر کریمی در ضمن بیان خاطرات سفر مشهد و توجه حضرت رضا علیه السلام به معظم له می گوید:

پس از آن که دو هفته در مشهد ماندیم من به آقا جان عرض کردم اکنون وقت آن است که با حضرت وداع کنیم و به مازندران بازگردیم، آقا جان در جواب فرمود: باید از امام رضا علیه السلام اجازه بگیریم باید دید آیا حضرت اجازه می‌دهند یا نه؟ همین طوری که نمی‌شود از محضر آن حضرت خدا حافظی کنیم. من به آقا عرض کردم: اجازه گرفتن لازم نیست ما خودمان آمدم زیارت کردیم و اکنون می‌خواهیم بازگردیم. آقا فرمود: اگر شما منزل کسی به عنوان مهمانی رفتی و می‌خواهی آن جا را ترک کنی اجازه نمی‌گیری؟ گفتم: چرا از صاحب خانه اجازه می‌گیرم، آقا فرمود: ما هم مهمان علی بن موسی الرضا علیه السلام هستیم، باید از آن حضرت اجازه بگیریم اگر اجازه دادند باز می‌گردیم. بالاخره از حرم به مسافرخانه برگشتیم و من مطمئن بودم که صبح روز بعد حرکت می‌کنیم.

صبح فردا که همراه ایشان به حرم رفتیم به آقا عرض کردم: حضرت رضا علیه السلام اجازه داد؟ فرمود: اجازه نداد. من با توجه به معرفت و درک ضعیف خود ناراحت شدم و گفتم: آقا، من عجله دارم باید هر چه زودتر برگردم، ولی دیگر آقا چیزی نفرمود. پس از زیارت که برای صرف صبحانه به منزل بازگشتیم ساعت هشت صبح بود که رادیو اعلام کرد هم‌اکنون خراسان قرنطینه است و هیچ‌یک از مسافرین حق خروج از مشهد را ندارند و برای زدن واکسن تا یک هفته باید توقف کنند. بدین ترتیب معلوم شد که امام رضا علیه السلام اجازه نداده بود.

مهربانی حضرت رضا علیه السلام

ائمه اطهار مظهر اسماء حسنی الهی هستند و تمام خوبی‌ها در وجودشان جمع است اما در بین شیعیان هر کدام به یک صفت بیشتر اشتهار دارند در میان آن بزرگواران حضرت رضا علیه السلام به مهربانی معروف است، چرا که هیچ‌گاه زائرانش را دست خالی بر نمی‌گرداند به‌ویژه اگر زائرش معرفت به مقام آن حضرت داشته باشد. در زیارتش می‌خوانیم: «سلام بر تو ای امام رئوف».

یکی از ارادتمندان آیه‌الله که با شیخ عبدالکریم حامد، شاگرد برجسته شیخ رجبعلی خیاط، هم در ارتباط بود نقل کرد: در سفری همراه با شیخ عبدالکریم به زیارت حضرت رضا علیه السلام مشرف شدیم و بیش از یک ماه در مشهد اقامت داشتیم، روز آخر بود که به شیخ عبدالکریم گفتم فردا می‌خواهم به مازندران بازگردم شما امری ندارید؟ شیخ به من فرمود: از آقا اجازه گرفتی؟ قبولی زیارت را از حضرت گرفتی؟ با این جمله ایشان من به خود آمدم و بسیار غمگین شدم که چرا در این مدت نتوانستم با حضرت ارتباط برقرار کنم. از این‌رو آن شب جمعه به حرم مشرف شدم و خیلی ناله و زاری کردم و از حضرت رضا علیه السلام خواستم عنایتی به ما بفرماید و دست خالی ما را برنگردانید. همین‌طور نشسته بودم و تضرع می‌کردم به خواب رفتم ناگهان مشاهده کردم از داخل ضریح مطهر حضرت رضا علیه السلام بیرون تشریف آورد و من نیز به دنبال حضرت به راه افتادم از رواق‌ها و صحن‌ها عبور کردیم تا این که رسیدیم به یک باغ بزرگ که تمام میوه‌های آن نورانی بود امام علیه السلام رو به من کرد و فرمود: این باغ مال شماست، ناگهان به خود آمدم، دیدم سر جای خود نشسته‌ام. این جریان گذشت و پس از مدتی که به کوهستان خدمت آقا جان رسیدم این جریان را برای آقا عرض کردم آقا فرمود: امام رضا علیه السلام خیلی مهربان است یک استکان شیر هم به من عنایت کرد.

عنایت حضرت رضا علیه السلام

زائرین و شیفتگان مرقد مطهر امام رضا علیه السلام همواره مشمول عنایات آن حضرت بوده و هستند. آیه‌الله کوهستانی نیز از عنایت‌های خاص آن حضرت، بهره‌مند بود.

حجة الاسلام آقای سیدمحمد مصطفوی درباره عنایت‌های حضرت رضا علیه السلام به آیه‌الله کوهستانی چنین اظهار می‌دارد: هرگاه آقا جان به مشهد می‌آمد من در

خدمت ایشان بودم و مسئولیت خرید لوازم منزل به عهده من بود. در عصر جمعه‌ای حاج ننه (همسر آیه‌الله) به من گفت: برای شام امشب مقداری گوشت لازم داریم. عرض کردم: الآن بعد از ظهر جمعه است قصابی‌ها بسته‌اند. حاج ننه گفت: سعی کن هر طور هست گوشت تهیه کنی. برای تهیه گوشت سوار ماشین خود شدم و چندتا از خیابان‌های مهم را که احتمال می‌دادم گوشت داشته باشند گشتم، ولی همه مغازه‌های قصابی بسته بود. مایوسانه به میدان شهدا آمده و رو به حرم مطهر حضرت رضا علیه السلام کردم و گفتم: ای امام رضا علیه السلام آقا شیخ محمد گوشت می‌خواهد. این جمله را گفتم و با دست خالی به طرف منزل حرکت کردم. نزدیک منزل که رسیدم ناگهان با شگفتی دیدم قصابی نزدیک منزل ما باز است و همان مقدار که گوشت لازم داشتم در قصابی آویزان است! گوشت را خریدم و به منزل بازگشتم و جریان را برای آقا جان تعریف کردم، آقا لبخندی زد و چیزی نگفت.

ضریح شفابخش

معظم‌له می‌فرمود: در ایامی که در مشهد تحصیل می‌کردم درس و بحث را خوب می‌خواندم و بیان من هم خیلی خوب بود. مرا چشم زدند به طوری که زبانم بند آمد، رفتم به حرم مطهر و آن‌قدر زبان خود را به ضریح مالیدم تا خوب شدم.

گرد و غبار شفابخش

معظم‌له نه تنها توجه و عنایت آن حضرت را موجب شفای امراض و دواي دردها می‌دانست بلکه معتقد بود غبار لباس زواران آن حضرت نیز شفابخش است.

یادگار گرامی معظم‌له می‌گوید: در ایام کودکی مبتلا به تب شدید شدم و مدتی در بستر بیماری افتاده بودم در همان ایام جمعی از اهالی محل که برای زیارت ثامن‌الائمه علیهم السلام به مشهد مشرف شده بودند بازگشتند و به پاس احترام ایشان قبل از

آن که به منزل خود بروند به حضورشان رسیده بودند به آنان فرمود: بیاید گرد و غبار لباس‌هایتان را روی اسماعیل بریزید که غبار لباس زوّار امام رضا علیه السلام شفاست.

احترام به امام زادگان

محبت و ولایت مرحوم آیه‌الله کوهستانی به پیشوایان معصوم علیهم السلام خلاصه نمی‌شد بلکه به فرزندان و نوادگان آن بزرگواران، علاقه و ارادت کامل داشت و همواره از آن‌ها با احترام و ادب یاد می‌کرد و مردم را به زیارت آنان تشویق می‌نمود.

از جمله امام زادگانی که مورد توجه فراوان معظم‌له بود امام‌زاده یحیی بن زید بن علی بن الحسین علیه السلام در شهر گنبد بود. هرگاه برای زیارت حضرت رضا علیه السلام می‌رفت در مسیر رفت یا برگشت حتماً به زیارت آن بزرگوار می‌رفت. یکی از علاقه‌مندان معظم‌له، می‌گوید: ^۱ یک سال که به اتفاق آقا جان جهت زیارت به مشهد مشرف شدیم در بازگشت از مشهد وقتی به شهر شاهرود رسیدیم آقا فرمود: میل دارم به زیارت یحیی بن زید در گنبد برویم. با هم از شاهرود حرکت کردیم وقتی وارد گنبد شدیم به آقا عرض کردم: اجازه بدهید برای رفتن به یحیی بن زید درشکه‌ای کرایه کنم، آقا جان فرمود: لازم نیست میل دارم این مقدار راه را پیاده برویم.

معظم‌له بارها به زیارت یحیی بن زید علیه السلام موفق شده بود و در یکی از سفرها وقتی مردم متوجه شدند و آقا را شناختند به ایشان گفتند: این‌جا از جهت آب در مضیقه هستیم و تصمیم بر حفر چاه آب داریم و از ایشان درخواست نمودند کلنگ

۱. حاج حبیب‌الله محمودزاده.

حفر چاه را به زمین بزند که ایشان با کمال رضایت کلنگ حفر چاه را به زمین زد و چاه حفاری شد که هنوز از آن آب چاه استفاده می‌شود.

شجرنامه امامزادگان

یکی از نزدیکان آیه‌الله می‌گوید: روزی در محضرشان حضور داشتیم سخن از امامزادگان منطقه به میان آمد یکی از حاضرین گفت: فلان نقطه در بالای کوهی یک امامزاده جدیدی را پیدا کردند. من گفتم: معلوم نیست که سندش درست و یا اصلاً امامزاده باشد، آخر امامزاده بالای کوه چه کار می‌کند؟ آقا سخن مرا نپسندید و فرمود: هیچ‌وقت این چنین سخن مگو، ما که نمی‌دانیم شاید سندش درست باشد، باید تحقیق کرد.

هم‌چنین یکی از ارادت‌مندانش دربارهٔ احترام معظم‌له به امامزادگان چنین نقل کردند: به اتفاق یکی از جوانان با ایمان که شغلش طلافروشی بود خدمت آیه‌الله کوهستانی رسیدیم. در ضمن مسائلی که آن روز در محضرشان مطرح شد آن جوان از جناب ایشان راجع به شجرنامه امامزاده عبدالله در آمل پرسید و گفت: آیا این امامزاده‌ای که این همه مردم به آن توجه دارند و کراماتی از ایشان نقل می‌شود آیا شجرنامه‌اش مشخص است؟

آیه‌الله کوهستانی در نهایت ادب و احترام فرمودند: در گذشته بندگان بودند که خدا را به شایستگی عبادت و بندگی کردند ولی گمنام زیستند و گمنام هم از دنیا رفتند، خداوند تبارک و تعالی برای این که این بندگانش احیا بشوند و از گمنامی به در آیند، برکاتی از قبور متبرکه آنان بروز می‌دهد تا به این وسیله توجه مردم را به آنان جلب نماید و حرمت و عظمت آن‌ها بر مردم معلوم گردد.^۱

۱. حجة الاسلام والمسلمین حاج سیدعلی جبارزاده (جباری).

احترام به سادات

از ویژگی‌ها و سجایای اخلاقی مرحوم آیه‌الله کوهستانی احترام و تواضع در برابر سادات بود. معظم‌له همواره نسبت به فرزندان پیغمبر و فاطمه زهرا علیها السلام اظهار خضوع و ادب می‌کرد و احترام و بزرگداشت آن‌ها را سبب خشنودی رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌دانست. در حدیث شریف نبوی وارد شده است که: «هر کس می‌خواهد به من صله کند به ذراری من صله کند.»^۱

بدرقه سید

یکی از نوادگان سادات ایشان برای ادامه تحصیل عازم حوزه مقدسه قم بود، آقا تا دم در حسینیه ایشان را بدرقه کرد، دو تن از ارادتمندان که در محضرشان حضور داشتند، گفتند: آقا این نوه شماست لازم نیست خودتان را به زحمت بیندازید. در جواب فرمود: چون از سادات است به احترام سیادتش می‌آیم.

نماز میّت به احترام سید

سید بزرگواری از اهل شهیدآباد - روستای مجاور کوهستان - در بیت ایشان خدمت می‌کرد. آقا خیلی به او احترام می‌کرد، با این که مقداری تندمزاج و عصبانی بود، ولی آقا برخوردی مودبانه و محبت‌آمیز با او داشت. این سید وصیت کرده بود که نماز مرا آقا جان باید بخواند و به خود آقا در زمان حیاتش نیز سفارش کرده بود که وقتی مُردم نماز مرا شما باید بخوانی و گرنه در قیامت نزد جدّم از شما شکایت می‌کنم. معظم‌له به احترام ایشان به روستای شهیدآباد رفتند و نماز میّت را خواندند؛ با این که آقا در اواخر عمر و به خاطر کهولت سنّ به ندرت برای نماز میّت بیرون از محل تشریف می‌بردند حتی بعضی از بزرگان را پس از رحلتشان جهت اقامه نماز میّت به کوهستان آوردند و ایشان بر پیکرشان نماز

خواندند.

بخشش به سادات

حجة الاسلام والمسلمین آقای سید خضرالله حسینی متکازینی می‌گوید: روزی من و یکی از بستگانم به محضر آیه‌الله کوهستانی رسیدیم، پس از کسب فیض موقع خداحافظی آقا می‌خواست مبلغی را عنایت کند، نخست مبلغ دو تومان را از جیب خود بیرون آورد که به ما بدهد، ناگهان دست خود را کشید و با حالت خاصی فرمود: من از مادرتان زهرا علیها السلام خجالت می‌کشم، لذا دوباره دست به جیب کردند و مبلغ بیست و پنج تومان مرحمت فرمودند. در آن زمان این مبلغ بسیار قابل توجه بود و ایشان نیز کمتر این مبلغ پول را به کسی می‌داد.

احترام شاگرد سید

هنگامی که فرزند بزرگوارشان - حجة الاسلام والمسلمین شیخ محمداسماعیل کوهستانی - در روز عید قربان متولد شد و مایه روشنی چشم ایشان گردید بسیار دوست می‌داشت اسم پدرش را روی فرزند دلبندهش بگذارد، ولی وقتی یکی از شاگردانش یعنی آیه‌الله سیدخلیل محمدی بادابرسی گفت: روز عید قربان است اسمش «اسماعیل» است، معظم‌له به احترام شاگردش و به خاطر سیادت وی پیشنهادش را پذیرفت و نامش را «محمداسماعیل» گذاشت.

احترام و توجه مرحوم آیه‌الله کوهستانی به سادات صالح و نیکوکار منحصر نمی‌شد، بلکه آن دسته از ذراری رسول اکرم صلی الله علیه و آله که چندان معروف به خیر و صلاح نبودند نزد ایشان مورد احترام و بزرگ بودند و جسارت به آنان را تحمل نمی‌کردند.

حفظ حرمت مادر

روزی عده‌ای از مؤمنین یکی از سادات را به عنوان این که سارق حرفه‌ای است و مردم از دست او تأمین مالی ندارند نزد معظم‌له آوردند. آقا به آنان فرمود:

شما حق ندارید این سید را دزد خطاب کنید، چون مادرش حضرت زهرا علیها السلام آزرده خاطر می‌گردد. سید نیز باید بداند مادرش فاطمه زهرا علیها السلام رضایت ندارد کسی نسبت دزدی به سادات و فرزندانش بدهد و باعث رنجش و آزرده‌گی‌اش شود. این سخن پندآموز چنان در قلب آن سید اثر گذاشت که یکباره توبه کرد و کارهای خلاف خود را ترک کرد و از نیکان گردید.^۱

۱. حجة الاسلام والمسلمین سید مهدی دارابی.

فصل چهارم:

زمان‌شناسی و آگاهی اجتماعی - سیاسی

بیداری و آگاهی از مسائل اجتماعی و سیاسی و اقتصادی، لازمهٔ زعامت دینی است. عالمان دین باید زمان‌شناس، مردم‌شناس و دشمن‌شناس باشند، با حوادث و توطئه‌های روزمره آشنا باشند تا بتوانند در شرایط خاص و بحرانی تصمیم درست و به‌جا اتخاذ نمایند و جامعه اسلامی را پیشاپیش از فتنه‌ها و خطرهای احتمالی مصون بدارند؛ همان‌گونه که در حدیث آمده است:

«وَالْعَالَمُ بَزْمَانِهِ لَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ اللَّوَابِسُ؛ عالمی که به اوضاع زمان و شرایط جامعه خود آگاهی داشته باشد، فتنه‌ها و امواج بلاها بر وی هجوم نمی‌آورد.»

چرا که دانشمند بیدار و آشنا به سیاست، مسیر صحیح را خطا نمی‌کند، فریب نمی‌خورد، تحت تأثیر القائات و نقشه‌های استعماری دشمن قرار نمی‌گیرد و می‌کوشد که مردم را از انحراف و جهل و نادانی به سوی صلاح و سداد هدایت کند.

یکی از امتیازات این مرد بزرگ هوشیاری و بیداری بود. مسائل اجتماعی و سیاسی روز را خوب می‌شناخت. در عین آن که عالمی زاهد و عارفی پرهیزکار بود، هیچ‌گاه از مسائل و حوادثی که در اطراف و جامعه‌اش پدید می‌آمد بی‌اطلاع

نبود.

او عالمی روشن بین و با بصیرت بود که به مصداق حدیث شریف: «اتقوا فراسة المؤمن فانه ينظر بنور الله» مسائل را با نور الهی درک می کرد و موضع گیری های او در سایه همین درک صحیح و عالمانه و آگاهانه، چراغ راه شاگردان و ارادت مندانش بود.

این فقیه بیدار، همواره نگران توطئه های دشمنان داخلی و خارجی بود که می کوشیدند هر روز توطئه و تهمت تازه ای، علیه عالمان برجسته و مبارزان سیاسی وارد سازند.

وی در دوران مبارزات «آیه الله کاشانی» و نهضت روحانیت در سال ۱۳۴۲ به شدت نگران توطئه های تفرقه آمیز بیگانگان بود، چرا که از قضایا و حوادث تلخ مشروطه به خوبی آگاه بود که چگونه دشمنان آن را منحرف کردند.

از این رو در مسائل سیاسی، با بیداری و احتیاط کامل حرکت می کرد. وی درباره موضع گیری های عالمان و روحانیان و دیگر گروه های مبارز، مثل جبهه ملی چنین می فرمود:

«روحانیت باید حرفش را تنها بزند»، یعنی روحانیان نباید با جبهه ملی و دیگر گروه ها که اهدافشان مشخص نیست متحد و هم دست شوند.

درباره نقشه های پیچیده دشمنان اسلام هم می فرمودند: «بیگانگان با بیست واسطه اهداف خود را پیاده می کنند و ما را فریب می دهند. اولین نفر آنان نقشه را طراحی می کند، بیستمین نفر بدون فهم ریشه کار به حکم وظیفه عمل می کند و هیچ نمی داند از کجاست.» گاه هم می فرمود:

«آنها پول می دهند تا به آنان فحش و ناسزا بگویی و از این راه به مقاصد شوم خود دست پیدا کنند».

حمایت از امام راحل(ره)

از آن جا که آیه‌الله کوهستانی خود عالمی بیدار و زمان‌شناس بود؛ عالمان بیدار و شجاع و متعهد زمان خود را به خوبی می‌شناخت و آنان را دوست می‌داشت. از این رو به حضرت امام خمینی علیه السلام ارادت خاصی داشت، چرا که وی را مرجعی آگاه و شجاع می‌دانست که قیام و مبارزه‌اش علیه طاغوت، برای حفظ و اعتلای اسلام و روحانیت بود. معظم‌له از حضرت امام و نهضت او تجلیل می‌نمود و از مبارزات حق طلبانه او و دیگر عالمان در مناسبت‌های مختلف حمایت می‌کرد.

متقابلاً مرحوم امام علیه السلام نیز ایشان را عالم متقی و اهل معنا و عارفی بیدار می‌شناخت.

داماد بزرگوارشان، مرحوم آیه‌الله هاشمی‌نسب نقل نمود که یک روز بعد از حمله رژیم شاه به مدرسه فیضیه خدمت مرحوم امام رسیدم و مقداری سهم امام که آقا جان برای ایشان فرستاده بود، محضرشان تقدیم کردم. حضرت امام تفقد کردند و فرمودند:

«سلام مرا به آقای کوهستانی برسانید، ما از ایشان التماس دعا داریم! هنوز نیمه راه هستیم، خیلی مانده به مقصد برسیم و محتاج دعای ایشان هستیم.»

به خاطر این شناخت و ارادت ایشان به حضرت امام علیه السلام بود که وقتی شنید، امام راحل به دستور شاه بازداشت شد، خیلی متأثر و غمگین گردید و تب شدیدی بر وی عارض گشت در مواقع دیگر نیز که حوادث تلخی از جنایت‌های رژیم، درباره علما و مردم انقلابی می‌شنید، آثار حزن و اندوه در چهره‌اش آشکار می‌شد و اعتراض خود را به برخی از رجال سیاسی و نظامی که نزدشان می‌آمدند، می‌رساند و در برابر این‌گونه حوادث ناگوار بی‌تفاوت نبود.

تلگراف به آیه‌الله آملی

پس از حادثه قیام پانزده خرداد سال ۴۲ که حضرت امام علیه السلام را بازداشت کردند، شاه تصمیم داشت، حضرت امام را محاکمه و سپس اعدام کند. علما و مراجع در اعتراض به این جنایت و برای جلوگیری از این تصمیم نابخردانه در تهران اجتماع کردند و چند تن از مراجع بزرگوار از جمله: حضرت آیه‌الله العظمی میلانی و حضرت آیه‌الله العظمی مرعشی نجفی برای مرحوم آیه‌الله کوهستانی نامه نوشتند و خواستند که به تهران بیاید، زیرا آنان نیز برای اعتراض به آنجا عزیمت کرده بودند. به دنبال این پیام مرحوم کوهستانی برای کسب اطلاع بیشتر نامه‌ای برای رفیق و دوست دیرینه خود حضرت آیه‌الله حاج شیخ محمدتقی آملی علیه السلام نوشت که اگر ضرورت دارد ایشان نیز به سمت تهران حرکت کنند. در پی این نامه حضرت آیه‌الله آملی در پاسخ فرمودند: «اگر آقا یک نامه با تلگراف هم‌کاری بزند، کافی است تا دولت از سکوت ایشان استفاده نکند و لازم نیست آن پیرمرد به تهران بیاید.»

از این رو مرحوم کوهستانی تلگرافی را برای آیه‌الله آملی فرستاد و در آن عمل شاه را به شدت محکوم و هم‌کاری خود را با عالمان و مراجع اعلام کرد.

تعطیلی جشن به خاطر دستگیری حضرت امام (ره)

آیه‌الله زاده درباره آگاهی و درایت والد معظم خود می‌گوید:

«در سال ۴۲ که امام خمینی علیه السلام را رژیم پهلوی دستگیر و زندانی کردند، جامعه روحانیت در وضع سخت و نامناسبی قرار داشت. ماه ربیع فرا رسیده بود. من به آقا عرض کردم ایام نهم ربیع - روز سال‌گرد امامت امام زمان علیه السلام - نزدیک است؛ آیا برای مراسم جشن و پذیرایی شیرینی و میوه تهیه بکنیم؟ [چون هر سال این مراسم برگزار می‌شد].» معظم له در پاسخ من فرمود: «آقای خمینی زندان است و

دامت برکاته

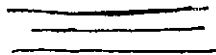
مثنی تکرار حضرت مستطاب حجۃ الاسلام والسلمین آیتة الله آقای حاج شیخ محمد زهسائی مانزندران
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

طهران

حضرت مستطاب حجۃ الاسلام والسلمین آیتة الله آقای حاج شیخ محمد تقی آملی دامت برکاته
بدیهی است که از حوادث غیر منتظره و معائب دنیاش چند ماه اخیر که جامعه مسلمین و اردآمد عموم طبقات
ملت مسلمان بی نهایت و در طول مدت متفقیدیان و مستولین امور یکله بجانب بیگانه دند تکرار آن تذکرات
منفی و سودمند برای حفظ مصالح مملکت و ملت اسلام و قرآن داده شده و از مفاسد و مضرات اقدامات
خلاف شرع انوار ارشاد لازم حسب وظیفه دینی انجام گرفت حال ضمن ابراز انزعاج و تنفر از نظام
و آمده بر مسلمین خصوصاً بانزدانت مرجع عالیقدر حضرت آیتة الله العظمی آقای خمینی و آیتة الله آقای
قمی و آیتة الله آقای محلاتی دامت برکاتهم و سایر حج اسلام و مبلغین گرام دامت افاضاتهم نظر بفرمایند
تا حال برای حرکت به تهران موفق نشده اند اما متمنی است بدینوسیله موافقت و همکاری کامل
این جانب را از سویات و مقاصد عالیه عموم آیات و مراجع دین که برای حفاظت قوانین مقدسی اسلام
و حمایت از حریم مذهب شیخ در تهران مجتمع شده اند اعلام بدارید انحر در خاتمه بی نهایت مشاق
و شکر خیر سلامتی حضرت بانزدانت شده گان بالاخص حضرت آیتة الله العظمی آقای خمینی و

آیتة الله آقای قمی و آیتة الله آقای محلاتی هشتم مورخه ۱۸ شهریور صفر الحیر ۱۳۲۱ -

مانزندران - کوهستان - محمد کوهستانی



روحانیت این وضع ناگوار را دارد، آن وقت ما بیاییم بنشینیم و اظهار سرور و شادمانی کنیم.»

با این که معظم‌له به این جلسه اهتمام داشت، ولی در آن موقعیت حساس راضی به برپایی آن نشد.

خمینی، مشعل است

هم‌چنین یادگار گرامی معظم‌له راجع به ارادت و حمایت ایشان از امام راحل می‌گوید:

«هنگامی که شاه حضرت امام خمینی را به ترکیه تبعید کرده بود، پس از کسب اطلاع گزارش تبعید شدن حضرت امام را به ایشان رساندم، بسیار ناراحت شد و در حالی که چهره‌اش از ناراحتی سرخ شده بود، فرمود: [او] مشعل است، هر کجا برود نور می‌دهد.»

مأجرای تعطیل کردن بازار

زمانی که برای نخستین بار به دستور شاه حضرت امام - رضوان الله تعالی علیه - را بازداشت کرده بودند، عده‌ای از روحانیون و فرهنگیان و بازاریان بهشهر به حضور معظم‌له رسیدند و پیشنهاد کردند که در اعتراض به بازداشت حضرت امام و آزادی‌شان اعلام فرمایید که استان مازندران بازار را تعطیل کند.

یکی از شاگردان ایشان در این باره می‌گوید: «وقتی پیشنهاد را به محضر آقا دادم، فرمودند: من موافقت می‌کنم، چرا که خمینی زندان است، دنیا برای ما زندان است.^۱ شما اطلاعیه تنظیم بکنید من نیز امضا کرده و از شما حمایت می‌کنم.» در پی آن نشست، مرحوم آیه‌الله هاشمی‌نسب (داماد معظم‌له) مأمور شد که در بهشهر برخی از علما، چون آیه‌الله شیخ محمد شاهرودی و عده‌ای از بازاریان،

۱. حجة الاسلام والمسلمین شیخ قاسم کاظمی.

مثل مرحوم حاج ابوالحسن خلیلی و سایر تاجران را از ماجرای این جلسه آگاه سازد تا برای اخذ تصمیم نهایی در کوهستان گرد هم آیند.

مرحوم آقای هاشمی نسب به اتفاق دو نفر از همراهان با تاکسی عازم بهشهر شدند تا آقایان را باخبر کنند. در رفت و آمدهای شبانه با تاکسی شهر، به منزل آقای شاهرودی و غیره مأموران شهربانی به وی مشکوک شدند؛ در نتیجه آقای هاشمی نسب را دستگیر و بازداشت کردند و راننده تاکسی را کتک زدند، یکی از همراهان با زیرکی خود را مسافر جلوه می‌دهد و از تاکسی پایین می‌آید و پیاده خود را به کوهستان رسانده و دستگیری آقای هاشمی نسب را به آقا جان کوهستانی اطلاع می‌دهد. در پی این خبر، عده‌ای احساس ترس و وحشت می‌کنند و نگران عواقب آن می‌شوند، ولی آقا هیچ ترس و واهمه‌ای به خود راه نمی‌دهد. پس از دستگیری مرحوم هاشمی نسب و مطلع شدن شهربانی از تصمیم عالمان و بازاریان برای اعتصاب و تعطیلی بازار، عده‌ای از نیروهای کماندو از گرگان به بهشهر منتقل می‌شوند تا شهر را در کنترل خود داشته باشند، سپس مسئولان امنیتی استان، از جمله رئیس شهربانی بهشهر به محضر آقای کوهستانی رسیدند و نتیجه اعتصاب را که منجر به آشوب و خونریزی و حوادث خطرناک خواهد شد، گوشزد کردند و از آقا تقاضا نمودند که اطلاعیه صادر نفرمایند و اضافه کردند که خواسته آقا را به عرض شاه که در مازندران و کنار دریا به سر می‌برند، می‌رسانیم و حتماً ایشان قبول می‌کنند.

معظم‌له در پاسخ آنان فرمود: ما اعلامیه‌ای در اعتراض به بازداشت آقای خمینی علیه السلام صادر می‌کنیم هر که خواست تعطیل می‌کند و هر که نخواست تعطیل نمی‌کند، ما کسی را اجبار نمی‌کنیم. هر چه آن‌ها اصرار ورزیدند که شما اعلامیه صادر نکنید، آقا نپذیرفت و فرمود: من به وظیفه خود عمل می‌کنم و شما هم به وظیفه خودتان عمل کنید.

گفتنی است که مأموران شهربانی، پس از آگاهی از تصمیم آیه‌الله بر صدور اطلاعیه و همراهی بازاریان و فرهنگیان، اوضاع داخلی شهر را به کنترل خود درآورده و برای مقابله با معترضان اقدامات شدید امنیتی تدارک دیدند و عملاً مانع از انجام این اعتصاب شدند، گرچه اطلاعیه آن تنظیم شده است. غرض از نقل این ماجرا آن است که روشن گردد آیه‌الله کوهستانی، هیچ‌گاه در حمایت خویش از حضرت امام علیه السلام و اهداف عالی ایشان دریغ نورزید.

۵) تحریم رفاندم

همان‌طور که گفته شد، مرحوم آیه‌الله کوهستانی همواره در مسائل سیاسی و اجتماعی از مواضع انقلابی علما و مراجع علیه طاغوت حمایت می‌کرد و تا آن‌جا که وظیفه تشخیص می‌داد از پشتیبانی و حمایت بزرگان دریغ نداشت، لذا به قول یکی از شاگردان ایشان می‌توان گفت عمده حرکت‌های انقلابی که در منطقه به‌شهر و حتی شهرهای دیگر انجام می‌گرفت، با مشورت و نظر ایشان بوده است و در حقیقت، معظم‌له پناهگاهی برای مبارزان و انقلابیون بوده‌اند؛ البته سیاست و روش ایشان در مسائل سیاسی بدون افراط و تفریط و هم‌آهنگ با مقتضیات زمان بود.^۱ هنگامی که شاه می‌خواست برای تصویب لوایح شش‌گانه^۲ رفاندم برگزار کند.

۱. حضرت آیه‌الله حاج سیدصابر جباری امام جمعه به‌شهر و عضو مجلس خبرگان رهبری.

۲. یا انقلاب سفید شاه، از اهداف بزرگ آمریکا بود که می‌خواست با طرح و اجرای آن در منطقه حضور مستمری داشته باشد. زیرا می‌دانست که بزرگ‌ترین خطر برای منافع استکبار در کشورهای زیر سلطه، توده مردم‌اند، از این‌رو خواست با اصلاحات ظاهری و تبلیغات عوام‌فریبانه، سنت‌ها و خواسته‌های معنوی مردم را که در رأس آن‌ها نیروی مذهبی است درهم بشکنند، و به جای آن از عنوان‌های پر زرق و برق استفاده کند. در حقیقت انجام رفاندم، برای فریب دادن افکار عمومی بود تا به مردم نشان دهند که چه حد به نظر آنان توجه می‌شود؛ به هر حال منظور این بود که انقلاب آمریکایی به

عالمان و مراجع و در رأس آنان حضرت امام خمینی، رفراندم را تحریم کردند و اعلامیه‌های زیادی از سوی آنان انتشار یافت. معظم‌له نیز در حمایت از آن‌ها، روز قبل از رفراندم شاه واعظ^۱ محل را در تکیه حسینی به منبر فرستاد تا از طرف ایشان به مردم اعلام کند که در رفراندم شرکت نکنند.

حجة الاسلام والمسلمین شیخ حسین طوسی می‌گوید: «من قبل از برگزاری رفراندم خدمت معظم‌له رسیدم، ایشان هنگام خداحافظی به من فرمود: از طرف من به مردم منطقه بگو شیخ محمد به شما علاقه‌مند است و خیر و صلاح شما را می‌خواهد. شما در این رفراندم شرکت نکنید و به آن رأی ندهید، که از آن، برای دنیا و آخرتتان خیری نیست. من نیز پیام آقا را به چندتا از روستاهای منطقه رساندم.»

مرحوم آیه‌الله کوهستانی در مورد اصلاحات ارضی چنین می‌فرمود: «این اصلاح ارضی نیست، بلکه افساد ارضی است». اصلاحات ارضی یکی از مواد شش‌گانه بود که شاه می‌خواست آن را به آراء عمومی بگذارد.

تشویق شاگردان به مبارزه

پس از آن که شهید هاشمی‌نژاد در اعتراض به طرح لوایح شش‌گانه شاهنشاهی، در مسجد «فیل» در میان جمعیت کثیری از مردم، سخنرانی آتشینی ایراد نمودند - که در آن به شخص شاه حمله کرده بودند - مأموران ساواک او را دستگیر و روانه زندان کردند. وی به خاطر حمله صریح به شاه محکوم به اعدام شده بودند.

دست شاه علیه ملت را به انقلاب شاه و ملت ارائه دهند و از شاه مستبد قهرمانی هم بسازند. «تاریخ

سیاسی معاصر ایران، ج ۲، ص ۹-۱۰.»

وقتی این خبر به آیه‌الله کوهستانی رسید، معظم‌له در حمایت از این سید بزرگوار، داماد معظم خود حضرت آیه‌الله هاشمی‌نساب را به خدمت حضرت آیه‌الله میرزا احمدکفایی در مشهد فرستاد و فرمود: سلام مرا به ایشان برسانید و بگویید که این سید فرزند زهرا (شهید هاشمی‌نژاد) را دریابد. حضرت آیه‌الله کفایی در جواب آقا قول مساعد دادند و فرمودند: به آقا بفرمایید دعا کنند؛ من هم بی‌گیر می‌شوم.

در این‌جا خاطره جالبی را خود آن شهید بزرگوار برای آیه‌الله کوهستانی نقل فرمودند که شنیدنی است: شهید هاشمی‌نژاد، ظاهراً پس از شش‌ماه تبریته و آزاد شد. پس از آزادی به کوهستان آمده و با آقا جان ملاقات نمود. یکی از طلاب که در آن روز حضور داشتند، می‌گوید: وقتی شهید هاشمی‌نژاد به کوهستان آمد، همین‌که آقا جان او را دید، با شور و شغف بسیار او را در بغل گرفت و از آزادی وی خیلی خوشحال شد. پس از احوال‌پرسی و تعارفات معمولی آقا جان به هاشمی‌نژاد گفت، از آن زهرماری‌ها مقداری برای من صحبت کن. شهید هاشمی‌نژاد گفت: وقتی مرا برای محاکمه احضار کردند، مستشار کیفرخواست مرا قرائت کرد و از من خواست دفاع کنم. من جواب ندادم. بار دوم گفت، باز سکوت کردم. بار سوم که اصرار ورزیدند. گفتم: من این‌جا قاضی نمی‌بینم که قضاوت کند؛ باید جایی دفاع کنم که قاضی حضور داشته باشد. وقتی این جمله را گفتم، یکی از آنان برخاست و سیلی محکمی به صورت من نواخت، به طوری که من از شدت آن از روی صندلی به زمین افتادم، بعد مرا بیرون کردند، از بیرون اتاق می‌شنیدم که یکی از آنان به سیلی زننده گفت: چرا این سید را سیلی زدی؟ سپس مرا احضار کردند و گفتند: امضا کن که در آن نوشته بودند، از اتهام تبریته شد. پس از آزادی به قم رفتم و دو سه روزی آن‌جا ماندم، بعد گفتم بروم کوهستان، خدمت پدر مهربانم که مرا شب‌ها از دعای سحری خود فراموش نکرده است.

متن زیر نامه‌ای است به دست خط شهید هاشمی نژاد که برای آیه‌الله کوهستانی نوشتند و سلام معظم‌له را به علمای بازداشت شده ابلاغ نمودند این نامه خود سند گویایی از توجه معظم‌له به اوضاع و حوادث جاری کشور است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 محضرمقدس حجة الاسلام والمسلمین آقای حاج آقا کوهستانی مدظلها العالی

پس از اهدای سلام مدت ده دقیقه تقریباً در تهران موقوف گردیدم
 آقای قمی را ملاقات نمایم انهم با خواهش و اصرار فوق العاده فقط سه دقیقه وقت ملاقات به بنده داده‌اند و ما سه دقیقه را به ده دقیقه رسانیدند
 و سلام مخصوص جنابعالی را ابلاغ کردم و ایشان کاملاً از مراحمتها اظهار تشکر نمودند و این را شنیدم که بی‌شک نیست که ملاقات نمایم آقای محلاتی بطور کلی آزاد گردند و درباره آقای قمی و آقای خینی هم چنین احتمالی موجود است آقای خینی و آقای قمی در داخل منزل کاملاً راحت و آسوده هستند آقای بهرامی چند روز است که سرسخت و آرد مبارزه کرده‌اند و جک مرتب در منازل آقایان برقرار است در اینجا خبر تازه نیست جز آنکه چند روزی قدسی آقایان طلاب را حجت امر سر بازی ناراحت کرده بودند ولی بجز آن فعلاً وضع عادی است اما در آن اولین بنده برهان بودم در قم بی‌شک می‌گویند مزاحمتی برای آقایان طلاب وجود ندارد ولی آهان دیگر اطلاعی در دست نیست آقای ابیطی بعضی بجز سلام مجدد عند

محمد علی کوهستانی

وقتی شهید هاشمی نژاد گفت، سیلی محکمی به صورت من زد و به نحوی که هنوز گوش من درد می‌کند! آقا جان فرمود: شما برای اسلام سیلی خوردید نه برای شخص.

آن‌گاه هاشمی نژاد گفت: با این بیانتان به من آرامش قلب دادی.^۱

بیان حضرت آیه الله نظری درباره اقدامات انقلابی معظمله

برای روشن تر شدن اقدامات انقلابی حضرت آیه الله کوهستانی مناسب است اظهارهای جامع و گویای حضرت آیه الله نظری - از علمای برجسته ساری - را که به قلم خود مرقوم فرمودند، در این جا ذکر نماییم:

حضرت آیه الله نظری درباره حمایت و پشتیبانی آیه الله کوهستانی از حضرت امام چنین اظهار داشتند: شاخصه فقه و فقاہت و فضل و فضیلت شیخ العلماء و زین الاتقیاء مرحوم آیه الله کوهستانی تغمده الله بغفرانه و قدس سره الشریف - از مصادیق بارز «مخالفاً لهواه مطیعاً لامر مولاه» و «حصون الاسلام» و از موارد «الامناء علی الحلال و الحرام» به شمار می‌رفت. برخورد پدران‌اش با طلاب، منس متواضعانه‌اش با اهل فضل و دانش و ادب، روش خبیرانه‌اش در امور، مشی کریمانه‌اش با ارباب حوایج، خُلق و قورانه‌اش و اطاعت خالصانه‌اش در پیشگاه ربوبی خالق منان، از او چهره تابناک و ممتازی ساخته بود که همه و همه در هر نقطه و گوشه‌ایی او را عظیم‌القدر و قولش را مسلم می‌پنداشتند.

مغفور له فردی موفق برای حمایت از دین و آیین مهیا برای بیان و ترویج و دفاع از حق و حقیقت و مظلومان، ستم‌دیدگان. این جانب که به ایشان ارادت قلبی داشتم و ایشان را دل سوخته و امین دین می‌دانستم، در مواقع و مواقف حساس

۱. حجة الاسلام والمسلمین شیخ صفر ولی پور.

شاهد خدمات و زحمات آن عالم خدوم به اساس دین و ملت و مملکت بودم، لازم می‌دانم به بیان شمه‌ای از وقایع و حوادث در طول نهضت اسلامی اشاره نمایم تا معلوم شود که مرحوم کوهستانی چه وجودِ بابرکتی بود.

اعلامیه‌ای از طرف نه نفر از علما و مراجع عظام قم در منزل مرحوم آیه‌الله حاج شیخ مرتضی حائری (نجلِ جلیل مؤسس حوزه علمیه قم آیه‌الله‌العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی) - رحمة الله علیهما - تنظیم شد و می‌بایست در میان مردم توزیع و ابلاغ شود و از طرفی شاه می‌خواست رفراندم بکنند، مرحوم امام - علیه الرحمة - حقیر را به منزل خود در قم خواستند. دو تا نامه دادند فرمودند: بروید مازندران یک نامه را بدهید به آیه‌الله کوهستانی و دیگری را ساری به آیه‌الله عظیمی برسانید و بگویید شاه می‌خواهد روز شنبه رفراندم نماید. ما هم روز پنج‌شنبه رفراندم منفی داریم؛ بدین ترتیب که علما به نماز جماعت نروند و درس حوزه‌ها را تعطیل نمایند، بازاری‌ها به بازار نروند. با اقدام به این نوع کارها مخالفت خود را ابراز می‌نماییم. دوباره عصر همان روز بنده را احضار کردند فرمودند: نامه‌ها را نبرید، نظیر همین از دیگران هم نامه را گرفتند و گفته‌اند که امروز پاکروان که از مأمورین مهم دستگاه ساواک بود آمدند نزد من و گفت اگر نامه‌ای و اعلامیه‌ای بیرون برود و پخش شود، چنین و چنان می‌کنیم؛ بنابراین خودتان بروید و پیام را شفاهی به آقایان ابلاغ نمایید. حقیر با یک چمدان پر از اعلامیه با ماشین در بست به سوی تهران و مازندران حرکت کردم، بعد از عبور از منظریه معلوم شد که بعد از ما در منظریه جلوی ماشین‌های طلاب را گرفتند و طلاب را دستگیر نمودند. به هر حال ما آمدیم و در مأموریت اول خدمت مرحوم آقای کوهستانی رسیدیم. ایشان هم استقبال کرد و اعلام نمود و اعلام ایشان فوق‌العاده اثربخش بود. خلاصه، حقیر در طول مبارزات، حسب ارادت و اطمینان، امیدواری فراوانی به ایشان داشتم.

ایشان مانند پایه و پشتوانه نهضت در کشور به خصوص در مازندران بودند و امثال این جانب در اطرافش و با شهیدین عزیز حضرتین محبین مرحومین آقای سید عبدالکریم هاشمی نژاد بهشهری ساکن مشهد و آقای شیخ عبدالوهاب قاسمی سوادکوهی ساکن ساری - طاب تراهما - نیز مانند دیگر از مبارزین با ایشان ارتباط و همکاری داشتند. اقدامات زیادی بود و مستمر، ولی مهماتش که مرحوم کوهستانی محوریت بود دو حادثه است:

یکی بعد از واقعه پانزده خرداد و دستگیری عده کثیری از آیات و اعلام و خطبا در مراکز و بلاد خاصه آیات ثلاثه استاد بزرگوارم آقای خمینی و آقای حاج حسن آقای قمی و آقا مجد محلاتی را مأموران دستگیر و به زندان بردند در آن موقعیت شدت بار برای نجات علمای دین مرحوم آقای کوهستانی نامه‌ای مبسوط و مفصل و مستدلّ به شاه نوشته است. مرحوم آیه‌الله حاج شیخ حسین محمدی لائینی - علیه‌الرحمه - نامه را با قطار آوردند سوادکوه، چون یکی از مراکز فعالیت حقیر منطقه عشایری سوادکوه بود. مرحوم آقای لائینی فرمودند که آقا امر فرمودند که این نامه را شخصاً به مبدأ برسانید. حقیر رفتم تهران، به توسط آقای «هیراد» که نماینده مخصوص شاه بود نامه را دادم و ایشان نامه را به شاه رساندند. فردا رفتم جواب نامه را خواستار شدم، آقای هیراد گفت که شاه گفتند نتیجه کار معلوم می‌شود. پس از مدت کوتاهی آیات ثلاث آقای خمینی و آقای قمی و آقای محلاتی از زندان آزاد شدند.

دوّم، بعد از دستگیری رهبر فقید، آیات و حجج قم و بلاد در تهران اجتماع نمودند آقای کوهستانی در نامه‌اش خطاب به مرحوم آیه‌الله حاج شیخ محمدتقی آملی هم دردی و اظهار تأثر را اعلام و ضمناً هم فکری و اعلام آمادگی خود را برای حرکت به تهران و الحاق در جمعشان اعلام که بعداً دستگاه آقایان را متفرق نمود. بنده آن نامه را هم به همراه تلگراف علمای ساری و علمای قائمشهر و

علمای سواد کوه در تهران به جمع علمای معظم که در تهران جمع بودند رساندم، که ریاست آن جمع را آن روز مرحوم آیه الله العظمی آقای میلانی - طاب ثراه - عهده دار بودند.

خلاصه در موارد مناسب حسب الاقتضاء که اقدام لازم بود مرحوم آقای کوهستانی با جدّیت و متانت در امر نهضت اسلامی حمایت همه جانبه داشتند و نیز داماد مرحومش سیدالاعلام حجة السلام و المسلمین حاج سیدآقا هاشمی، بازوی توانایش بود و همچنین فرزند یک دانه و عزیز و ارجمندش حضرت مستطاب حجة الاسلام و المسلمین حاج شیخ اسماعیل کوهستانی در حد استطاعت و قدرت خود، فرمان برداری از والد بزرگوارش داشتند.

تأیید مبارزات شهید نواب صفوی

شجاعت و آگاهی این عالم بیدار، موجب گشته بود انقلابیونی که با طاغوت و دستگاه حکومتی رژیم پهلوی مبارزه می کردند، در بیت ایشان احساس امنیت کنند و آن جا را جای گاه امنی برای خود بدانند. این مرد خستگی ناپذیر همواره به آنان دل داری و قوت قلب می داد و ایشان را راهنمایی و هدایت می کرد. حاج آقای بنی کاظمی، می گوید: هنگامی که در دوران مبارزات شهید بیدارگر، نواب صفوی، رژیم شاه هدفِ آماج حملات ویرانگر وی بود. شاه از این وضعیت به وجود آمده به وحشت افتاد و تلاش همه جانبه برای جلوگیری از فعالیت های وی آغاز کرد تا با تبلیغات و جوسازی مسموم، او و یاران پاک بازش را عوامل انگلیس و بدنام معرفی کند.

من از طریق یکی از دوستان طلبه، با فعالیت های او آشنا شده و کتاب برنامه حکومت اسلامی اش را مطالعه کردم. وقتی که شنیدم، شهید نواب دو - سه روزی را در بیت مرحوم آیه الله کوهستانی به سر برده اند، برای اطمینان خاطر، نظر آقا را

درباره شهید نواب صفوی جو یا شدم. معظم‌له در پاسخ، جوسازی دشمنان علیه نواب را به شدت رد کرده و ایشان را تأیید نمودند.

روزی که شهید نواب صفوی به محضر آیه‌الله کوهستانی رسید، از مدرسه معظم‌له دیدن کرد و از حضور آن همه طلبه در آن شرایط دشوار بسیار تعجب کرد.

مرحوم کوهستانی خیلی به ایشان احترام کرد و از وی تفقد نمود و موقع خداحافظی در ضمن چند توصیه و سفارش به وی ایشان را تا نزدیک مسجد همراهی کرد، با این که معمولاً معظم‌له کسی را تا آن جا بدرقه نمی‌نمود.

در این ملاقات بود که شهید نواب صفوی به عظمت و معنویت آیه‌الله کوهستانی پی برد و درباره ایشان فرمود: او مردی است که حقیقتاً خدا را شناخت.^۱

معظم‌له وقتی خبر شهادت نواب صفوی را شنید، بسیار متأثر گردید.

۱. حجة الاسلام والمسلمین شیخ مختار کلبادی نژاد.

فصل پنجم:

جلوه‌های پارسایی

از جمله مناقب و مکارم اخلاق حضرت آیه‌الله کوهستانی که در حقیقت جلوه‌هایی از زهد و پارسایی و معرفت آن عبد صالح خدا و حاکی از مقام بلند معنوی و ملکوتی‌شان می‌باشد، کراماتی است که از جانب معظم‌له بروز و ظهور نموده است.

چه، انسان در سایه شناخت و بندگی خالص در درگاه حضرت حق (جَلَّ جلاله) و اطاعت بی‌چون و چرا از آن قادر متعال، مظهر قدرت الهی و مصداق حدیث قدسی «عبدی اطعنی حتی اجعلک مثلی» می‌گردد و در نتیجه می‌تواند کار خدایی بکند و به اسرار و حقایق عالم آگاه شود.

مرحوم آیه‌الله کوهستانی نیز در اثر عبودیت و عمل به فرامین الهی متخلّق به اخلاق الله و آیتی از آیات الهی گردیده بود و به درجه‌ای از ایمان و قدرت معنوی رسیده بود که با نگاه ژرف به حقایق عالم آن‌چه را که دیگران نمی‌دیدند، مشاهده می‌کرد و با چشم بصیرت خویش از نیت و ضمائر برخی اشخاص آگاه می‌گشت. معظم‌له با نفس قدسی و رحمانی خویش، بیماران بسیاری را درمان و بلاها و آفات زیادی را دفع می‌نمود؛ با این همه هیچ‌گاه خود مدعی این کرامات نبود، خود را هیچ می‌دانست و همه این عنایات را از خدای متعال و توجّهات معصومین می‌دانست.

ما در این فصل به برخی از کراماتی اشاره می‌کنیم که شاگردان و ارادتمندان نقل کرده‌اند، البته در بین مردم کرامات زیادی از مرحوم آیه‌الله کوهستانی نقل می‌شود که بعضی از آن‌ها جای تأمل دارد. کوشش ما براین است که کراماتی معتبر و مستند ارائه کنیم، گرچه با گذشت زمان بسیاری از آن‌ها فراموش شده و یا افرادی که شاهد آن بوده‌اند، به دیار باقی شتافتند.

آیه‌الله کوهستانی به واسطه تہذیب نفس و خودسازی از بینایی و بصیرتی فوق‌العاده برخوردار بود. او با نگاه عمیق به چهره اشخاص آنان را می‌شناخت و با فراستی که از نور ایمانش سرچشمه می‌گرفت از اندیشه و ماهیت درونی‌اشان خبر می‌داد و گاهی آینده برخی از انسان‌ها را پیش‌بینی می‌کرد.

جاسوسی در لباس طلبگی

آیه‌الله زاده در این باره به نقل از والد مکرمشان چنین گفته است:

در مشهد با حاج آقا میرکتولی در یک مدرسه بودیم. در یکی از سال‌ها طلبه‌ای هم‌اتاق او بود و در واقع آشنیزی اتاقشان را انجام می‌داد. من او را ندیده بودم، روزی من به اتفاق آقای میرکتولی^۱ در اتاق یکی از دوستان طلبه نشستیم بودیم که آن طلبه وارد شد تا ظرفی را که برای آشنیزی احتیاج داشت امانت بگیرد، تا چشمم به چهره آن جوان خوش‌قیافه افتاد، سرم را پایین انداختم. آقای میرکتولی متوجه نگاه من شد و گفت: شیخ، رفیق ما را بد نگاه کردی، او طلبه خوبی است! گفتم: نه، این طور نیست! ایشان گفت: می‌دانم که نگاه شما عادی نبود. من دیگر چیزی نگفتم، ولی پس از گذشت چند ماه معلوم شد که آن شخص

۱. مرحوم آیه‌الله حاج سید مصطفی میرکتولی از معاصران و هم‌درسان آیه‌الله کوهستانی بود که

سال‌ها در حوزه مشهد و نجف با یکدیگر ارتباط داشتند و دوستی و رفاقت آن دو بزرگوار تا پایان عمر

برقرار بود.

طلبه نبود، بلکه جاسوس بوده است.

البته برخی از شاگردان معظم له، این ماجرا را به گونه دیگری نقل کرده اند: مرحوم آیه الله حاج سیدمصطفی میرکتولی گرگانی با توجه به شناختی که از آقای کوهستانی داشت، گاهی در پذیرفتن شاگردان خود برای تدریس از ایشان نظرخواهی می کرد. روزی جوانی آراسته و با قیافه ای منظم از آقای میرکتولی خواست تا در محفل درس وی شرکت کند. مرحوم میرکتولی آن جوان را به آیه الله کوهستانی نشان داد و از وی خواست تا درباره او اظهار نظر کند. مرحوم کوهستانی پس از نگاه عمیق به سیمای آن جوان صورت خود را برگردانید و سکوت کرد. میرکتولی از وی خواست، چگونگی امر را بیان نماید. مرحوم کوهستانی فرمود: وی آینده خطرناکی دارد! در نتیجه آقای میرکتولی از پذیرفتن آن جوان برای شرکت در درس خودداری نمود.

آن جوان سال ها در مشهد مشغول تحصیل بود و برای تکمیل درسش راهی نجف گردید و بعد بر سر مسئله ای با فرزند برومند مرحوم آیه الله العظمی اصفهانی اختلاف پیدا کرد، تا این که در یک روز کینه و عداوت باطنی خود را ظاهر ساخت و مرحوم حجة الاسلام سیدحسن - پسر آیه الله اصفهانی - را، در حالی که در صف جماعت پدرش مشغول نماز جماعت بود به شهادت رسانید.^۱

پیش بینی آینده فرزندان

هنگامی که دختر بزرگ ایشان متولد شد، معظم له برای نیل به مراتب عالی قصد عزیمت به نجف اشرف را داشت. قبل از سفر فرمود: نوزاد را بیاورید من بینم. وقتی بچه را در آغوش گرفت و نگاه به چهره اش انداخت، گفت: دنیا برای

۱. اسداله ربانی، فیض عرشی، ص ۲۶۲.

او خوش نمی‌گذرد و از دنیا بهره چندانی ندارد، بعدها معلوم شد پیش‌بینی ایشان درست بود، چرا که بیشتر عمرش را در بیماری و کسالت گذراند و گرفتاری‌های زیادی متحمل شد.

هم‌چنین درباره فرزند دیگرش به نام عبدالعلی که کودک زیرکی بود و در حدود سه‌سالگی از دنیا رفت و او را داغدار ساخت، فرمود: اگر زنده می‌ماند و بزرگ می‌شد، آدم خدمت‌گزار و نان‌رسان می‌شد.

آقا زاده معظم‌له می‌گوید: من به ایشان عرض کردم، شما چه می‌دانی! او که الآن زنده نیست. در جواب من با لطافت خاص فرمود: پسر، من می‌دانم!

پیش‌بینی آینده طلاب

الف: حجة الاسلام والمسلمین آقا سیدباقر ساداتی، چنین بیان می‌کند:

روز چهارشنبه، یکی از (مؤمنین) پسرش را برای تحصیل به حوزه کوهستان آورد. ابتدا به نزد حقیر آمد و گفت: فرزندم را برای درس به حوزه آورده‌ام، وضع مالی‌ام خوب نیست! آقا جان باید کمک کند. حقیر گفتم امشب آقا جان را می‌بینم و راجع به فرزند شما صحبت می‌کنم. شب پنج‌شنبه که در حسینیه آقا روضه برقرار بود، خدمت آقا رسیدم. در پایان مجلس خدمت معظم‌له عرض کردم، این پدر پسرش را برای تحصیل به حوزه آورده، شما قبول بفرمایید و مقداری هم از نظر هزینه و خرج تحصیلی کمک نمایید. آقا آهسته به من فرمود: پیشانی این جوان را نگاه کردید؟ حقیر عرض کردم نه! اگر نگاه هم می‌کردم چیزی نمی‌فهمیدم. فرمود: چراغ را بلند کن، من پیشانی این جوان را نگاه کنم. ایشان نگاهی به صورت و پیشانی جوان کرد و آهسته به بنده فرمود: این جوان طلبه نمی‌شود و در حوزه نمی‌ماند؛ فردا از کوهستان می‌رود و زحمت ما و شما را کم می‌کند. این در حالی بود که ما نزد خود اتناق و استاد هم برای او در نظر گرفته بودیم، ولی بعد از ظهر

روز بعد متوجه شدیم که آن جوان از مدرسه رفت و طلبه نشد.

ب: عالم وارسته حجة الاسلام والمسلمین حاج سیدجعفر موسوی خورشیدکلابی درباره فراست و بصیرت الهی معظم له می گوید:

در ایامی که در حوزه کوهستان مشغول تحصیل بودم، مورد توجه آقا و برخی از طلاب بودم؛ از این رو بعضی از طلبه ها که چیزی مثل پول یا آرد و برنج می خواستند به من می گفتند و من نیز از آقا درخواست می کردم. در واقع رابطی بین آقا جان و طلاب بودم. روزی سه تن از طلاب به من گفتند ما چیزی نداریم اگر می توانید مبلغی را از آقا جان برای ما بگیر، اگر پول ندارد نماز و روزه استیجاری هم باشد قبول می کنیم. من خواسته آنان را خدمت آقا جان عرضه داشتم، ولی آقا فرمود: الآن موفق نیستم. من به آن سه نفر گفتم، آقا فرمود: الآن موفق نیستم و شما را جواب کرد. این آقایان از دست من ناراحت شدند و مرا تحریک کردند که تو نزد آقا جان مقامی نداری، ولی بعضی از طلاب نزد آقا جان می روند هر چه می خواهند می گیرند. معلوم است که آقا چندان توجهی به شما ندارد. این حرفشان برای من گران تمام شد، به طوری که تحت تأثیر سخنانشان قرار گرفتم. شب رفتم خدمت آقا جان و عرض کردم: من شخصاً از شما ناراحت نیستم، منتها یک سؤال از محضر شما دارم و آن این که اگر واقعاً من نباید دخالت کنم و برای طلاب وساطت کنم، شما به من تذکر بدهید، چون اگر وساطت بکنم و شما جواب رد به من بدهی، برای من گران تمام می شود. آقا با مهربانی فرمود: شما نه تنها وساطت بکن، بلکه اوضاع و احوال مدرسه را نیز به من گزارش کن و اگر تشخیص دادی که طلبه ای نیاز به کمک دارد و نیازمند است برو سر مغازه جنس بگیر من حساب می کنم. بعد فرمود: من از روی فراست چیزهایی را می فهمم اما آن سه نفر که تو را تحریک کردند و نزد من فرستادند، باید بگویم یکی از آنها راست نمی گوید و پول دارد. اما، دومی به درد درس نمی خورد باید دنبال کار و کاسبی برود که

برایش بهتر است و نفر سوم هم که اصلاً از خدا می‌خواهم از لباس بیرون برود، زیرا به درد دین نمی‌خورد. شما ناراحت نشوید، اگر اهل بودند من خودم می‌دهم. در حدود یک هفته از فرمایش آقا نگذشته بود که آن نفر اول رفت برای خود یک دست کت و شلوار نو تهیه کرد که قیمتش خیلی زیاد بود، متوجه شدم که سخن آقا جان درباره ایشان - که پول دارد - صحیح بود.

اما آن نفر دوم، پس از یک یا دو سال به دنبال کسب و کار رفت که وضع مالی‌اش هم خوب شد، اگر چه در کسوت روحانیت نیز بود.

اما آن نفر سوم، پس از مدتی در اداره‌ای مشغول کار شد و لباس خود را نیز بیرون آورد و خوشحال هم بود که لباس ندارد و معتقد بود لباس انسان را مقید کرده و آزادی‌اش را سلب می‌کند؛ بدین ترتیب معلوم گشت که آقا جان چه قدر دیدش وسیع بود و تا کجای کار را می‌دید.

سواری که انسان نبود

عالم فاضل حجة الاسلام والمسلمین آقا شیخ محمود محقق از شاگردان معظم‌له، درباره مقام معنوی آن بزرگوار می‌گوید: آیه‌الله کوهستانی عالمی متواضع و فروتن بود، هیچ‌گاه از مقام معنوی خود سخن به میان نمی‌آورد. روزی در ضمن بحث علمی در مقام اثبات موضوعی که در قیامت ماهیت‌ها آشکار می‌شود و عالم کشف و شهود است و انسان‌هایی که به صفات حیوانی آلوده شدند، در قیامت به همان ماهیت حیوانی خویش محشور می‌گردند؛ مطلبی از زبانش جاری شد به گونه‌ای که نتوانست ادامه ندهد و به ناچار برای من که تنها در خدمت ایشان حضور داشتم، فرمود: روزی اسب سواری را به شکل میمون دیدم که از جلوی من گذشت، هر چه نظر کردم او را نشناختم. از کسانی که در کنار من بودند، پرسیدم: اسم این اسب سوار چه بود؟ گفتند، فلانی است! البته آن‌ها متوجه نشدند که چرا

من از اسم او سؤال کردم. آقای محقق پس از نقل این جریان گفت: آقا به من فرموده بود، راضی نیستم تا زنده هستم این جریان را برای کسی بازگو کنی. مشابه این قضیه را یکی دیگر از شاگردان معظم‌له؛ یعنی مرحوم آیه‌الله محمدی بایع کلابی نقل کرده است:

روزی به اتفاق آقا جان، برای زیارت اهل قبور به سمت قبرستان حرکت کردیم. در مسیر راه شخصی سوار بر اسب با سرعت از مقابل ما گذشت. آقا جان از من پرسید: این سوار چه کسی بود؟ عرض کردم ظاهراً اهل یکی از روستاهای منطقه است که شغلش مطربی و خوانندگی و نوازندگی در عروسی‌ها است. آقا جان فرمود: عجب پس به همین خاطر من او را به صورت میمونی بر روی اسب دیدم!^۱

ما قصد فریب کسی را نداریم

چشم پزشک متعهد آقای دکتر شهیدی چنین نقل می‌کند: روزی که به اتفاق عده‌ای از دوستان پزشک از سمت گرگان به ساری مراجعت می‌کردیم، به دیدار آیه‌الله کوهستانی رفتیم. آقای دکتر سعیدی سرگرم معاینه معظم‌له گردید و این در حالی بود که قسمتی از بدنشان برهنه و بدن لاغر و استخوانی‌شان در انظار بود. در چنین حالتی که معظم‌له نمی‌بایست حرفی بزنند، ناگهان شروع کردند به گفتن مطالبی با این مضمون «ما قصد فریب مردم را نداریم، بلکه می‌خواهیم مردم به خاطر اختلافاتی که دارند، با هم مشاجره و نزاع نکنند.»

سپس ساکت شدند، پس از خروج از محضر ایشان، یکی از همراهان با شگفتی و حیرت اظهار داشت، وقتی بدن لخت و استخوانی ایشان را موقع معاینه

۱. به نقل از فرزند آیه‌الله محمدی بایع کلابی حجة الاسلام شیخ اسماعیل محمدی.

دیدم، از خاطر گذشت که چگونه این بساط را برای فریب به راه انداخته؛ در همین اندیشه بودم که سخنان کوتاه و پرمعنای ایشان بر خطورات ذهنی‌ام، مهر بطلان زد و متوجه شدم که از اندیشه‌ام آگاه گشته‌ام.

حکمت خدا را کسی نمی‌داند

حجة الاسلام والمسلمین شیخ حسین طوسی می‌گوید: هرگاه گریبان‌گیر مشکلات و گرفتاری‌هایی می‌شدم، محضر مبارک آقا جان می‌رفتم و ایشان با چند کلمه موعظه و نصیحت موجب تسلای دل من می‌شد و با خیالی آسوده و سبک‌بار از محضرشان مرخص می‌شدم.

یک‌بار این اندیشه به فکرم خطور کرد که وجود من چه خاصیتی دارد، نه بنده خالص خدایم و نه آن که خدمتی بتوانم انجام دهم. آینده‌ام روشن نیست، از کجا معلوم که عنصری مفید برای مردم باشم! پس چه خوب است، انسان در ایام جوانی از دنیا برود و گناه کمتری مرتکب شود. در همین اندیشه بودم که محضر آقا مشرف شدم، بدون آن که چیزی در این باره به ایشان عرض کرده باشم. معظم‌له در همین زمینه به نصیحت کردن پرداختند، گویا از همه چیز خبر دارد. فرمود: خود این ناراحتی‌ها و غصه‌ها برای پرورش انسان است، باید این ناراحتی‌ها را تحمل کرد تا روح آدمی پرورش یابد و تقویت گردد. حکمت خدا را کسی نمی‌داند؛ عده‌ای در جوانی می‌میرند و برخی در پیری. یکی از الطاف الهی این است که مرگ را در پیری برای انسان قرار داده، اگر چه انسان خیلی اهل عمل هم نباشد باز آن ضعف پیری و شکستگی ایام کهولت، موجب می‌گردد که خداوند ترحم بیش‌تری به انسان داشته باشد، چون خدا به محاسن سفید انسان رحم می‌کند.

نگاه امیدبخش

حجة الاسلام آقای ابراهیم نژاد آکردی می‌گوید: در ایام اشتغال به تحصیل از نظر معیشتی، بر من خیلی سخت می‌گذشت. تصمیم گرفتم از زندگی طلبگی درآیم و با کار و تلاش خود را از گرسنگی نجات دهم. بدین منظور از قم به مازندران رفتم، از آن‌جا که سال‌ها در حوزه علمیه کوهستان زیر نظر آیه‌الله کوهستانی درس خوانده بودم و از الطاف پدران وی برخوردار بودم، بر آن شدم قبل از این که از لباس بیرون روم به خدمت ایشان برسم، چون ممکن است بعد از ترک تحصیل و خروج از زندگی طلبگی، شرم و حیا مانع رفتن به حضورش شود. با این اندیشه به محضرش رسیدم، آن بزرگوار در سخنان خود به مسئله‌ای اشاره کرد که در ذهنم گذشته بود و مرا از آن کار منع کرد. در ضمن مبلغی به من مرحمت فرمود: از آن‌جا که راز خود را با کسی در میان نگذاشته بودم، وقتی آگاهی معظم‌له را از ضمیر خود مشاهده نمودم، غرق در شگفتی شدم؛ حالت یأس و نومیدی من یک‌باره به نشاط و امید به تحصیل در آینده تبدیل شد و از همان‌جا تصمیم قطعی گرفتم که دیگر به هیچ‌وجه از لباس مقدس روحانیت خارج نشوم و هم‌چنان به تحصیل ادامه دهم.^۱

شما به تهران نروید

عالم متقی حضرت آیه‌الله شیخ محمدتقی فائقی - از فضلاء حوزه مشهد - که خود مدتی از محضر آیه‌الله کوهستانی بهره بردند، چنین نقل کرده‌اند: سالی (در حدود سال ۳۵ تا ۱۳۴۰ شمسی) زندگی بر ما بسیار سخت می‌گذشت و دوران دشواری را می‌گذراندیم، روزی یکی از دوستانم که در تهران بود و دبیرستان ملی

۱. فیض عرشی، ص ۲۶۳.

را اداره می‌کرد، برای تعطیلات تابستانی به مشهد آمد تا از آنجا به شهر خودش شاهرود برود. وقتی با من ملاقات کرد و از وضع اقتصادی من پرسید، گفتم: وضع ما خوب نیست، گاهی حتی پول خریدن نان را هم ندارم. ایشان پیشنهاد کرد که به نزد او بروم تا امامت جماعت و برخی از کارهای فرهنگی دبیرستان را عهده‌دار شوم و از این طریق صاحب حق و حقوقی شده و از این وضعیت فلاکت‌بار نیز نجات پیدا کنم. من در پاسخ ایشان گفتم، باید فکر کنم و استخاره نمایم، ولی او گویا مسئله را تمام‌شده تلقی کرد و از من خداحافظی کرد و به شاهرود رفت. از این ماجرا کسی خبر نداشت، تا آن‌که شبی برای اقامه نماز به مسجد گوهرشاد رفتم. یکی از طلاب مازندرانی را دیدم، او گفت: خبرداری آیه‌الله کوهستانی تشریف آوردند و هم‌اکنون نیز در مسجد گوهرشاد، نماز مغرب و عشاء خود را می‌خوانند! من خوشحال شدم و با خود گفتم، بعد از نماز به حضورشان می‌روم، پس از نماز به محض تشریف و عرض سلام، فرمودند: شما نمی‌خواهد به تهران بروید! گفتم، آقا جان من تصمیم نگرفته بودم. فرمود: هر چه هست شما به تهران نروید. سپس اضافه نمودند: می‌دانی که اقبال دنیا، ادبار آخرت را در پی دارد. من دستور ایشان را پذیرفته و اطاعت کردم، ولی در شگفت بودم که چگونه از این ماجرا باخبر گشته است.^۱

چرا باغ را فروختی

حضرت حجة الاسلام والمسلمین حاج آقای ری شهری چنین نقل می‌کند:
خطیب توانا حجة الاسلام والمسلمین آقای سیدقاسم شجاعی برای نگارنده نقل کرد: آقای صدرایی اشکوری از وعظ رشت دچار عارضه قلبی شد، او را از

۱. عالم فاضل حجة الاسلام والمسلمین حاج شیخ حبیب‌الله طاهری اکردی.

رشت به تهران آوردند و در بیمارستان آبان بستری کردند. روزی مرحوم آقای فلسفی به من زنگ زد و از من خواست که با هم به عیادت او برویم. آقای فلسفی در دیدار با آقای اشکوری ضمن گفت و گو، به ایشان فرمودند: شما وضعتان چه طور است؟ گفت: عطیه آقا سیدالشهدا ما را اداره می‌کند.

گفتند: ما همه از آقا سیدالشهدا برخورداریم.

عرض کرد، آقا ما یک حساب دیگری داریم. آقای فلسفی کنج‌کاو شد که جریان چیست؟ آقای صدرایی گفت: من یک قطعه باغ جای دارم که عطیه سیدالشهدا است و در دوران تقاعد و پیری مرا اداره می‌کند. آقای فلسفی فرمودند، از کجا می‌گویید عطیه سیدالشهدا است؟ او جواب داد، من این باغ را برای معامله قولنامه کرده بودم، دو روز بعد به دیدن آیه‌الله کوهستانی رفتم، وقتی که وارد شدم، ایشان فرمودند: صدرا چرا عطیه ملوکانه را می‌فروشی؟ به او گفتم: آقا من با شاه کاری ندارم! فرمود: «این را نمی‌گویم آقا سیدالشهدا را می‌گویم، این‌ها این الفاظ را دزدیده‌اند، یادت هست جوان بودی رفتی حرم سیدالشهدا بالای سر آقا، سرت را به شبکه نزدیک کردی، گفتی: آقا سیدالشهدا... من یک لطفی می‌خواهم که در دوران تقاعد سر سفره شما اداره شوم، این باغ اجابت آن دعاست، چرا معامله کردی؟!» دست آقا را بوسیدم از پله‌ها پایین آمدم، یک ماشین گرفتم، به رشت بازگشتم و قولنامه را پاره کردم و تا الآن زندگی من از این باغ اداره می‌شود.

من (شجاعی) آن وقت حالم دگرگون شد، تصمیم گرفتم که خدمت آقای کوهستانی برسم. ایام حج بود، به عنوان روحانی کاروان به حج مشرف شدم، دکتری داشتیم به نام دکتر طهماسبی، به ایشان گفتم: من قبلاً می‌خواستم نزد آقای کوهستانی بروم ولی نشد، او گفت: من دکترشان هستم، گفتم چه قدر خوب شد، این‌جا عهد کن رسیدیم ایران، مرا خدمت ایشان ببر. او گفت: وقتی آمدم، ایشان

سخت بیمار بود! فشار خونشان بالا بود، هم‌چنین اسیداوریک ایشان. من خیلی نگران‌شان بودم. تا این‌که از مکه به عرفات آمدم، در عرفات دعای عرفه را آهسته می‌خواندم و به مضامین توجه می‌کردم، به این جمله رسیدم «عمیت عین لانراک» دلم شکست و قطره اشکی جاری شد، در آن حالت گفتم: خدایا من چیزی ندارم، ولی می‌دانم سیادت دارم؛ این را این‌جا خرج می‌کنم. تو را به حق آبا و اجداد ما این بنده - آیه‌الله کوهستانی - را شفا بده!

آمدم ایران، دیدار آیه‌الله کوهستانی میسر نشد، رفتم مشهد. ساعت یازده و نیم شب در دارالسیاده، دیدم زیر بغل پیرمردی را گرفته و او را می‌آورند. پرسیدم: ایشان کیست؟ گفتند: آقای کوهستانی. من ایشان را ندیده بودم سلام کردم و خم شدم دست ایشان را بوسیدم؛ همین‌که خم شدم دست روی شانه راستم گذاشت و گفت: «شجاعی خدا عاقبتت را به خیر کند، دعای عرفاتت به ما رسید!!» من تمام بدنم عرق کرد، همان‌جا نشستم. هم‌سر من گفت: چه شده؟! گفتم، هیچ بگذار قدری بنشینم. حدود نیم‌ساعت نشستم.

آقای ری‌شهری! خدا شاهد است، در عرفات کسی کنار من نبود. من آهسته در حالی که قطره اشکی روی کتابم چکید، ایشان را دعا کردم و ایشان در حرم حضرت رضا علیه السلام به من گفت: «دعای عرفاتت به من رسید!!» این خاطره عجیبی است در زندگی من.^۱

اندرونی مثل بیرونی است

مرحوم حجة الاسلام آقای شیخ عبدالنبی احمدی علی‌آبادی از دانش‌آموختگان حوزه کوهستان می‌گوید: پدرم با بعضی خوانین و اربابان

علی‌آباد معاشرت داشت و همیشه از بزرگی و عظمت آیه‌الله کوهستانی برای آن‌ها تعریف می‌کرد، ولی آنان با روحانیت میانه خوبی نداشتند و چندان اعتقادی به آقای کوهستانی نیز نداشتند. روزی برای انجام کاری می‌خواستند به ساری بروند، به پدرم پیشنهاد دادند که شما نیز با ماشین ما بیا، از آن‌جا به کوهستان می‌رویم؛ هم پسر شما را که مشغول تحصیل است، می‌بینیم و هم آقای را که شما خیلی از آن تعریف می‌کنی زیارت می‌کنیم. وقتی به کوهستان آمدند، من طلبه کوچکی بودم و به اندرونی آقا نیز رفت و آمد داشتم. پدرم به من گفت: برو اندرون و به آقا جان بگو مهمان برای شما رسیده است. رفتم آقا را خبر کردم، فرمودند: تعارف کن داخل حسینیه بنشینند، الآن خدمت می‌رسم. مهمانان داخل اتاق شدند، بلافاصله آقا جان آمد دم درب بیرونی، بنده را صدا زد و گفت، مهمانان را راهنمایی کن که به اندرون بیایند. مهمانان وارد شدند و خدمت آقا رسیدند، پس از مدتی از آقا خداحافظی کردند و به طرف شهر ساری حرکت نمودند. در بین راه به پدر من گفتند، چیز عجیبی از آقا دیدیم! ابتدا که داخل حیاط حسینیه شدیم و آن فرش حصیر را دیدیم و آقا که گفت بیرون بنشینید چنین پنداشیم که این‌ها همه دکان است. بیرونی، برای مردم است و اندرونی را - که بهتر است - برای خودش دارد. در همین اندیشه بودیم که ناگهان آقا ما را به اندرونی فراخواند و دیدیم که اندرون مثل بیرونی است و هیچ امتیازی ندارد و به این ترتیب آقا با این کار خود ما را متوجه سوءظن و اندیشه باطل خودمان ساخت و پی بردیم که به‌راستی او از علمای عامل و اهل معنا است.

به مادر بزرگت ندهی

جناب آقای حسن شریعتی اشرفی که از برادران متدین و فرهنگی شهر بهشهر می‌باشد، چنین نقل می‌کنند: در اسفندماه سال ۱۳۴۴ شمسی برای بررسی امور

مالی و شرعی خود به حضور آیه‌الله کوهستانی شرف‌یاب شدم، پس از سؤال و جواب‌های معمولی شرعی، به این نتیجه رسیدیم که مبلغی بابت خمس بدهکارم. نصف مبلغ تعیین شده را تقدماً تقدیم کردم و بقیه آن را، چون همراهم نبود، اجازه فرمودند تا به یک نفر از سادات تقدیم دارم. در همان لحظه به فکر رسید که می‌توانم آن را به جده‌ام (مادربزرگم) - که ایشان نیز علویه بسیار وارسته و با تقوایی بود - بدهم. این مطلب فقط در دلم آمد، حتی آن را روی لبانم نیاورده و زمزمه نکردم، بلافاصله حاج آقا فرمودند: پسرم یک وقت فکر نکنی و به دل نیاوری که می‌توانی به مادربزرگ علویه بدهی، ایشان مادر شماست. شما از نظر شرعی متکفل مخارج و هزینه زندگی ایشان هستید. این مبلغ وجوه شرعی از طرف شما به ایشان تعلق نمی‌گیرد. من ناگهان به خود لرزیدم، پیش خود گفتم، آخر من که چیزی به زبان نیاورده‌ام! بلافاصله عرض کردم چشم حاج آقا، حتماً، چشم از شگفتی چندین بار کلمات فوق را تکرار کردم!

پول را به پدرت بده

حجة الاسلام آقا شیخ اسماعیل تیرگری که خود از طلاب حوزه علمیه کوهستان بود، می‌گوید: روزی قرار بود، بنده پولی را از آیه‌الله بگیرم و برای پدرم - حجة الاسلام والمسلمین شیخ امامقلی تیرگری پارچی از شاگردان برجسته معظم‌له - ببرم، لذا داخل بیت آیه‌الله شدم، من در قسمت درب جنوبی شرقی ایستاده بودم و به آقا - که داشت پول‌ها را در پاکت قرار می‌داد - خیره شده بودم، در ذهنم گفتم که یک مقدار از این پول‌ها را برای خودم برمی‌دارم؛ در همان لحظه معظم‌له نگاه تندی به من انداخت و فرمودند: پول را بده به پدرت! گویا از اندیشه قلبی من باخبر گشته بود. من دیگر جرأت نکردم به پول دست بزنم و آن را به پدرم تحویل دادم.

شما میل داری

جناب آقای حاج کمال امینی بابلی که از تاجران دین‌دار و خیر و از ارادتمندان نزدیک آیه‌الله کوهستانی است، می‌گوید: روزی با عده‌ای از دوستان، از بابل برای زیارت و کسب فیض از محضر آقای کوهستانی روانه کوهستان شدیم، چون آقا کسالت داشتند، در اندرونی خدمتشان شرف‌یاب شدیم. یکی از همراهان که برای نخستین بار به محضر آقا رسیده بود و چندان باور و اعتقادی به معظم‌له نداشت نیز حضور داشت. مرحوم آقای کوهستانی، در حالی که به علت بیماری زیر کرسی دراز کشیده بودند، به ما لطف و محبت زیادی کردند، پس از لحظاتی که از محضرشان استفاده نمودیم، ایشان رو به من کرد و فرمود: مرا بلند کن که بنشینم و بعد دستور دادند در استکانش چای بریزم. عرض کردم: داخل قوری چای نیست. فرمود: به هر مقدار که هست، بریزید. من قوری را گرفتم و نزدیک به یک استکان چای ریختم، آن‌گاه آقا چای را به آن دوست کم‌اعتقاد ما تعارف کرد. وی گفت: آقا من میل ندارم، معظم‌له اصرار ورزید که باید بگیری. می‌دانم شما میل داری! با اصرار آقا چای را گرفت و نوشید. هنگام خداحافظی از محضر ایشان دیدیم این دوست ما که نخست اعتقاد چندانی نداشت و از بوسیدن دست آقا نیز اکراه داشت، خم شد و چند مرتبه دست آقا را بوسید و با سرافکندگی به ایشان گفت: آقا من ادعای غبن و پشیمانی دارم. پس از بیرون آمدن از اتاق حالش منقلب و دگرگون شد. آن‌گاه به وی گفتم: آقای فلانی چه شده؟ گفت: وقتی که در محضر آقا نشسته بودیم، به ذهنم خطور کرد که این آقا در این ده عده‌ای از مردم را فریفته و آنان را مشغول به خود ساخته است؛ اگر این آقا چیزی می‌داند و اهل معنا و کرامت است! یک استکان چای در استکان خودش برای من بریزد. همین که این مطلب در ذهنم گذشت، دیدم ایشان از جای خود بلند شد و به شما فرمود، یک استکان چای بریزی و آن را به من تعارف نمود. آن لحظه متوجه گشتم که از

اندیشه‌ام آگاه شده و فهمیدم که او عالمی عارف و اهل معنا است، از این رو از کرده خود پشیمان و سرسپرده ایشان شدم.

به مداح بگو نماز عصرش را بخواند

آقای براتعلی زابلستانی که از مداحان و ذاکران مخلص اهل بیت علیهم‌السلام است، نقل کردند: من اغلب در مناسبت‌های مذهبی و ایام ولادت ائمه علیهم‌السلام خدمت آقا جان کوهستانی می‌رسیدم و محضر آقا مداحی می‌کردم، او نیز به شیوه مرثیه‌خوانی و مداحی من علاقه‌مند بود. روز نیمه شعبان بود که برای مجلس عروسی به کوهستان رفتم. چون موقع ظهر بود، برای اقامه نماز به مسجد رفتم و آقا جان در حال خواندن نماز ظهر بود. جمعیت مأمومین نیز نسبتاً زیاد بود، چون می‌دانستم سجده و رکوع‌های آقا جان، طولانی است پیش خود گفتم، خدا به داد این پیرمردها و من برسد، در هر حال نماز ظهر را به آقا اقتد کردم و در این فکر بودم نماز عصر را فردی بخوانم که ناگهان آقا بدون این که متوجه ورود من شده باشد، به یکی از نزدیکان خود فرمود: برو به مداح بگو، نماز عصرش را فردی بخواند و برود حسینیه که مهمان دیگری هم داریم، آن‌جا بنشینند تا ما برسیم. من چنین تصور کردم که منظور آقا این است که ناهار را نزد ایشان بمانم. حال آن که من آش ترشی نمی‌توانم بخورم، وضع مزاجی من مناسب نیست. تا این اندیشه در دلم گذشت، دیدم دوباره همان آقا را صدا زد و به او فرمود: برو به براتعلی بگو آش ترشی به او نمی‌دهیم، چون آقای محمدی لائینی تشریف دارند، برنج هم داریم. من خیلی شگفت‌زده شدم که چگونه از نیت من آگاه شد. نماز عصر را فردی خواندم و رفتم حسینیه آقا جان. دیدم آیه‌الله محمدی لائینی نیز آن‌جا تشریف دارند. وی به شوخی به من فرمود: نماز آقا جان که تمام نمی‌شود، ما هم از گرسنگی مردیم.

حضرت رضا علیه السلام عنایت می‌کند

همو می‌گوید: روز ششم محرم بود و من در شهر «نکا» مجلس داشتم، مصیبت حضرت علی اکبر علیه السلام را خواندم، پس از پایان مجلس که به منزل رفتم متوجه شدم، پسر خردسالم که در منزل مشغول بازی بود، مایع سمی داخل شیشه را به خیال شربت دارویی می‌نوشد و او را به بیمارستان منتقل می‌کنند و در آنجا به سبب شدت مسمومیت از دنیا می‌رود. این حادثه بسیار برای من گران تمام شد، به حدی که در اعتقادهایم سست شده بودم و خیالات و وسوسه‌های شیطانی به سراغ من می‌آمد. در واقع از ائمه اطهار علیهم السلام گله‌مند بودم، مدتی مداحی را ترک گفتم. به خاطر همین کم‌ظرفیتی و عدم معرفت خواب‌های ناگوار می‌دیدم، تا این که شبی به من گفتند، مقدرات دست خداست، ما گناهی نکرده‌ایم. پس از آن خواب به محضر آقا جان کوهستانی رسیدم و جریان را برای ایشان نقل کردم. حضرت ایشان فرمودند: توبه کن، کسی از پشت پرده خبر ندارد؛ شاید خیر و صلاح شما در این بود، تو که نمی‌دانی! شاید این بچه در آینده برای تو دردسر درست می‌کرد، سپس افزودند: بهتر است چند روز به مسافرت بروی، برو مشهد به زیارت امام رضا علیه السلام و در حضور آن بزرگوار توبه کن - انشاء الله - عنایت می‌کنند و به شما فرزند دیگری می‌دهند.

من در دلم گفتم، پولی در بساط ندارم چگونه بروم مشهد، ولی آقا جان می‌گفتند درست می‌شود. با خود گفتم که بدون پول چه‌طور می‌خواهد درست شود، ولی آقا جان بار دیگر تکرار کردند که - ان شاء الله - درست می‌شود. من از روی شرم دیگر چیزی نگفتم و از محضر ایشان مرخص شدم. چند روز بعد برادرم گفت: تو مگر نزد دکتر امینی رفتی و از او پول خواستی؟!

(دکتر امینی در بهشهر سکونت داشت و از ارادتمندان آقا جان کوهستانی بود و محضر آقا زیاد مشرف می‌شد) وی هفت صد تومان برای مسافرت شما به مشهد به

من داد تا به شما بدهم. گفتم: من او را ندیدم و این پول را نیز قبول نمی‌کنم تا آن که از خودش جریان را بپرسم. رفتم منزل دکتر امینی و به امر او چند دقیقه‌ای نوحه خواندم، سپس به ایشان گفتم: پول بابت چه بود؟ گفت تو پیش چه کسی رفتی؟ ابتدا انکار کردم و گفتم: پیش هیچ کس نرفتم. پس از اصرار او، گفتم: من فقط خدمت آقا جان کوهستانی رفتم و به کسی چیزی نگفتم، آقا فرمود، برو مشهد من در دلم گفتم: چه طور بروم مشهد و حال آن که پولی در بساط ندارم، آقا جان فرمود: درست می‌شود.

دکتر امینی گفت: درست شد، آقا جان در عالم رویا به من فرمود: به حساب من هفت صد تومان به براتعلی بده که به مشهد برود! این بود که آن پول را به دستور آقا برایست فرستادم. من نیز به مشهد رفتم و حضرت رضا علیه السلام عنایت فرمودند و من صاحب پسری شدم.

این ماجرا گویای آن است که گاهی اولیای الهی می‌توانند در دیگران تصرف کنند و در بیداری یا عالم خواب، مطلبی را از آن فرد بخواهند و یا به وی دستوری بدهند.^۱

اشراف بر خواب شاگرد

حجة الاسلام و المسلمین مرحوم حاج شیخ اسحاق درزیان نقل فرمود: شبی در محضر مرحوم آقا جان بودم به ایشان عرض کردم، حدود دوازده سال است که نتوانستم پدرم را خواب ببینم. بلافاصله آقا فرمود: مفاتیح الجنان را از روی طاقچه بیاور. من مفاتیح را خدمتشان تقدیم کردم. ایشان مثل استخاره زدن

۱. شبیه همین جریان را در خاطرات دکتر نورانی در فصل خاطرات پزشکان، می‌توانید ملاحظه

مفاتیح را باز کردند و آن قسمتی که مرحوم شیخ عباس قمی دستوری را برای خواب دیدن ائمه و اولیای الهی و والدین ذکر فرموده، به من نشان داد و فرمود: این دستور را عمل کن - ان شاء الله - پدرت را خواب می‌بینی، بعد گفت در همین حسینیه بخوان. من هم امشب زودتر به اندرونی می‌روم که شما راحت‌تر عمل را انجام بدهی. من وضو ساختم و مشغول خواندن آیات و سوره‌های قرآن شدم. پس از حدود یک ربع هنوز عمل به دستور تمام نشده بود که خوابم برد، دیدم حسینیه مملو از مجتهدین و مراجع و بزرگان است. مشاهده کردم آقا جان کنار منبر حسینیه و پدرم در کنار آقا جان نشسته است و پدرم رو به من کرد و به عنوان نصیحت فرمود: پسر! من از خجلت و شرمندگی بی‌چاره شدم، تو مانند من مباش. در همین هنگام احساس کردم در اتاق دیگر حسینیه شخص بزرگی در حال سخنرانی است از جا برخوایم که بینم سخنران مجلس کیست. یکی از حضار به من اشاره کرد که سر جای خود بنشین، پس از پایان یافتن مجلس یک وقت متوجه شدم به همراه این بزرگان در مدرسه فیضیه قم هستیم. تمام جمعیت از در سمت قبله که متصل به صحن کهنه حضرت معصومه علیها السلام است داخل حرم مطهر شدند و آن شخص جلیل‌القدر در جلوی جمعیت قرار داشت. پس از این صحنه دیدم که تمام آن بزرگان در صحرائی سرسبز گرد آمدند و تمام صحرا را مفروش ساختند تا آن شخص جلیل‌القدر نماز مغرب و عشاء اقامه کند. من خودم را به وی نزدیک کردم بسیار چهره‌ای نورانی و با هیبت داشت، رنگ مویش مشکی و قدری چاق بود. رفتم دست او را بوسیدم، او رو به من کرد و فرمود: مردم می‌گویند من پیر شدم، ولی من در حدود ۴۵ سال دارم. در همین لحظه از خواب بیدار شدم، تازه به یادم آمد که در حسینیه آقا جان هستیم.

مطلبی که جای شگفتی بود آن که وقتی بیدار شدم متوجه گشتم آقا جان در حیاط مشغول قدم زدن است؛ گویا بر من اشراف داشت و بدون توجه آقا

نمی‌توانستم چنین خوابی ببینم. وقتی متوجه گردید که من بیدار شدم بی‌درنگ فرمود: آقا شیخ اسحاق خبری هست. عرض کردم: بله. آقا جان فرمود: بیایم بالا، گفتم: تشریف بیاورید. آن‌گاه گفت: پس یک قلیان برای من آماده کن و خوابت را برای من تعریف کن. من قلیان را مهیّا کردم، ایشان مشغول کشیدن قلیان شد و من خواب خودم را از اوّل تا آخر برای ایشان بازگو کردم. وقتی قسمت پایانی خواب را - که من دست آقا را بوسیدم و او به من فرمود: مردم می‌گویند من پیر شدم من در حدود ۴۵ ساله هستم - بیان کردم، دیدم حال آقا منقلب گشت و نزدیک بود قلیان از دست مبارکش بیفتد که به من گفت: قلیان را از دست من بگیر می‌خواهم بروم اندرونی، من خیلی مضطرب و نگران شدم با خود گفتم چه چیزی موجب ناراحتی ایشان گردید آن شب را نتوانستم بخوابم. صبح فردا پس از پایان درس آقا به من فرمود: شما بنشین، آن‌گاه گفت: خواب دیشب شما حال ما را دگرگون کرد خیلی خوشحال شدم که پس از دوازده سال پدرت را دیدی، مهم‌تر این که آن آقا - حضرت ولی عصر علیه السلام - را هم دیدی، افزون بر آن متوجه شدم که مدرس و معلم همه ما آقا امام زمان (عج) است. او سرپرست همه ما است، اما آن چه باعث ناراحتی من شد این بود که آقا فرمود: مردم می‌گویند من پیر شده‌ام و من حدود ۴۵ ساله هستم. این جمله نشان از آن است که مصیبت ما زیاد است؛ ظهور آن حضرت به این زودی‌ها نیست، شاید هنوز نصف نشده باشد.

بگو تریاک فروشی نکند

جناب آقای حاجی رمضان علی شیرآقایی که از ارادتمندان آقا جان و اهل کوهستان است، خاطره جالبی را این چنین بازگو می‌کند: در حدود سال ۱۳۳۰ شمسی مغازه‌دار بودم، ولی سرمایه چندانی نداشتم. مبلغ اندکی از چند ناچر قرض کردم و با آن مشغول کسب و کار شدم. صبحی شخصی با قیافه تر و

تمیز وارد مغازه‌ام شد، گفت: شیرآقایی شما هستید؟ گفتم، بله بفرمایید! گفت: من از سازمان امنیت آمدم و برای تأیید سخنان خود کارت شناسایی و اسلحه کمری خود را به من نشان داد. گفتم: منظورتان چیست؟ گفت: امشب، بیا منزل فلانی با هم صحبت می‌کنیم. من نیز همان شب، در موعد مقرر حاضر شدم. مأمور سازمان شروع کرد به تعریف و ثناگویی از سازمان امنیت و در پایان رو به من کرد و گفت: درباره شما جست‌وجو کردم و مطلع شدم شما کاسب منظمی هستی، این اسلحه و این ده کیلو تریاک. این ده کیلو تریاک را بفروش! گفتم: حرفی نیست، اما من پول این مقدار تریاک را ندارم! گفت: پول نمی‌خواهم هر وقت تریاک را فروختی، پول مرا بده. بنده هم خیلی خوشحال شدم و قرار شد که فردا تریاک را به من تحویل دهد. این در حالی بود که کسی از این جریان به جز ما چند نفر اطلاعی نداشت. همان شب مرحوم آقا جان از یکی از مریدان خود آقای حاج نصرت قاجار جویای احوال من می‌شود و او نیز به معظم‌له می‌گوید، مدتی است که مشغول کاسبی شده است. آقا جان به ایشان می‌گوید: همین امشب برو و از قول من به رمضان بگو تریاک فروشی نکند. آقای قاجار چندباری به مغازه من می‌آید، ولی موفق به دیدن من نمی‌شود. صبح زود من مشغول گرفتن وضو برای اقامه نماز صبح بودم که دیدم آقای قاجار آمد و گفت: شب گذشته چندبار آمدم، درب مغازه بسته بود. گفتم: کاری داشتی؟ گفت: دیشب خدمت آقا جان بودم. درباره شما سؤالاتی کرد و گفت: همین امشب به رمضان بگو تریاک فروشی نکند، تا این جمله را شنیدم، مثل این که از آسمان هفتم پرت شدم به طرف زمین. بلافاصله پس از نماز خدمت آقا جان رسیدم و سلام کردم. فرمود: پیام رسید؟ گفتم: بلی، ولی دیشب صحبت کردم که امروز تریاک را تحویل بگیرم! آقا گفت: من ناراحتم. عرض کردم: دنیا را به من بدهند، به ناراحتی شما نمی‌ارزد. از خدمت آقا مرخص شدم و مأمور سازمان امنیت را جواب کردم.

ما به شما ارادت داریم

از عارف واصل مرحوم آیه‌الله سید عبدالکریم کشمیری نقل شده که فرمودند: از مشهد با عده‌ای از دوستان به تهران باز می‌گشتیم. وقتی به شهر بهشهر رسیدیم، دوستان قصد زیارت حضرت آیه‌الله کوهستانی را کردند، ولی من مایل نبودم و در هر حال پذیرفتم. به طرف روستای کوهستان حرکت کردیم و من به همراهان گفتم که داخل ماشین منتظر می‌مانم تا شما او را ملاقات کرده و بازگردید، لیکن به خواهش یکی از دوستان قبول کردم که با هم نزد ایشان برویم. از ماشین پیاده و به بیرونی منزل آقا وارد شدیم. ایشان برای استقبال ما آمده بود. همین که مرا دید بی آن که کسی به او چیزی گفته باشد و بدون مقدمه فرمودند: چرا مایل به آمدن نبودید، در حالی که ما به شما و جدتان ارادت داریم.

در هر مجلسی نباید شرکت کرد

مرحوم آقای حاج عین‌الله رحمتیان زاغمرزی نقل کرد حدوداً سال ۱۳۵۰ شمسی به ولیمه حجّ یکی از متمولین ساری که بهره‌ای از علم و دانش نیز داشت دعوت شدیم. مدعوین شرکت‌کننده در حدود پانزده نفر بودند. هنگامی که سفره نهار را پهن کردند، در اتاق مجاور نیز سفره دیگری نهادند که هر کس اهل بساط خمر است، در آن اتاق بنوشد. صاحب‌خانه به من نیز تعارف کرد، من بهانه آوردم و ننوشیدم. پس از صرف غذا یکی از آنان پیشنهاد کرد که به خدمت آیه‌الله کوهستانی شرف‌یاب شویم، تقریباً سه تا ماشین جمعیت روانه کوهستان شدیم. پس از زیارت آقا هنگام خداحافظی من آخرین نفر بودم که دست آقا را هنگام خداحافظی بوسیدم. آقا رو به من کرد و فرمود: دوست ندارم در چنین مجالسی حاضر شوی.^۱

۱. نقل از عالم فاضل حجة الاسلام والمسلمین حاج شیخ عبدالله محمدی.